



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت
علیهما الصلوة والسلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



قصه‌های تریبیتی

محمدرضا اکبری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قصه‌های تربیتی

نویسنده:

محمد رضا اکبری

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	قصه‌های تربیتی
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	«دعای مطالعه»
۱۱	مقدمه مؤلف
۱۱	احترام به پدر
۱۲	بزرگواری
۱۲	نوازش یتیم
۱۲	عفو بی نظیر
۱۳	تقسیم گل‌ها
۱۳	تربیت یافته امیرالمؤمنین علیه السلام
۱۴	وفای به عهد
۱۴	اخلاص
۱۵	همدردی با نیازمندان
۱۵	انتقاد سازنده
۱۵	کمک رسانی خالصانه
۱۶	ایثار کم نظیر
۱۶	یک تصمیم زیبا
۱۶	ترس از خدا
۱۷	رازداری
۱۷	خُلق زیبا
۱۷	ایثار
۱۸	دوستی واقعی

۱۸	کنترل خشم
۱۹	فراتر از بخشش
۱۹	اسوه صبر
۲۰	اهمیت اخلاص
۲۰	ارادت به اهل بیت علیهم السلام
۲۰	انفاق پیراهن
۲۱	قدرشناسی
۲۱	جلوه‌های زیبای ایثار
۲۱	ظرافت برخورد با فقیر
۲۲	عظمت روحی
۲۳	رعایت حقوق دیگران
۲۳	خلق زیبای ابن مسعود
۲۳	مرد بهشتی
۲۴	حیا
۲۴	فقیر شکرگزار
۲۴	پرهیز از امتیازطلبی
۲۴	صله رحم
۲۵	کارگشائی از مخالف
۲۵	صفای باطن
۲۵	شجاعت
۲۶	احترام به حقوق مردم
۲۶	تأثیر غیبت
۲۶	بی‌اعتنایی به ریاست
۲۷	تواضع

۲۷	اوج وفاداری
۲۸	حق‌گرایی
۲۸	وفاداری
۲۸	سرباز سرفراز اسلام
۲۹	ادای دین
۲۹	سخاوت
۲۹	محاسبه نفس
۲۹	گره‌گشایی از کار دیگران
۳۰	حق‌پذیری
۳۰	تواضع علمی
۳۰	عزت نفس
۳۱	بهداشت روح
۳۱	بلند نظری
۳۱	آزادگی
۳۲	احترام به بزرگترها
۳۲	مناعت طبع
۳۲	اقتدار روحی
۳۲	تقوای مالی
۳۳	توبه واقعی
۳۳	امانتداری
۳۴	صلح طلبی
۳۴	مهمانی مشروط
۳۴	حلم و بخشش
۳۵	پشیمانی از گناه

۳۵	روحیه مردمی
۳۵	ترس از آخرت
۳۶	پرهیز از رشوه
۳۶	تواضع استاد
۳۶	حلم امام باقر علیه السلام
۳۶	عفو امام حسین علیه السلام
۳۷	عشق به پیامبر صلی الله علیه وآله
۳۷	معلم متواضع
۳۷	دوری از خودنمایی علمی
۳۸	شیعه واقعی
۳۸	اعتراف به حق
۳۸	ترسیم زیبای حلم
۳۸	رضا به قضای الهی
۳۹	خلق زیبای عمار
۳۹	ظرافت مهمان نوازی
۳۹	کمک به هم‌نوع
۴۰	دستگیری از مستمندان
۴۰	صبر بزرگ
۴۱	نظم
۴۱	محبت به کودکان
۴۱	حق همسایه
۴۲	عدالت در توزیع
۴۲	هم غذایی با فقرا
۴۲	سفره شراب

۴۲	عدالت اجتماعی
۴۳	اطاعت از مادر
۴۳	انتقاد سازنده
۴۳	شکر آگاهانه
۴۳	آرام بخشی به دیگران
۴۴	همراهی با جوانان
۴۴	اکرام عالم
۴۴	عزت نفس
۴۵	جلوه شجاعت
۴۵	احترام به قانون
۴۵	تواضع
۴۶	متخصص متعهد
۴۶	اهمیت به احکام اسلام
۴۶	دوستی اهل بیت علیهم السلام
۴۷	جلوه‌های غیرت دینی
۴۷	جلوه‌های محبت
۴۸	دستگیری شهید مطهری از نیازمندان
۴۸	غیرت دینی
۴۹	تربیت یافته اسلام
۴۹	سادگی
۴۹	طلب حلالیت
۵۰	بر سر دو راهی
۵۰	نمونه زیبای دستگیری
۵۱	بلند طبعی

۵۱	یقین
۵۱	وارستگی
۵۲	پی نوشت ها
۵۲	۱۱۷ تا ۱
۵۳	۲۲۹ تا ۱۱۸
۵۴	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

قصه‌های تربیتی

مشخصات کتاب

سرشناسه: اکبری محمدرضا، ۱۳۳۸ - عنوان و نام پدیدآور: قصه‌های تربیتی تألیف محمدرضا اکبری. مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۶. مشخصات ظاهری: ۱۳۴ص. شابک: ۹۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۸۴۸۴-۶۷-۰. وضعیت فهرست نویسی: فاپا(چاپ دوم) یادداشت: چاپ اول: ۱۳۸۴(فیبا). یادداشت: چاپ دوم. یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع: داستان‌های اخلاقی موضوع: داستان‌های مذهبی شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم) رده بندی کنگره: BP۲۴۹/۵/الف ۷ق ۶۴ ۱۳۸۶ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۸ شماره کتابشناسی ملی: م ۸۴-۴۶۲۲۳

«دعای مطالعه»

اللَّهُمَّ أَخْرِجْنِي مِنْ ظُلُمَاتِ الْوَهْمِ وَأَكْرِمْنِي بِنُورِ الْفَهْمِ. اللَّهُمَّ افْتَحْ عَلَيْنَا أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَأَنْشُرْ عَلَيْنَا خَزَائِنَ عُلُومِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ مفاتيح الجنان خداوندا! مرا از تاریکی‌های وهم و خیال درآور و به روشنی فهم گرامی دار. خداوندا درهای رحمت را بر ما بگشا و گنجینه‌های علومت را بر ما بازگردان. به رحمت خودت ای مهربان‌ترین مهربانان.

مقدمه مؤلف

تربیت، رکن اصلی زندگی هر انسانی را تشکیل می‌دهد و سرنوشت هر کس بر محور تربیت او ورق می‌خورد. ارزش انسان به تربیت اوست و انبیاء آمدند تا بشر را تربیت کنند. طلوع انسانیت هر کس در گرو تربیت الهی اوست و غروب او نیز به فقدان یا سوء تربیت او باز می‌گردد. اما چگونه باید به تربیت انسان‌ها پرداخت؟ و از چه اهرم‌هایی می‌توان کمک گرفت؟ بدون شک، یکی از راه‌های تربیت دینی که جامع تربیت‌های فردی، اجتماعی، اخلاقی، سیاسی و اقتصادی است ارائه الگوهای تربیت یافته است. و در این میان ذکر قصه‌های تربیتی، آدمی را به اندیشه وادار می‌دارد و اندیشه، قدم اول در کسب تربیت است. چه این که قرآن کریم در آیه ۱۷۶ سوره اعراف می‌فرماید: «فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (قصه‌ها را حکایت کن شاید بیندیشند). مطالعه اخلاق و احوال دیگران، زمینه علم و اندیشه است و علم و اندیشه کلید تحرکات تربیتی است. قصه‌های تربیتی ذهن را باز می‌کند و با فضایل اخلاقی و نمونه‌های پرورش یافته آشنا می‌گرداند. ذکر الگوها، تأثیر خوبی در ترغیب و تحکیم مایه‌های تربیتی و اخلاقی دارد. بر همین اساس، کتاب قصه‌های تربیتی که شامل ۱۲۰ داستان برگزیده از بهترین قصه‌های مستند است می‌تواند قدم خوبی در جهت تربیت الهی و انسانی کسانی باشد که دوست دارند به تربیتی جامع رسیده و روح خود را به فضایل اخلاقی زینت ببخشند. و البته جوانان و نوجوانان می‌توانند به بهره‌های تربیتی بیشتری از قصه‌های آن نایل گردند. در خاتمه بر خود لازم می‌دانم از تولید محترم مسجد مقدس جمکران حضرت آیه الله وافی و مسؤولین انتشارات مسجد مقدس جمکران که زمینه ترویج فرهنگ اهل بیت علیهم السلام را فراهم آورده‌اند تشکر نمایم. محمد رضا اکبری امام سجاد علیه السلام خداوندا! مرا بر تربیت فرزندانم کمک فرما (۱)

احترام به پدر

یکی از ارادت‌مندان امام خمینی قدس سره می‌گوید: یک بار که به محضر ایشان در جماران رسیدم. یکی از مسئولین مملکتی برای انجام کارهای جاری به خدمت امام رسید و پدر سالخورده‌اش نیز همراه او بود. وقتی خواست به حضور امام برسد خود جلوتر از

پدر حرکت می‌کرد. پس از تشرف خدمت امام، پدرش را معرفی کرد. امام نگاهی به آن مسؤل کرد و فرمود: این آقا پدر شما هستند؟ عرض کرد: آری. امام فرمود: پس چرا جلوی او راه افتادی و وارد شدی؟ (۲) امام کاظم علیه السلام فرمود: سَأَلَ رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ؟ قَالَ: لَا يَسْتَمِيهِ بِإِسْمِهِ، وَلَا يَمْسُحُ بِيَدَيْهِ، وَلَا يَجْلِسُ قَبْلَهُ وَلَا يَسْتَسْبِئُ لَهُ. مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کرد: حق پدر بر فرزند چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او را به اسم صدا نزنند، از جلوی او راه نرود، قبل از او ننشیند و کاری که سبب بد گوئی مردم به او شود انجام ندهد. (۳)

بزرگواری

روزی نامه‌ای از سوی شخصی به دست خواجه نصیرالدین طوسی که از علما و بزرگان اسلام است رسید. از جمله مطالبی که در آن نامه آمده بود این خطاب بسیار زشت بود: ای سگ و فرزند سگ. خواجه هم در جواب او گفت: این که مرا سگ خوانده‌ای صحیح نیست؛ زیرا سگ با چهار دست و پا راه می‌رود و ناخن‌های دراز دارد اما من راست قامت هستم و بر روی دو پا راه می‌روم، بدنم بدون مو است و ناخن‌هایم پهن است، سخن می‌گویم و می‌خندم و این ویژگی‌ها غیر از صفاتی است که تو به من نسبت دادی و مربوط به سگ می‌شود و بقیه نامه او را با کمال متانت و بزرگواری و به دور از هر گونه سخن تند پاسخ داد. (۴) امام علی علیه السلام فرمود: عَادَةُ الْكِرَامِ حُسْنُ الصَّنِيعَةِ. معادت انسان‌های بزرگوار نیک رفتاری است. (۵)

نوازش یتیم

یکی از همکلاسی‌های نواب صفوی در مدرسه حکیم نظامی تهران می‌گوید: در بازگشت از مدرسه با یکی از همکلاسی‌هایم دعوا کردم، او سنگی پرتاب کرد و سر مرا شکست و گریه کنان به منزل رفتم. پدرم تا چهره خون‌آلود مرا مشاهده کرد برآشفته و برای تنبیه آن بچه به دنبال من به راه افتاد. تا به او رسیدیم و او قیافه عصبانی پدرم را دید بر خود لرزید و در کناری پناه گرفت. ناگهان سید مجتبی صفوی (همکلاس من) به جلو آمد و به پدرم گفت: ما با هم شوخی می‌کردیم و من سنگی پرتاب کردم و سر پسر شما شکست. اکنون برای هر گونه مجازاتی آماده‌ام. من تعجب کردم. گفتم نواب نبود. این ضارب سر مرا شکست. اما مجتبی با قیافه‌ای جدی گفت: من بودم و برای هر گونه مجازاتی آماده‌ام. پدرم در برابر آن صراحت و خضوع، با تعجب به خانه برگشت. پس از آن از سید مجتبی نواب پرسیدم: تو که سنگ به من زدی، پس چرا این قدر پافشاری کردی که من زده‌ام؟ سید مجتبی در پاسخ گفت: درست است که ضارب کار بدی کرد و به ناحق سر تو را شکست ولی من او را می‌شناسم. او یتیم است و پدرش از دنیا رفته است. من نتوانستم حالت خشم پدرت را نسبت به آن یتیم تحمل کنم، خواستم به این وسیله تا اندازه‌ای از درد یتیمی او بکاهم! (۶) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: إِنَّ فِي الْجَنَّةِ دَارًا يُقَالُ لَهَا دَارُ الْفَرَحِ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا مَنْ فَرَّحَ يَتَامَى الْمُؤْمِنِينَ. در بهشت خانه‌ای است که به آن خانه شادی گویند و وارد آن نمی‌شود مگر کسی که یتیمان مؤمنان را شاد کند. (۷)

عفو بی نظیر

عبدالله بن عباس گوید: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به جنگ بنی انمار می‌رفت، در محلی فرود آمد و سپاه اسلام نیز توقف کرد. در آنجا از لشکر دشمن کسی دیده نمی‌شد. پیامبر صلی الله علیه و آله برای قضای حاجت از لشکر دور شد. در همان حال باران شروع به باریدن کرد، به طوری که آب زیادی بر زمین جاری گردید و برگشت پیامبر صلی الله علیه و آله را دشوار نمود و بین او و لشکر فاصله انداخت. پیامبر صلی الله علیه و آله بدون هر وسیله دفاعی در زیر درختی نشست تا باران و جریان آب کاهش یابد که در این هنگام «حویرث بن حارث محاربی» او را مشاهده کرد. به یاران خود گفت: این محمد است که از اصحاب خود دور افتاده است،

خدا مرا بکشد اگر او را نکشم! به طرف پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت کرد، چون نزدیک او رسید شمشیر کشید و حمله کرد و گفت: چه کسی تو را از دست من نجات می‌دهد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله در زیر لب این دعا را زمزمه می‌کرد: «اللهم اکفنی شرّ حویرث بن الحارث بما شئت» خدایا! هر گونه که می‌خواهی مرا از شرّ حویرث حفظ فرما. همین که حویرث خواست شمشیر خود را با قدرت بر حضرت فرود آورد، لغزید و شمشیر از دست او افتاد. پیامبر صلی الله علیه و آله به سرعت شمشیر را از زمین برداشت و فرمود: اکنون چه کسی تو را از دست من نجات می‌دهد؟ عرض کرد: هیچ کس. حضرت فرمود: ایمان بیاور تا شمشیرت را به تو بازگردانم. گفت: ایمان نمی‌آورم اما پیمان می‌بندم که با تو و پیروانت ن جنگم و به کسی که بر علیه توست کمک نکنم. حضرت شمشیر را به او داد. حویرث سلاح خود را گرفت و گفت: واللّه! تو از من بهتری! حضرت فرمود: من باید از تو بهتر باشم. وقتی حویرث به طرف یاران خود برگشت، پرسیدند: چه شد که شمشیر کشیدی اما پیروز نگشتی و چه شد که افتادی در حالی که کسی تو را نینداخت؟ گفت: همین که شمشیر را کشیدم مثل این که کسی بر کتف من بزند بر زمین افتادم و شمشیر از دستم افتاد. محمّد آن را برداشت و اگر می‌خواست مرا بکشد می‌توانست ولی نکشت. به من گفت: اسلام بیاور! قبول نکردم اما پیمان بستم با او ن جنگم و کسی را بر علیه او نشورانم. (۸) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اَلْعَفْوُ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا عِزًّا، فَاعْفُوا يَعِزُّكُمْ اللَّهُ. عفو جز بر عزّت انسان نمی‌افزاید، عفو کنید تا خداوند شما را عزیز گرداند. (۹)

تقسیم گل‌ها

وقتی امام خمینی قدس سره در نوفل‌لوشاتو به سر می‌برد در شب تولد حضرت مسیح علیه السلام پیامی برای مسیحیان جهان دادند که خیرگزاری‌ها پخش کردند و در کنار آن دستور دادند تا هدایایی مثل گز، آجیل و شیرینی که از ایران آورده بودند را بین مردم نوفل‌لوشاتو تقسیم کنند. هدایا تقسیم‌بندی شد و همراه یک شاخه گل به هر خانواده‌ای دادند. این کار برای غربی‌ها که اثری از این عاطفه‌ها و محبت‌ها نمی‌دیدند بسیار تازگی داشت، و در حیرت فرو رفته بودند که چگونه یک رهبر مسلمان غیر مسیحی برای مسیح علیه السلام پیام می‌دهد و یارانش به این گستردگی در شب تولد آن حضرت، به منازل مسیحی‌ها شیرینی و گل تقسیم می‌کنند. یکی از خانم‌هایی که به درب منزل آمده بود تا هدیه امام را دریافت کند چنان هیجان‌زده شده بود که اشک از چشمانش فرو می‌ریخت. به دنبال این حرکت اخلاقی امام بود که یکی از افراد آنجا به نمایندگی از سایر اهل محل درخواست ملاقات با امام کرد. امام هم بی‌درنگ وقت دادند و روز بعد پانزده نفر از اهالی محل با شاخه‌های گل به محضر امام آمدند. امام به مترجم فرمودند که احوال آن‌ها را پرسد و ببیند که آیا نیاز و یا کار خاصی دارند که آن‌ها پاسخ دادند ما کاری نداریم فقط آمدیم خدمت امام برسیم، او را از نزدیک ببینیم و این شاخه‌های گل را به عنوان هدیه آوردیم. امام هم با تبسم شاخه‌های گل را یکی یکی از دست آن‌ها گرفتند و در میان ظرفی که در کنار او بود قرار دادند و آن‌ها هم خیلی خوشحال از حضور امام مرخص شدند. (۱۰) امام صادق علیه السلام فرمود: ثَلَاثَةٌ تُورِثُ الْمَحَبَّةَ: الدِّينُ وَ التَّوَّاضُعُ وَ الْبَدَلُ. سه چیز سبب محبت می‌گردد: دین، تواضع و بخشش. (۱۱)

تربیت یافته امیرالمؤمنین علیه السلام

روزی مالک اشتر در حالی که لباس‌های فاخر به تن کرده بود از میان بازار گذشت. یک نفر بازاری که مالک را نمی‌شناخت به او جسارت کرد اما مالک متعرض او نشد و از آنجا گذشت. پس از آن مرد بی‌ادب مالک را شناخت و از کرده خود به ترس و وحشت افتاد و گفت: مادرم به عزایم بنشیند که من مالک را نشناختم. آن‌گاه به دنبال او رفت تا عذرخواهی کند، و وی را در مسجد یافت که نماز می‌گزارد. پس از نماز نزدیک مالک رفت و از او عذرخواهی نمود. مالک گفت: واللّه! من به داخل مسجد

نیامدم مگر آن که برای طلب مغفرت کنم. (۱۲) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: الْعَفْوُ زَيْنُ الْقُدْرَةِ: عفو زینت قدرت است. (۱۳)

وفای به عهد

حجاج بن یوسف در زمان خلافت عبدالملک مروان، والی عراق و ایران بود. او در قساوت قلب و سنگدلی در تاریخ، بی نظیر و یا کم نظیر است که با به حکومت رسیدن حجاج، شورش‌های مردمی بر علیه او آغاز گردید. ابو عبیده گوید: جمعی از مردم را که بر علیه حجاج شورش کرده بودند، دستگیر کرده به نزد او آوردند. حجاج دستور داد همه را گردن زدند و تنها یک نفر باقی ماند که وقت نماز فرا رسید، به «قتیبه بن مسلم» گفت: او را نگاهداری کن و فردا نزد من بیاور. قتیبه گوید: من بیرون رفتم و آن مرد را با خود بردم. در بین راه گفت: حاضری کار خیری انجام دهی؟ گفتم: چه کاری؟ گفت: امانت‌هایی از مردم نزد من وجود دارد و می‌دانم ارباب تو مرا خواهد کشت، آیا می‌توانی مرا آزاد کنی تا با نزدیکانم وداع کنم و امانت‌های مردم را به آن‌ها بازگردانم و درباره بدهکاری‌های خود وصیت نمایم و برگردم؟ من خدا را گواه می‌گیرم که فردا صبح بازگردم. قتیبه گوید: من از سخنان او تعجب کردم و به او خندیدم، اما دوباره گفت: ای قتیبه! به خدا سوگند می‌روم و دوباره باز خواهم گشت و مدام اصرار کرد تا به او گفتم برو. وقتی از چشمم دور شد، ناگهان به خود آمدم و با خود گفتم: چه بر سر خویش آوردم؟ پس از آن به نزد خانواده‌ام آمدم و آن‌ها را از ماجرا آگاه کردم و آنها هم به هراس افتادند و شبی سخت را با یکدیگر گذرانیدیم تا صبح فرارسید. در همین اثنا شخصی در زد، درب را باز کردم، دیدم همان کسی است که او را آزاد کرده بودم. گفتم: باز گشتی؟ گفت: خدا را گواه خود قرار داده بودم. چگونه می‌توانستم باز نگردم؟ با یکدیگر به راه افتادیم تا به نزد حجاج رسیدم. همین که چشمش بر من افتاد گفت: اسیر دیروز کجاست؟ گفتم: بیرون است. او را حاضر کردم و ماجرای شب گذشته را برای حجاج بیان کردم. حجاج چند مرتبه به او نگاه کرد و سرانجام گفت: او را به تو بخشیدم. به همراه یکدیگر از نزد او بیرون آمدم. آن گاه به او گفتم: هر جا که می‌خواهی برو! مرد سر به آسمان بلند کرد و گفت: خداوند تو را شکر می‌گویم. (۱۴) امام صادق علیه السلام فرمود: ثَلَاثَةٌ لَا عُذْرَ لَأَحَدٍ فِيهَا: آداء الأمانة إلى البرِّ والفاجر، والوفاء للبرِّ والفاجر و برِّ الوالدین برِّین کانا أو فاجرین. سه چیز است که عذری برای کسی در ترک آن‌ها نیست: رد امانت به نیکوکار و بدکار، وفای به عهد نسبت به نیکوکار و بدکار و نیکی به پدر و مادر، نیکوکار باشند یا بدکار. (۱۵)

اخلاص

مردی بود که در جنگ بدر مسلمانان را آزار می‌داد. یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به نام صهیب او را کشت و مسلمانان را از شر او راحت کرد. مردی فرصت طلب از موقعیت سوء استفاده کرد و به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: یا رسول الله! من آن مرد آزار دهنده را به قتل رساندم. رسول خدا صلی الله علیه و آله از این خبر مسرور شد. عمرو بن عبدالرحمان که از فرصت طلبی فریب کارانه آن مرد آگاه شد و می‌دانست آن کافر آزار دهنده را صهیب کشته است، نزد او رفت و گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برو و او را از مجاهدت خود آگاه کن تا معلوم گردد تو آن مرد آزار دهنده را کشته‌ای نه دیگری. صهیب گفت: من او را به خاطر خدا و رسولش کشتم و از این رو به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر ندادم. عمرو بن عبدالرحمن خود به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: یا رسول الله! آن کافر آزار دهنده را صهیب کشته است نه دیگری. پیامبر صلی الله علیه و آله به صهیب فرمود: آیا همین طور است؟ او در جواب عرض کرد: بله یا رسول الله. در اینجا بود که این آیه نازل شد: یا ایها الذین آمنوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ. (۱۶) ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا چیزی بر زبان می‌آورید که آن را انجام نداده‌اید؟ این (دروغ) خشم شدید خداوند را به همراه دارد که چیزی بگوئید که آن را انجام نداده‌اید.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: الْعِبَادَةُ الْخَالِصَةُ أَنْ لَا يَرْجُو الرَّجُلُ إِلَّا رَبَّهُ. عبادت خالص این است که مرد جز به خدا (به کسی) امید نداشته باشد. (۱۷)

همدردی با نیازمندان

یکی از مقلدین شیخ انصاری که از تجار و ارادتمندان او بود به خدمت شیخ رسید و بعد از بوسیدن دست او یک عباي گران قیمت زمستانی که در نوع خود از جهت جنس و رنگ از ارزش زیادی برخوردار بود به رسم هدیه بر دوش وی انداخت. روز بعد که برای نماز جماعت به امامت شیخ انصاری به محضر او آمد، مشاهده کرد همان عباي ساده قبلی بر دوش اوست که با مقام بزرگ زعامت وی سازگاری ندارد. از عبايی که به او هدیه کرده بود سؤال کرد. شیخ فرمود: آن را فروختم و از پول آن چندین عبا تهیه کردم. گفته‌اند شیخ دوازده عباي زمستانی تهیه کرده و به مستحقین که عباي زمستانی نداشتند داد. تاجر گفت: مولای من! آن عبا برای شما بود و برای شخص شما آورده بودم که از آن استفاده کنید، نه این که آن را بفروشید و با پول آن عباهای متعددی تهیه کنید و به مستحقین بدهید. شیخ فرمود: دلم راضی نمی‌شود که خود چنین عبايی بپوشم و دیگران از یک عباي ساده زمستانی محروم باشند. (۱۸) امام علی علیه السلام لباسی را خریداری کرد که خوشایند او قرار گرفت، پس آن را در راه خدا صدقه داد و فرمود: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که دیگری را بر خود برگزیند خداوند در روز قیامت بهشت را برای او برمی‌گزیند. (۱۹)

انتقاد سازنده

دانشمندی به دیدار زاهدی رفت و در ضمن دیدار، درباره یکی از آشنایان او سخن چینی کرد. زاهد گفت: دیر به دیدارم آمده‌ای و حال که آمده‌ای مرتکب سه گناه گردیدی: یک، آن که نسبت به برادرم خشمگینم کردی، دوم آن که دل آسوده مرا مشغول ساختی و سوم آن که خود را در معرض تهمت سخن چینی قراردادی. (۲۰) امام صادق علیه السلام فرمود: يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ النَّصِيحَةُ لَهُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغْيِبِ. بر مؤمن واجب است در حضور و غیاب، خیرخواه مؤمن باشد. (۲۱)

کمک رسانی خالصانه

وقتی حضرت موسی علیه السلام به خاطر مصونیت از شر طرفداران فرعون از مصر به مدین هجرت کرد در راه دختران شعیب را دید که در کناری منتظر ایستاده‌اند تا آب بردارند و چوپان‌ها برای گوسفندان خود آب می‌کشند. موسی به کمک آن‌ها رفت و برای آن‌ها آب کشید. دختران شعیب کمک موسی علیه السلام را به پدر خود گزارش دادند و یکی از آن‌ها به دستور پدر به دنبال موسی علیه السلام رفت و او را به منزل خود دعوت کرد. دختر شعیب علیه السلام از جلو حرکت کرد و موسی به دنبال او می‌رفت، باد به شدت می‌وزید و لباس‌های آن دختر را به این سو و آن سو می‌برد. وقتی موسی علیه السلام این صحنه را مشاهده کرد از او درخواست کرد از پشت سر حرکت کند و او را به سوی منزل راهنمایی کند تا چشم او از نگاه به نامحرم محفوظ بماند. وقتی موسی علیه السلام وارد منزل شد، شعیب علیه السلام بر سر سفره شام نشسته بود، به او گفت: ای جوان! بر سر سفره بنشین و شام بخور. موسی علیه السلام گفت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ» (به خدا پناه می‌برم) شعیب علیه السلام: چرا این جمله را بر زبان آوردی؟ مگر تو گرسنه نیستی؟ موسی علیه السلام: بله گرسنه هستم. اما می‌ترسم این غذا در برابر کمکی باشد که به دخترانت کرده‌ام. ما از خاندانی هستیم که چیزی از عمل آخرت را به سراسر زمین که پر از طلا باشد نمی‌فروشیم. شعیب گفت: نه والله. منظور من معاوضه با کار شما نیست؛ بلکه این عادت من و پدرانم می‌باشد که مهمان را گرمی می‌داریم و به او طعام می‌دهیم. موسی علیه السلام نشست و غذا

خورد. (۲۲) امام علی علیه السلام فرمود: مَنْ إِبْتِاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاةٍ رَبَّحَهُمَا وَمَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاةٍ خَبِرَ رَهْمًا. کسی که آخرتش را به دنیایش بخرد از هر دوی آن‌ها بهره‌مند می‌گردد و کسی که آخرتش را به دنیایش بفروشد از هر دوی آن‌ها زیان می‌بیند. (۲۳)

ایثار کم‌نظیر

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه مهاجرت کرد همراهان او که مهاجرین بودند مورد استقبال اهل مدینه که انصار نامیده می‌شدند قرار گرفتند. پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از پیروزی بر یهود بنی نضیر به انصار فرمود: اگر بخواهید اموال و خانه‌های خود را با مهاجران تقسیم کنید، در این غنائم جنگی که به دست لشکر اسلام افتاد شریک هستید و اگر بخواهید اموال و خانه‌هایتان از آن شما باشد از غنائم سهمی برای شما نخواهد بود. انصار در جواب عرض کردند: هم اموال و خانه‌هایمان را با آن‌ها تقسیم کرده و هم غنائم را بر آن‌ها ایثار می‌کنیم و چشم داشتی به شراکت در آن‌ها نخواهیم داشت. با این ایثار کم‌نظیر انصار بود که آیه ۹ سوره حشر در شأن آن‌ها نازل گردید. خداوند درباره آن‌ها فرمود: وَ يُوَثِّرُونَ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَنْ يَوْقُ شُحَّ نَفْسِهِ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. انصار، مهاجران را بر خود مقدم می‌دارند، هر چند خود در فقر و نیاز باشند و کسانی که حرص و بخل از نفس آن‌ها برداشته شود از رستگارانند. (۲۴)

یک تصمیم زیبا

پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانان را برای جنگ تبوک فراخواند، شرایط بسیار مشکل بود، مواد غذایی بسیار کم و تجهیزات لازم وجود نداشت، از این رو عده‌ای از حضور در جنگ سرباز زدند. ابوخیثمه از جمله مسلمانانی بود که از همراهی با رسول الله تخلف کرد. ده روزی گذشت. در یکی از روزهای گرم، نزد همسران خود رفت که در زیر سایبان‌های خنک بودند، غذا آماده بود و هوا خنک و مطبوع و همسران در خدمت او بودند. ناگهان برق هدایت بر قلب او تابید و گفت: سبحان الله! پیامبر صلی الله علیه و آله با آن موقعیتی که دارد در گرمای سوزان و وزش باد، سلاح بر دوش گیرد و به جنگ برود و ابوخیثمه در سایه خنک، با غذای آماده در کنار همسران زیبا به سر برد! این انصاف نیست. آن‌گاه گفت: من با شما سخنی نمی‌گویم و در زیر سایه نمی‌نشینم تا این که به پیامبر صلی الله علیه و آله ملحق گردم. خود را مجهز کرد و به راه افتاد تا این که لشکریان اسلام او را از راه دور مشاهده کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ابوخیثمه باشی برای تو بهتر است. وقتی نزدیک شد اصحاب گفتند: یا رسول الله! او ابوخیثمه است. نزدیک شد، شتر خود را بر زمین خواباند و بر پیامبر صلی الله علیه و آله سلام کرد و ماجرای خود را برای او بیان کرد و حضرت برای او دعا کرد. (۲۵) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأَسِّي بِنَبِيِّهِ. محبوب‌ترین بندگان نزد خداوند کسی است که از پیامبرش سرمشق گیرد. (۲۶)

توس از خدا

مردی بنام ابن صممه در بیشتر اوقات شبانه‌روز به محاسبه نفس خود می‌پرداخت. روزی ایام گذشته عمر خود را محاسبه کرد و دید شصت سال از عمرش گذشته است. روزهای شصت سال را حساب کرد که بیش از ۲۱۰۰۰ روز می‌شود. آن‌گاه گفت: وای بر من! اگر روزی یک گناه بیشتر نکرده باشم در این صورت خدا را با بیش از ۲۱۰۰۰ گناه ملاقات خواهم کرد. این را گفت و بیهوش بر زمین افتاد و در همان حالت جان سپرد. (۲۷) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَحَاسِبَ نَفْسَهُ أَشَدُّ مِنْ مُحَاسَبَةِ الشَّرِيكِ شَرِيكُهُ وَالسَّيِّدِ عَجْدَهُ. بنده مؤمن نمی‌باشد تا این که به حساب نفس خود رسیدگی کند، شدیدتر از حسابرسی شریک با شریکش و مولی با بنده‌اش. (۲۸) محاسبه نفس به این است که انسان ببیند آیا حقوق الهی و مردمی را ادا کرده است،

حقی را از کسی تزییع نکرده است، به وظیفه خود در برابر برادران و خواهران دینی عمل کرده است یا نه؟ روز خود را چگونه به شب و شب خود را چگونه به روز رسانده است. اگر موفق بوده است حمد خدا گوید و گرنه استغفار کند و تصمیم بر اصلاح خود گیرد.

رازداری

«معلی بن خنیس» غلام آزاد کرده امام صادق علیه السلام بود و عده‌ای از علما گفته‌اند او از نزدیکان و محرم اسرار امام صادق علیه السلام بوده که ارادتی کامل به اهل بیت علیهم السلام داشته است. «داوود بن علی عباسی» حاکم مدینه، او را دستگیر کرد و به زندان انداخت و از او درخواست کرد تا شیعیان خالص امام صادق علیه السلام را به او معرفی کند. معلی بن خنیس این درخواست را رد کرد و از اسامی شیعیان اظهار بی‌اطلاعی کرد. داوود بن علی گفت: آیا اسامی آن‌ها را از من کتمان می‌کنی؟ اگر آن‌ها را معرفی نکنی تو را خواهم کشت. معلی گفت: با قتل مرا تهدید می‌کنی؟ واللّه! اگر آن‌ها در زیر قدم‌هایم باشند، تو را از نامشان آگاه نخواهم کرد و اگر مرا بکشی از سعادت‌مندانم خواهی کرد و خود به شقاوت خواهی رسید. داوود بن علی هم دستور داد او را گردن زدند و به دار آویختند. امام صادق علیه السلام که از شهادت معلی خبردار شد، داوود بن علی را مورد نفرین خود قرار داد و نفرین حضرت به سرعت مستجاب شد و داوود از دنیا رفت. (۲۹) امام صادق علیه السلام فرمود: اِفْشَاءُ السِّرِّ سُقُوطٌ. افشای سر سبب سقوط آدمی است. (۳۰)

خلق زیبا

مرد ثروتمندی با لباس پاکیزه‌ای به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و نزدیک او نشست. آن‌گاه مرد تنگدستی با جامه‌های چرکین وارد شد و کنار مرد ثروتمند نشست، به طوری که بخشی از جامه‌هایش زیر پای او قرار گرفت. مرد ثروتمند لباس‌هایش را از زیر پای او کشید. رسول خدا صلی الله علیه و آله که شاهد این حرکات بود رو به او کرد و گفت: ترسیدی چیزی از فقر او به تو بچسبد؟ مرد ثروتمند: نه. پیامبر صلی الله علیه و آله: ترسیدی چیزی از دارایی تو به او برسد؟ پاسخ داد: نه. پیامبر صلی الله علیه و آله: ترسیدی لباس‌هایت کثیف شود؟ عرض کرد: نه. حضرت فرمود: پس چه سببی تو را به این کار واداشت؟ عرض کرد: یا رسول الله! من همدمی (شیطانی) دارم که هر کار زشتی را در نظرم زینت می‌دهد و هر کار خوبی را زشت جلوه می‌دهد. من به خاطر این کار زشت خود، نصف مالم را به او می‌دهم. پیامبر صلی الله علیه و آله به آن مرد تنگدست فرمود: نصف مال او را می‌پذیری؟ مرد تنگدست: نه. مرد ثروتمند گفت: چرا نمی‌پذیری؟ او در پاسخ گفت: زیرا می‌ترسم آنچه در دل تو آمده است در دل من وارد شود. (۳۱) (فقیران را ناچیز شمارم). امام کاظم علیه السلام فرموده است: خدای عزوجل می‌فرماید: من توانگر را برای شرافتش نزد خود توانگر نساختم و فقیر را برای خواری‌اش در نظرم فقیر نکردم، بلکه؛ توانگران را به وسیله فقرا آزمودم و اگر فقرا نبودند توانگران سزاوار بهشت نمی‌گشتند. (۳۲)

ایثار

شخصی سر گوسفندی را به یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله اهدا کرد. او این هدیه را پذیرفت، اما با خود گفت فلان برادر دینی من به این سر گوسفند نیازمندتر است و آن را برای او فرستاد. او نیز هدیه را پذیرفت اما با خود گفت: فلان کس از من نیازمندتر است و آن را برای او فرستاد. نفر سوم که هدیه را قبول کرده بود برای دیگری فرستاد، او نیز شخص دیگری را نیازمندتر از خود دانست و برای او فرستاد تا این‌که سر گوسفند به نفر هفتم رسید. نفر هفتم که از جریان انتقال سر گوسفند از افراد قبلی

اطلاع نداشت آن را برای نفر اول فرستاد! به این ترتیب با یک سرگوسفند هفت نفر به رتبه ایثار نائل گشتند. (۳۳) امام علی علیه السلام فرمود: **مِنْ أَحْسَنِ الْإِحْسَانِ الْإِثَارُ**. بهترین نیکوکاری احسان است. (۳۴)

دوستی واقعی

«فتح موصلی» به منزل یکی از برادران دینی خود رفت. در حالی که او در منزل نبود. به کنیزش گفت: صندوق مخصوص پول مولایت را بیاور تا از آن برداشت کنم. او رفت و صندوق پول را آورد. فتح موصلی صندوق را باز کرد و به مقدار نیاز از آن برداشت. وقتی صاحب‌خانه آمد، کنیزش وی را از جریان آگاه نمود. او از این خبر بسیار خوشحال شد و به کنیز گفت: اگر راست بگویی به خاطر صمیمیتی که برادر دینی‌ام با من دارد تو را در راه خدا آزاد خواهم کرد. (۳۵) امام سجاده علیه السلام به مردی گفت: آیا کسی از شما دست در کیسه یا جیب برادرش می‌برد تا به مقداری که می‌خواهد بدون اجازه او بردارد؟ جواب داد: نه. امام علیه السلام فرمود: پس شما با هم برادر دینی نیستید. (۳۶) (۳۷)

کنترل خشم

علامه سید محمد حسین تهرانی می‌گوید: یک روز در تهران برای خرید کتاب به کتابفروشی اسلامیة رفتم. وارد انبار کتاب شدم، دیدم مردی برای خرید کتاب به انبار آمده و کمر بند چرمی خود را روی زمین پهن کرده و مقداری از کتاب‌های خریداری شده خود را نظیر قرآن، مفاتیح و... روی آن گزاردده است. نهایتاً حدود پنجاه کتاب در میان کمر بند بست و آماده رفتن شد، که ناگهان گفت: **حبییم! الله، طیبیم! الله، یارم یارم**. چون نگاه به چهره‌اش کردم دیدم بسیار قرمز شده و قطراتی از عرق بر پیشانی‌اش نشسته و چنان غرق در وجد و سرور است که اندازه ندارد. گفتم: آقا جان! تنهاتنها، رسم ادب نیست. (ما را هم بهره‌مند گردان). با صدای بلند و سوزناک این ابیات را به صورتی شیوا و دلنشین از باباطاهر خواند: اگر دل دلبر، دلبر کدام است؟ و گر دلبر دل را چه نام است؟ دل و دلبر به هم آمیخته وینم ندونم دل که و دلبر کدام است؟ دلی دیرم خریدار محبت کز او گرم است بازار محبت لباسی بافتم بر قامت دل ز بود محنت و تار محبت غم عشقت بیابون پرورم کرد هوای بخت بی‌بال و پرم کرد به مو گفتم صبور کن صبور صبور طرفه خاکی بر سرم کرد به صحرا بنگرم صحرا ته وینم به دریا بنگرم دریا ته وینم در این حال ساکت شد و گریه زیادی کرد و سپس شاد و شاداب شد و خندید. گفتم: احسنت! آفرین! من حقیر و فقیر و وامانده هستم، انتظار دعای شما را دارم. شروع کرد به خواندن این ابیات: **مو از قالوا بلی تشویق دیرم گنه از برگ و باران بیش دیرم اگر لا تقنطوا دستم نگیره مو از یا ویلتا اندیش دیرم بوره سوته دلان تا ما بنالیم ز دست یار بی پروا بنالیم بشیم با بلبل شیدا به گلشن اگر بلبل ناله ما بنالیم بوره سوته دلان گرد هم آئیم سخن با هم کریم غم وانمائیم ترازو آوریم غم‌ها بسنجیم هر آن غمگین تریم سنگین تر آئیم** گفت: الحمدلله راحت خوب است. سید سربه سر ما مگذار! من، بی‌چاره و وامانده‌ام، تو هم باری روی کول ما می‌گذاری؟ آن‌گاه گفت: یک روز، در همین انبار آمدم تا کتاب بخرم. علامه دهخدا هم آمده بود. قدری با هم صحبت کردیم. من به او گفتم: انصافاً شما زحمت کشیده‌اید، حقیقتاً رنج برده‌اید، ولی تصور می‌کنید مطلب با این‌ها تمام می‌شود؟ حیف، اگر عمر در راه‌های دیگر صرف می‌شد چه بهره‌ها بود، اینک بیاور بینیم تا چه داری؟ بیا تا بینیم در دست چیست؟ ته که ناخوانده‌ای علم سموات ته که نابرده‌ای ره در خرابات ته که سود و زیان خود نرونی به یارون کی رسی هیهات هیهات علامه تکانی خورد. آن‌گاه قدری در فکر فرو رفت و رنگش قدری تغییر کرد و هیچ جوابی به من نداد. گفتم: عنایات از جانب خداوند است. ولی آیا به حسب ظاهر برای این عنایاتی که به شما شده است سبب خاصی را در نظر داری؟ گفت: بله. من مادر پیری داشتم، مریض و ناتوان و چندین سال زمین گیر بود. خودم به او خدمت می‌کردم و نیازهایش را برآورده می‌کردم، غذا برایش می‌پختم و آب و وضو برای او آماده می‌کردم و خلاصه به

هرگونه که می‌شد برای برآوردن نیازهایش در خدمت او بودم. مادرم بسیار تند و بد اخلاق بود، بعضاً فحش می‌داد و من تحمل می‌کردم و به روی او تبسم می‌کردم. از همین رو ازدواج نکردم، اگرچه از سن من چهل سال می‌گذشت. زیرا همسررداری با این خلق مادر مقدر نبود و من می‌دانستم اگر همسری انتخاب کنم یا زندگی ما را به هم خواهد زد و یا من مجبور می‌شدم مادرم را ترک کنم و ترک مادر در وجدان و عاطفهام قابل قبول نبود. گاهی در اثر تحمل ناگواری‌هایی که از وی به من می‌رسید، گویی برقی بر دل می‌زد و جرقه‌ای روشن می‌شد و حال خوشی دست می‌داد ولی دوام نداشت و زودگذر بود. من رختخواب خود را در اتاق او و در کنارش پهن می‌کردم تا تنها نباشد و نیازی به صدا زدن من نداشته باشد. کوزه را هم آب کرده و همواره در کنار خود می‌گذاردم، تا اگر آب بخواند فوراً به او بدهم. در یک شب سرد زمستانی در دل شب آب خواست. فوراً برخاستم و آب کوزه را در ظرفی ریخته و به او دادم و گفتم: بگیر مادر جان! او که خواب‌آلود بود و از فوریت عمل من خبر نداشت، چنین تصور کرد که من آب را دیر به او داده‌ام. از این رو فحش بدی به من داد و کاسه آب را بر سرم زد. فوراً کاسه را دوباره آب کردم و گفتم: بگیر مادر جان. مرا ببخش، معذرت می‌خواهم. ناگهان نفهمیدم در این هنگام چه شد! اجمالاً به آرزوی خود رسیدم و آن جرقه‌ها تبدیل به یک عالم نورانی همچون خورشید درخشان شد و حبیب من، یار من، خدای من، طیب من، با من سخن گفت و این حال دیگر قطع نشد و چند سال است که ادامه دارد. (۳۸) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: قُلُوبُ الْعِبَادِ الطَّاهِرَةِ مَوَاضِعُ نَظَرِ اللَّهِ فَمَنْ طَهَّرَ قَلْبَهُ نَظَرَ إِلَيْهِ. قلب‌های پاک بندگان، محل نگاه خداوند است. پس کسی که قلبش را پاک گرداند خداوند به او نگاه می‌کند. (۳۹)

فرا تر از بخشش

در وقایع مشروطه که بین علما و طلاب دو دستگی ایجاد شده بود، یکی از بزرگ‌ترین بدگویان مرحوم آخوند خراسانی که دائماً در همه جا پشت سر او ناسزا می‌گفت به خدمت او رسید. این مرد که از خطبا و واعظ معروف کربلا بود، می‌خواست خانه خود را بفروشد و قرض‌های خود را ادا کند. خریدار به او گفته بود اگر آقای آخوند خراسانی سند فروش خانه را امضا کند من حاضرم خانه را بخرم و گرنه نخواهم خرید. مرد واعظ به هیچ عنوان حاضر نبود نزد آخوند برود، زیرا چندین بار به علت مشروطه‌خواهی او را مورد ناسزاگوئی خود قرارداد داده بود، از طرفی می‌ترسید که در منزل او، متعرض وی شوند و با رفتن به خانه آخوند، جاننش به مخاطره بیفتد، اما در هر صورت قرض داشت و ناچار از کربلا به نجف آمد و خدمت مرحوم آخوند خراسانی رسید و مورد احترام او قرار گرفت. مرحوم آخوند خراسانی او را بالای دست خود نشاند و از ملاقاتش اظهار خوشحالی کرد. مرد واعظ گفت: خواهش من فقط این است که ذیل این سند را امضا بفرمائید تا بتوانم منزل خود را بفروش برسانم. مرحوم آخوند سند را از دست او گرفت و مطالعه کرد و به زیر تشک گذاشت. در دل مرد واعظ شوری به پا شد و با خود گفت: این مرد، آخر کار خود را کرد و نه تنها سند را امضا نکرد، بلکه آن را گرفت تا ما را به زحمت اندازد. در این اثنا مرحوم آخوند از جا حرکت کرد و از درون گنجی چند کیسه لیره در آورد و به او داد و گفت: شما از اهل علم هستید و من هرگز راضی نیستم کسانی که اهل علم‌اند گرفتار و پریشان باشند. این پول‌ها را بگیرید و با آن‌ها قرض‌های خود را ادا کنید. خانه را هم نفروشید و زن و فرزند خود را آواره نکنید و اگر خدای ناکرده باز هم گرفتاری پیدا کردید نزد من بیایند، چنانچه داشته باشم در خدمت شما خواهم بود. مرد واعظ از مشاهده این همه گذشت و بزرگواری آن‌چنان شرمنده گردید که از آن پس جزء ارادتمندان مرحوم آخوند خراسانی گردید. (۴۰) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: أَحْسِنُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ. نیکی کن با کسی که با تو بدی کرد. (۴۱)

اسوه صبر

حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی از عرفای بزرگ اسلام به شمار می‌رود. پسری داشت که شمع فروزان شبستان خانواده بود. در

روز عید غدیر، این عارف بزرگ در منزل می‌نشست و قشرهای مختلف مردم به زیارت این عالم جلیل‌القدر می‌آمدند. در آن روز خادمه منزل کنار حوض خانه می‌آید و ناگهان چشمش بر پیکر بی‌جان پسر که بر روی آب افتاده بود می‌افتد و بی‌اختیار فریاد می‌زند. اهل خانه که با صدای خادمه بیرون می‌آیند و با این منظره دلخراش مواجه می‌شوند بی‌اختیار فریاد کشیده و شیون سر می‌دهند. مرحوم آیه‌الله ملک‌ناگهان متوجه صدای شیون آن‌ها می‌شود، از اتاق بیرون می‌آید و جنازه پسرش را در کنار حوض رو مشاهده می‌کند به زن‌ها کرده و خطاب می‌کند ساکت باشید. همه سکوت می‌کنند و این سکوت ادامه می‌یابد، تا این که دیدار عمومی مردم به پایان می‌رسد و طبق معمول هر ساله عده‌ای از آنان نهار را در منزل ایشان صرف می‌کنند. در پایان که قصد رفتن به منازل خود را دارند به چند نفر از مهمانان بسیار نزدیک خود می‌فرماید: شما اندکی صبر کنید، با شما کار دارم. وقتی همه مردم می‌روند ماجرا را برای آنان بازگو می‌کند و برای مراسم تجهیز فرزند از دست رفته خود از آنان کمک می‌گیرد. (۴۲) امام علی علیه السلام فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّهُ لَادِينٍ لِمَنْ لَا صَبْرَ لَهُ. ای مردم بر شما باد که صبر پیشه کنید، به راستی که دین ندارد کسی که صبر ندارد. (۴۳)

اهمیت اخلاص

عده‌ای که نزد آیه‌الله العظمی بروجردی قدس سره بودند نقل می‌کنند، ایشان پیش از فوتشان خیلی ناراحت بودند و می‌گفتند: خلاصه، عمر ما گذشت و ما رفتیم و نتوانستیم چیزی برای خود از پیش بفرستیم و عملی انجام دهیم. یکی از حضار به عادت‌ی که همیشه در مقابل صاحبان قدرت، داشت تملق و چاپلوسی نمود و خیال کرد که اینجا هم جای تملق و چاپلوسی است. گفت: آقا! شما دیگر چرا؟ ما بیچاره‌ها این حرف‌ها را باید بزنی شما چرا؟ بحمدلله شما این همه آثار خیر از خود باقی گزارده‌اید، این همه شاگرد تربیت کرده‌اید، این همه آثار کتبی به یادگار گذاشته‌اید، مسجدی به این عظمت ساخته‌اید، مدرسه‌ها در کجا و کجا ساخته‌اید و.... وقتی این سخنان را گفت، ایشان جمله‌ای فرمودند که حدیث است: أَخْلَصِ الْعَمَلَ فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ بَصِيرٌ. عمل را خالص کن که نقاد عمل آگاه آگاه است. تو خیال کردی این‌ها که در منطق مردم به این شکل هست حتماً در پیشگاه الهی نیز همین طور است که پیش تو هست؟ اِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ. (۴۴) (خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است). امام علی علیه السلام فرمود: تَصْفِيَةُ الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ. خالص کردن عمل از انجام آن سخت‌تر است. (۴۵)

ارادت به اهل بیت علیهم السلام

ذاکر اهل بیت علیهم السلام حجة الاسلام حاج سید محمد کوثری سال‌های متمادی برای امام خمینی ذکر مصیبت می‌کرده است. او می‌گوید: پس از شهادت فرزند امام، آیه‌الله حاج آقا مصطفی وارد نجف شدم. رفقا گفتند: خوب موقعی آمدی، امام را دریاب که ما هر چه کردیم در مصیبت حاج آقا مصطفی گریه کنند از عهده برنیامده‌ایم، مگر این که تو کاری کنی. من خدمت امام رسیدم و عرض کردم اجازه می‌دهید ذکر مصیبتی بکنم؟ امام اجازه دادند، هرچه نام مرحوم حاج آقا مصطفی را بردم تا با آهنگ حزین امام را منقلب کنم و در عزای پسر اشک بریزد، تغییر حال پیدا نکردند و همچنان ساکت و آرام بودند. ولی همین که نام حضرت علی اکبر را بردم محزون شد. امام چنان گریستند که قابل وصف نیست. (۴۶) امام علی علیه السلام فرمود: إِنَّ الْبَلَاءَ لِلظَّالِمِ أَدَبٌ وَ لِلْمُؤْمِنِ امْتِحَانٌ وَ لِلنَّبِيِّاءِ دَرَجَةٌ، وَ لِلْأَوْلِيَاءِ كَرَامَةٌ. به راستی که بلا برای ستمکار ادب و برای مؤمن آزمایش و برای پیامبران درجه و برای اولیای خدا کرامت است. (۴۷)

انفاق پیراهن

آیه‌الله سید محمد تقی خوانساری یکی از علمای بزرگ اسلام است که در تقوا و معنویت شهرت بسیار دارد یکی از علمای معاصر قم می‌گوید: ما چند نفر بودیم که می‌خواستیم خدمت آیه‌الله العظمی خوانساری برسیم. نزدیک منزل ایشان که رسیدیم دیدیم ایشان از جایی به طرف منزل خود می‌آیند، به درب منزل که رسیدند فقیری سر رسید و به ایشان عرض کرد: من پیراهن ندارم. آقا وارد اتاق شد و ما هم پشت سر ایشان وارد شدیم، دیدیم قبای خود را از تن بیرون کرد و پیراهن خود را در آورد و به آن فقیر داد و سپس قبای خود را پوشید و همان‌طور بدون پیراهن نشست و به کار مردم رسیدگی می‌کرد و به سؤال‌های ما پاسخ می‌داد. (۴۸)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مَنْ أَعْطَى دِرْهَمًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سِتْرًا بِعَمَاءَ حَسَنَةً. کسی که یک درهم در راه خدا ببخشد خداوند برای او هفت صد حسنه می‌نویسد. (۴۹)

قدر شناسی

فرزند شهید آیه‌الله اشرفی اصفهانی می‌گوید: حدود چهل سال قبل که ۱۴-۱۵ ساله بودم روزی در قم به حمام رفتم. هنگام ورود به گرم‌خانه وارد خزینه شدم و چون بیرون آمدم، دیدم یکی از آقایان سر خود را صابون زده و روی چشمانش نیز از کف صابون پوشیده است و با دست به دنبال ظرف آب می‌گردد. بلافاصله ظرفی را که نزدیکم بود برداشته و از خزینه پر از آب کردم و دوبار روی سر او ریختم. آن مرد نورانی نگاه تشکر آمیزی به من انداخت و پرسید: آیا شما هم سر خود را شسته‌اید؟ عرض کردم: نه، تازه به حمام آمده‌ام. سرانجام به گوشه‌ای رفت و من سر و صورتم را صابون زدم، قبل از آن که آب بر سرم بریزم ناگاه دو ظرف آب، روی سرم ریخته شد، چشم خود را باز کردم دیدم آن مرد بزرگ به تلافی خدمت من با کمال بزرگواری محبت کرده است. بعد به خانه آمدم و موضوع را برای پدرم بیان کردم، ولی چون آن مرد را نمی‌شناختم نتوانستم او را معرفی کنم. بعد از مدتی در یکی از اعیاد مذهبی که با پدرم به منزل علما می‌رفتیم، ناگاه چشمم به همان مرد نورانی که در حمام دیده بودم افتاد و او را به پدرم نشان دادم. پدرم فرمود: عجب! ایشان حاج آقا روح‌الله خمینی است. (۵۰) امام سجاد علیه السلام فرمود: اَمَّا حَقُّ ذِي الْمَعْرُوفِ عَلَيْكَ فَاَنْ تَشْكُرَهُ وَ تَذْكُرَ مَعْرُوفَهُ. امّا حق کسی که به تو نیکی کرده است، این است که از او تشکر کنی و نیکی او را یاد آوری. (۵۱)

جلوه‌های زیبای ایثار

در جنگ احد تشنگی شدید بر هفت نفر غلبه کرده بود، مقداری آب که برای یک نفر کافی بود آوردند و به یکی از آنان دادند اما او از نوشیدن آب خودداری کرد و آب را بر دیگری ایثار کرد تا آن که هفت نفر آن‌ها آب را بر دیگری ایثار کردند و جملگی از تشنگی به شهادت رسیدند. (۵۲) امام صادق علیه السلام درباره مؤمنان کامل فرموده است: هُمُ الْبِرَّةُ بِالْإِخْوَانِ فِي حَالِ الْعُسْرِ وَ الْيُسْرِ، الْمُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ فِي حَالِ الْعُسْرِ، كَذَلِكَ وَصَّيَهُمُ اللَّهُ فَقَالَ: «وَيُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» آن‌ها کسانی هستند که در حال سختی و آسانی در حق برادران خود نیکوکاری و در شرایط سخت بر آن‌ها ایثار می‌کنند، خداوند این گونه آن‌ها را توصیف کرده است: «دیگران را بر خود مقدم می‌دارند، هر چند خود نیازمند باشند» (۵۳)

ظرافت بر خورد با فقیر

علامه تهرانی گوید: یکی از رفقای نجفی ما که در حال حاضر از بزرگان نجف است، برای من نقل کرد که: من یک روز به مغازه سبزی‌فروشی رفته بودم، دیدم مرحوم میرزا علی آقا قاضی قدس سره خم شده و مشغول جدا کردن کاهو است، امّا برعکس کاهوهایی که از تازگی افتاده و برگ‌های خشن دارند را جدا می‌کند. من کاملاً متوجه بودم تا این که مرحوم قاضی کاهوها را به

صاحب مغازه داد و وزن کرد و آن‌ها را در زیر عبا گرفت و روانه منزل شد. من در آن روز طلبه جوانی بودم و او پیرمرد شده بود، به دنبالش رفتم و عرض کردم: آقای من! سؤالی دارم و آن این که چرا شما برعکس دیگران این کاهوهای نامطلوب را جدا کردید؟ مرحوم قاضی فرمود: این مرد فروشنده، شخص بی‌بضاعت و فقیری است و من گاه‌گاهی به او کمک می‌کنم و نمی‌خواهم چیزی بلاعوض به او داده باشم تا عزت و آبروی او از بین برود و ثانیاً خدای ناخواسته به مجانی گرفتن عادت کند و در کسب هم ضعیف شود. ضمن این که برای ما فرقی ندارد که کاهوی لطیف و نازک بخوریم یا از این کاهوها استفاده کنیم و من می‌دانستم که این‌ها خریداری ندارد و ظهر که مغازه خود را می‌بندد آن‌ها را بیرون خواهد ریخت، از این رو برای این که ضرر نکند آن‌ها را خریداری کردم. (۵۴) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مَنْ أَكْرَمَ فَقِيرًا مُسْلِمًا لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ عَنْهُ رَاضٍ. کسی که مسلمان فقیری را اکرام کند خدا را در روز قیامت ملاقات نماید در حالی که از او راضی است. (۵۵)

عظمت روحی

یکی از یاران امام خمینی در نجف اشرف (حجۀ الاسلام فرقانی) می‌گوید: یکی از آقایان وعاظ در بین راه به من رسید و گفت: پیرمردی است اهل شوشتر که قاری قرآن بوده و بسیار متدین است. پنج، شش بچه کوچک دارد و دو سه سال است که این پیرمرد به بیماری فلج گرفتار شده و از دست و پا فلج است. به من گفته‌اند خدمت امام برسم و عرض کنم تا به او کمکی بکنند، زیرا وضع بسیار ناگواری دارد، دو سال است که از تشک پا بر زمین نگذارده است. من گفتم: خیلی خوب به آقا بگو. به محضر امام رسید و مطالب خود را بیان کرد. امام سخنان او را شنید و فرمود: به آقای فرقانی تذکر دهید که فردا به من یادآوری کند. ایشان هم به بنده فرمودند و رفتند و من به دنبال امام بودم تا به صحن حرم امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم. وقتی امام می‌خواست پای خود را داخل صحن بگذارد صورتش را برگرداند و گفت: آقای فرقانی! فردا ساعت ۹ صبح مطلب این آقا را به یاد من بیاور. من هم در دفتر یادداشت خود نوشتم: فردا ساعت ۹ تذکر به امام برای رفتن به منزل پیرمرد شوشتری. من که هر روز صبح ساعت ۸ از منزل بیرون می‌آمدم، آن روز ساعت ۷/۳۰ دقیقه بیرون آمدم. وقتی چشمم به خیابان افتاد دیدم جمعیت از روحانیون موج می‌زند، تکان سختی خوردم چون ازدحام جمعیت درب منزل امام بود. شخصی جلو آمد و پرسید: آقای فرقانی جنازه حاج آقا مصطفی را به کربلا می‌برند؟ گفتم: ای داد. زانوهایم سست شد و فهمیدم که حادثه برای حاج آقا مصطفی پیش آمده است. طلبه‌ها گریه می‌کردند، ضجه می‌زدند و امام هم از مرگ او آگاه گردید، رفت وضو گرفت و مشغول خواندن قرآن شد. آن‌گاه به حیات منزل ما آمدند. جمعیت زیادی بود و علمای عرب هم آمده بودند به امام تسلیت می‌گفتند. من ساعت ۹ متوجه بودم که باید به امام یادآوری کنم. اما گفتم چه کسی می‌تواند الآن به امام یادآوری کنم که به فکر پیرمرد شوشتری باشد، این صحیح نیست. امام داخل حیاط نشسته بود و هر کس می‌آمد جلوی او بلند می‌شد و من هم کنار درب ایستاده بودم. یک وقت دیدم امام یک نگاه تندی به من کرد، مهیا شدم و عرض کردم: بله آقا چه می‌فرمایید؟ فرمود: آقای فرقانی بیا اینجا! جلو رفتم و سرم را جلو بردم. فرمودند: مگر بنا نبود ساعت ۹ - و الآن ساعت ۹ و ده دقیقه است - برای آن پیرمرد شوشتری به من یادآوری کنی؟ دو دستی به صورتم زدم و طاقت نیاوردم که خود را حفظ کنم. گفتم آقا با این وضع و احوال؟ فرمود: یعنی چه، بلند شو و بیا. از وسط جمعیت مردم داخل اتاق رفت و پول داخل پاکت گذارد و به گونه‌ای این کار را انجام داد که هیچ کس متوجه نشود. آن‌گاه فرمود: همین الآن پاکت را می‌بری و به پیرمرد شوشتری می‌دهی و از قول من هم احوال پرس می‌کنی و برمی‌گردی. من پیش خود گفتم: حالا- میهمان زیاد است و امام هم که امروز به مسجد نمی‌رود، بعد خواهم رفت. پس از پنج دقیقه یک مرتبه دیدم امام می‌فرماید: آقای فرقانی رفتی؟ گفتم: می‌روم. فرمود: یاالله الآن برو. حرکت کردم و از کوچه پس کوچه‌ها گذشتم، تا به منزل آن پیرمرد شوشتری رسیدم. درب را زدم. خانمی از پشت درب گفت: چه کسی است؟ گفتم: من هستم. از منزل آقای خمینی آمده‌ام و با آقا کار دارم و از طرف او

می‌خواهم از ایشان احوال پرسى کنم. آن زن به صورتش زد و گفت: ای داد، بمیرم، خمینی امروز هم به فکر ماست! درب را باز کرد و به داخل منزل رفت. پیرمرد شوشتری وضع عجیبی داشت، نمی‌توانست صحبت کند. همسرش مرا به نزدیک بسترش برد، چهار پنج بچه کوچک، نان را با آب شکر می‌خوردند. سلام کردم. گفت: آقا علیکم السلام. گفتم: آقای خمینی مرا فرستاده است. این پیرمرد آن قدر داد زد و با مشت به سر و صورتش زد که حالا- چه وقتی است؟ او الآن فرزندش مرده است، قلبش پر از خون است. گفتم: می‌خواستم سر ظهر بیایم ولی امام فرمودند: همین الآن باید بروی و از طرف من از او احوال پرسى کنی. پیرمرد گفت: سلام مرا به خدمت او برسان. گفتم: دعا کن خداوند به او طول عمر بدهد. حال عجیبی داشت. پاکت را جلوی وی گذاشتم، مهر برداشت تا سجده شکر بگزارد، اما نمی‌توانست سجده کند. مهر را به پیشانیش گذاشت و سجده شکر کرد و همچنان دعا می‌کرد. برگشتم منزل امام. وقتی امام مرا دید پرسید: رفتی؟ عرض کردم: آری. (۵۶) امام صادق علیه السلام فرمود: عَلَيْكَ بِالْضَّيْحِ لِلَّهِ فِي خَلْقِهِ، فَلَنْ تَلْقَاهُ بِعَمَلٍ أَفْضَلَ مِنْهُ. بر تو باد برای رضای خدا خلقش خیر خواه باشی که هرگز خدا را به عملی بهتر از آن ملاقات نکنی. (۵۷)

رعایت حقوق دیگران

وقتی حجاج بن یوسف دستور دستگیری کمیل بن زیاد را صادر کرد، کمیل از دستور او آگاه گردید و فرار کرد و خود را از چشم مأموران حجاج مخفی نمود. حجاج دستور داد حقوق طایفه کمیل را قطع کردند، تا در اثر این فشار خود را در اختیار حجاج گذارد. کمیل که از دستور قطع حقوق طایفه‌اش با خبر شد با خود گفت: من پیر شده‌ام و عمرم رو به پایان است و سزاوار نیست به‌خاطر خود طایفه‌ام را از حقوقشان محروم سازم. از مخفی گاه خارج شد و به نزد حجاج رفت. حجاج گفت: دوست داشتم تو را پیدا می‌کردم و دستگیر می‌نمودم. کمیل گفت: از عمر من چیزی باقی نمانده است. هر چه می‌خواهی درباره من انجام ده که وعده گاه من و تو نزد خداست و بعد از قتل، حسابی در کار است. امیرالمؤمنین علیه السلام به من خبر داد: تو قاتل من هستی. حجاج او را گردن زد و به این ترتیب کمیل به شهادت رسید. (۵۸) امام صادق علیه السلام فرمود: مَنْ عَظَّمَ دِينَ اللَّهِ عَظَّمَ حَقَّ إِخْوَانِهِ. کسی که دین خدا را بزرگ شمارد حق برادران خود را بزرگ می‌شمارد. (۵۹)

خلق زیبای ابن مسعود

ابن مسعود در بازار بود و می‌خواست کالایی را خریداری کند. وقتی کالای مورد نیاز خود را خرید و خواست پول آن را بپردازد، متوجه شد که دزد، پول او را به سرقت برده است. اطرافیان او دزد را نفرین کردند و گفتند: خداوند! دست دزدی را که پول ابن مسعود را دزدیده است قطع نما! ابن مسعود گفت: خداوند! اگر از روی نیاز برده است برای او حلال و مبارک بگردان و اگر از روی نیاز نبوده بلکه از روی معصیت چنین کرده است، این دزدی را آخرین گناه او قرار ده. (۶۰) امام کاظم علیه السلام فرمود: الرَّفْقُ نِصْفُ الْعَيْشِ. مدارا نیمی از زندگی است. (۶۱)

مرد بهشتی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای مردی از انصار شهادت داد، که او از اهل بهشت است. مردم می‌خواستند بدانند که علت بهشتی بودن او چیست؟ وقتی از احوال و اعمال او جست و جو کردند فهمیدند، عمل زیادی انجام نداده است. مگر این که وقتی از رختخواب خود برمی‌خیزد ذکر خدا می‌گوید و شب که می‌خواهد جز برای نماز صبح بر نمی‌خیزد. از او سؤال شد تو چه عمل خاصی انجام می‌دهی که بهشتی شده‌ای؟ او در جواب گفت: کاری جز آنچه می‌دانستید انجام نمی‌دهم، مگر این که نسبت به

مسلمانی خیانت نمی‌کنم و بر کسی که خداوند نعمتی به او داده است حسادت نمی‌ورزم. (۶۲) حضرت زکریا علیه السلام فرمود: خداوند فرموده است: حسود دشمن نعمت من است و از قضای من در خشم است و از آنچه قسمت بندگانم کرده‌ام ناراضی است. (۶۳)

حیا

وقتی زلیخا درها را به روی یوسف بست و با او خلوت کرد، برخاست و چهره بتی را که در منزل داشت پوشانید! یوسف علیه السلام فرمود: چگونه است که تو از مراقبت یک جسم جامد حیا می‌کنی، اما من از مراقبت خداوند جبار حیا نکنم. (۶۴) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: *الایمانُ عُرْيانٌ وَ لِبَاسُهُ الْحَيَاءُ*. ایمان عریان است و لباس آن حیاست. (۶۵)

فقیر شکرگزار

«مسمع بن عبدالملک» گوید: در سرزمین منا در محضر امام صادق علیه السلام بودیم و مقداری انگور در جلوی ما بود و از آن می‌خوردیم که فقیری آمد و از امام علیه السلام کمک خواست. حضرت دستور داد خوشه انگوری به او داده شود، وقتی انگور را به او دادند گفت: من به این خوشه انگور نیازی ندارم اگر درهمی (پولی) باشد می‌گیرم. امام علیه السلام فرمود: خداوند به تو گشایش دهد. فقیر رفت و بازگشت و گفت: همان خوشه انگور را بدهید. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به تو گشایش دهد اما چیزی به او نداد. آن‌گاه فقیر دیگری آمد، حضرت سه دانه، انگور به او داد. مرد فقیر آن‌ها را گرفت و گفت: «الحمد لله...» (حمد برای خدا و پروردگار جهانیانی است که به من روزی داد). امام علیه السلام فرمود: بمان تا به تو کمک کنم، آن‌گاه دو کف دست خود را پر از انگور کرد و به او داد. فقیر گرفت و گفت: حمد برای خدا و پروردگار جهانیانی است که مرا روزی داد. امام صادق علیه السلام فرمود: باز هم صبر کن و به غلام خود فرمود: چه مقدار درهم نزد تو هست؟ غلام ملاحظه کرد حدود بیست درهم نزد او بود. حضرت آن‌ها را گرفت و به فقیر داد. فقیر درهم‌ها را گرفت و گفت: «الحمد لله» خداوند این درهم‌ها از آن توست که به من رسید، تو یگانه‌ای و شریک نداری. امام صادق علیه السلام به فقیر فرمود: همین‌جا بمان و پیراهن خود را درآورد و به او داد و گفت: پیراهن فقیر پیراهن را پوشید و گفت: حمد خدایی را که مرا بپوشانید و به امام علیه السلام عرض کرد: خداوند به تو جزای خیر دهد و رفت. امام دیگر چیزی نفرمود. ما گمان کردیم که اگر آن فقیر برای امام دعا نمی‌کرد و همچنان حمد و سپاس خداوند می‌گفت امام علیه السلام همواره به او کمک می‌کرد، زیرا هر بار که حمد خداوند می‌گفت: امام علیه السلام به او کمک می‌کرد. (۶۶) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: *ما أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً فَشَكَرَهَا بِقَلْبِهِ إِلَّا اسْتَوْجِبَ الْمَزِيدَ فِيهَا قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ شُكْرُهَا عَلَى لِسَانِهِ*. خداوند به بنده‌ای که شکر نعمت را با قلب خود بجا می‌آورد نعمتی نمی‌دهد مگر این که مستحق افزایش آن نعمت می‌گردد قبل از این که شکر قلبی خود را بر زبان آورد. (۶۷)

پرهیز از امتیازطلبی

امام صادق علیه السلام به حمام رفت. صاحب حمام به محضر امام رسید و عرض کرد: حمام را برای شما خلوت کنم؟ امام علیه السلام فرمود: نه، من نیازی به قرق کردن حمام ندارم. *الْمُؤْمِنُ أَحْفُ مِنْ ذَلِكَ*. مؤمن سبک‌بارتر از اینهاست. (۶۸) (که به خاطر او مردم را از حمام بیرون کنی).

صله رحم

«سالمه» کنیز امام صادق علیه السلام گوید: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که وفات او فرا رسید، بیهوش شد و به هوش آمد و گفت: به عموزاده‌اش (حسن بن علی بن علی بن الحسین) هفتاد دینار بدهید و به دیگری هم این مقدار بدهید و به شخص دیگری هم این مقدار بدهید. عرض کردم: آیا به کسی (عموزاده امام علیه السلام) دستور پرداخت درهم می‌کنید که با کارد به شما حمله کرد و می‌خواست شما را بکشد؟ امام علیه السلام فرمود: نمی‌خواهی من از کسانی باشم که خداوند درباره آن‌ها فرمود: وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ. و آن‌ها که روابطی را که خداوند به آن‌ها دستور داده است برقرار می‌کنند و از پروردگارشان می‌ترسند و از بدی حساب در قیامت بیمناکند. (۶۹) آری ای سالمه! خداوند بهشت را آفرید و آن را پاکیزه و خوشبو نمود و بوی خوش آن از فاصله دو هزار سال استشمام می‌شود، اما بوی آن را عاق والدین و کسی که قطع رحم کرده است، استشمام نمی‌کند. (۷۰)

کارگشائی از مخالف

روزی ابوهریره نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و به او بدگویی کرد و به گونه‌ای سخنان بیهوده خود را بیان می‌کرد که امام بشنوند. فردای آن روز هم خدمت امام رسید و حوایج خود را از او درخواست نمود و حضرت همه آن‌ها را برآورده کرد. اصحاب امام علیه السلام او را بر این پاسخ مثبت به ابوهریره مورد انتقاد قرار دادند، که چرا به کسی که دیروز شما را این چنین مورد بدگویی قرار داد کمک کردی؟ امام علیه السلام فرمود: من حیا می‌کنم که جهل او بر علم من و گناه او بر عفو من و درخواست او بر بخشش من غلبه کند. (۷۱)

صفای باطن

وقتی امام خمینی قدس سره در فرانسه بود، شب‌ها سخنرانی می‌کرد. یک عده از دانشجویان فرانسوی هم هر شب در سخنرانی امام حضور پیدا می‌کردند. یکی از کسانی که زبان فرانسوی می‌دانست از آن‌ها سؤال کرد، شما که هر شب به سخنرانی امام می‌آیید آیا می‌فهمید چه می‌گوید؟ فارسی می‌دانید یا خیر؟ آن‌ها اظهار داشتند که ما هیچ متوجه نمی‌شویم که امام چه می‌گوید و فارسی هم نمی‌دانیم. دوباره از آن‌ها پرسید: پس برای چه می‌آیید؟ در پاسخ گفتند: ما وقتی اینجا می‌آییم و امام صحبت می‌کند یک روحانیتی را در خود احساس می‌کنیم! (۷۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: نگاه به چهره علما عبادت است. از امام صادق علیه السلام درباره این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال شد. حضرت فرمود: نگاه به چهره عالمی عبادت است که وقتی به او نگاه کنی تو را به یاد آخرت اندازد. (۷۳)

شجاعت

فرزند امام خمینی (حاج آقا مصطفی) می‌گوید: پدرم می‌گفت: وقتی مأموران شاه مرا از قم به تهران می‌بردند، در بین راه قم و تهران ماشین از جاده بیرون رفت. من فکر کردم می‌خواهند قضیه را خاتمه بدهند (شهید کنند) ولی وقتی به قلبم مراجعه کردم دیدم هیچ تغییری نکرده است. وقتی امام در سال ۴۳ از زندان آزاد شد در سخنرانی خود فرمود: واللّٰه! به عمرم نترسیدم، آن شبی هم که آن‌ها مرا می‌بردند آن‌ها می‌ترسیدند و من آن‌ها را دلداری می‌دادم. (۷۴) امام صادق علیه السلام فرمود: مَنْ خَافَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَخَافَ اللَّهَ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَخَافَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ. هر کس از خداوند عزوجل بترسد خدا هر چیزی را از او می‌ترساند و کسی که از خدای عزوجل نترسد خداوند او را از هر چیزی می‌ترساند. (۷۵)

احترام به حقوق مردم

یکی از یاران امام گوید: روزی امام خمینی در نجف اشرف می‌خواست برای برگزاری نماز جماعت وارد اتاق بیرونی شود. کفش کن اتاق از کفش‌های مردمی که برای شرکت در نماز جماعت و در آنجا جمع شده بودند انباشته شده بود، به طوری که جای پا گذاشتن نبود. ما و دیگر روحانیون بدون توجه پا روی کفش‌های دیگران می‌گذاشتیم و رد می‌شدیم و جز این هم چاره‌ای نداشتیم. اما وقتی امام به کفش کن رسید توقف کرد و از پا گذاشتن بر روی کفش مردم خودداری نمود و دستور داد کفش‌ها را از سر راه جمع کنند و راه را باز نمایند. در اینجا بود که خیلی از ما متوجه شدیم که پا گذاشتن بر کفش مردم تصرف در مال دیگران است و خالی از اشکال نیست. (۷۶) امام مهدی علیه السلام می‌فرماید: لَا يَجِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَتَصَيَّرَ فِي مَالٍ غَيْرِهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ. برای کسی حلال نیست در مال دیگری تصرف کند مگر این که با اجازه او باشد. (۷۷)

تأثیر غیبت

روزی در مجلس عارف گران‌قدر، مرحوم حاج میرزا جواد ملکی تبریزی قدس سره یکی از حضار غیبتی کرده بود، آن بزرگوار بسیار ناراحت شده بود و خطاب به غیبت‌کننده فرموده بود: چهل روز مرا به زحمت انداختی. (۷۸) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: السَّامِعُ لِلْغَيْبَةِ كَالْمُعْتَابِ شُنُونَهُ غَيْبَتِ هَمَانَدِ غَيْبَتِ كُنْدَه اسْت. (۷۹)

بی‌اعتنایی به ریاست

هنگامی که لحظات پایانی عمر صاحب جواهر فرا رسید دستور داد، مجلسی از علمای طراز اول نجف در حضور او تشکیل شود، تا رئیس حوزه و مرجع تقلید بعد از او معرفی گردد. همه علما در محضر او جمع شدند. صاحب جواهر که بزرگ‌ترین عالم دینی زمان بود سؤال کرد، سایر علما کجا هستند. جواب دادند: کس دیگری نمانده است. دوباره سؤال خود را تکرار کرد و همان جواب را از حاضرین شنید. اینجا بود که فرمود: ملا مرتضی (شیخ انصاری) کجاست؟ او را حاضر کنید. عده‌ای به دنبال شیخ رفتند و پس از جست و جو با خبر شدند که به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام یا مسجد سهله رفته است، تا برای شفای صاحب جواهر دعا کند. شیخ انصاری را به مجلس آوردند. او با ورود به مجلس به حضار سلام کرد و با احترامی ویژه به صاحب جواهر درود و تحیت فرستاد و او هم سلامش را جواب داد و از دیدن او بسیار خوشحال و مسرور گردید. سپس شیخ انصاری را به خود نزدیک کرد و در نزد خود نشان داد و در حالی که در بستر مرگ خوابیده بود دست او را بر سینه خود گذارد و گفت: الآن مرگ برای من گوارا گردید. آن‌گاه رو به جمعیت حاضر کرد و گفت: «هَذَا مَرَجَعُكُمْ مِنْ بَعْدِي» (پس از من این مرجع شما خواهد بود). و طولی نکشید که روحش به بهشت اعلیٰ پر کشید. اما شیخ انصاری که از نظر علمی بر همه برتری داشت از قبول مرجعیت و دادن فتوا خودداری کرد و گفت: تقلید اعلم واجب است و چه بسا کسی وجود داشته باشد که از من عالم‌تر باشد از این رو نامه‌ای به سعیدالعلما که در مازندران بود نوشت و مرقوم داشت: زمانی که ما در کربلا در کلاس درس شریف‌العلما بودیم علمیت شما بیشتر از من بود و بنا بر لزوم تقلید اعلم مردم باید از شما تقلید کنند. نامه به دست سعیدالعلما رسید، آن را خواند و در جواب نوشت: در آن موقع که من به درس و بحث مشغول بودم اعلم بودم، اما در حال حاضر علتی شما را بر من امتیاز بخشیده و آن استمرار درس و اشتغال به مباحث علمی و تدریس و تألیف است، در حالی که من درس و بحث را ترک کرده‌ام و به حل و فصل امور مردم پرداخته‌ام. بنابراین واجب است مردم از شما تقلید کنند. نامه سعیدالعلما به شیخ انصاری رسید. آن را خواند و گریه کرد که مسئولیتی بزرگ به دوش او آمده است و راهی جز پذیرش آن ندارد. به حرم امیرمؤمنان علیه السلام رفت و از او استمداد کرد. خادم حرم مطهر امیرمؤمنان علیه السلام

می‌گوید: طبق معمول قبل از اذان صبح به حرم مطهر رفتم تا چراغ‌ها را روشن کنم، که شنیدم صدای ناله سوزناکی از طرف پایین قبر حضرت بلند است. تعجب کردم زیرا در این هنگام کسی به زیارت نمی‌آید. جلو رفتم تا بینم کیست؟ دیدم شیخ انصاری است که چهره‌اش را بر ضریح مقدس گذارده است و همانند مادری فرزند مرده می‌گوید: ای سرور من! ابالحسن! مولای من! امیرالمؤمنین! این مسئولیت که بر عهده من آمده است، بسیار بزرگ است و از تو می‌خواهم مرا از لغزش حفظ کنی و گرنه از زیر بار مسئولیت (مرجعیت و رهبری شیعه) فرار خواهم کرد. (۸۰) ای عزیز! بنگر بزرگان دین را که در پاکی و طهارت نفس شهره آفاق بودند، چگونه از جاه و مقامی چون مرجعیت که برترین موقعیت به شمار می‌رفت پرهیز می‌کردند و وقتی وظیفه بر دوش آن‌ها می‌آمد چگونه به ائمه‌علیهم السلام متوسل می‌شدند. پس بر هر شیعه‌ای است که با هر پست و مقامی چنین برخورد کند و بدون توجه، داوطلب هر منصبی نگردد تا دین و آخرتش سالم بماند، که نفس اماره قوی است و لغزش‌ها بسیار. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: مَنْ تَقَدَّمَ عَلَى قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَهُوَ يَرَى أَنَّ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْمُسْلِمِينَ. کسی که خود را بر گروهی از مسلمانان مقدم کند در حالی که می‌بیند کسی بهتر از او (برای انجام مسئولیت) در بین آنان وجود دارد، به خداوند و پیامبر او و مسلمانان خیانت کرده است. (۸۱)

تواضع

مقدس اردبیلی، از علمای بزرگی است که از معنویت خاصی برخوردار بود. روزی به یک سفر زیارتی رفته بود. یکی از زائرین امام علیه السلام که او را نمی‌شناخت به وی دستور داد تا جامه‌های او را به نهر آب برده و شست و شو دهد. آن بزرگوار قبول کرد و لباس‌های وی را به نهر آب برد و پس از شست و شو به نزد او آورد. مردم که دیدند این مرد به مقدس دستور داده است او را معرفی کردند و آن مرد را سرزنش نمودند و او بسیار شرمند گردید. مقدس اردبیلی که شاهد سرزنش‌های مردم به آن مرد بود فرمود: چرا او را ملامت می‌کنید؟ کار بدی نشده است، حقوق برادران مؤمن از این بیشتر است. (۸۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ. کسی که برای خداوند تواضع و فروتنی کند خدا منزلت او را بلند می‌گرداند. (۸۳)

اوج وفاداری

«عابس» از یاران امام حسین علیه السلام بود، که در کربلا به یاری آن حضرت آمده بود. به خدمت امام علیه السلام رسید و سلام کرد و عرض کرد: یا ابا عبد الله! کسی نزد من بر روی زمین از دور و نزدیک عزیزتر و محبوب‌تر از تو نیست، اگر می‌توانستم ظلم و قتل را به چیزی بهتر از خون و جانم از تو دور کنم می‌کردم. سلام بر تو ای ابا عبد الله! شهادت ده که من بر هدایت تو و پدرت هستم آن‌گاه شمشیر کشید و به طرف دشمنان رفت. «ربیع بن تیم» گوید: وقتی عابس را دیدم او را شناختم و قبل از این هم او را در جنگ‌ها دیده بودم، او شجاع‌ترین مردم بود. گفتم: ای مردم! این شیر شیران است کسی برابر او قرار نگیرد. عابس با صدایی بلند گفت: آیا مردی هست که به جنگ من بیاید؟ کسی جواب او را نداد. عمر بن سعد گفت: وای بر شما! سنگبارانش کنید. سپس او را هدف سنگ‌های خود قرار دادند و از هر طرف به او سنگ پرتاب می‌کردند. وقتی عابس این کار ناجوانمردانه آن‌ها را مشاهده کرد، کلاه‌خود و زره را برداشت و به آن‌ها حمله کرد. والله! دیدم که دوستان نفر از جلوی او فرار می‌کردند. در پایان دشمن او را در یک محاصره قرار داد و محاصره را از هر طرف تنگ کردند و او را به شهادت رساندند و سر از بدنش جدا کردند. می‌دیدم که سر او در دست عده‌ای بود و هر کسی ادعا می‌کرد که من او را کشتم، تا این که سر را به نزد عمر سعد آوردند. عمر گفت: باهم محاصره نکنید او را یک نفر نکشت، همه در کشتن او سهیم هستید. (۸۴) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ، وَ يَكُونُ عِزَّتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ عِزَّتِهِ. بنده ایمان نمی‌آورد تا این که من در نزد وی محبوب‌تر از خود او باشم

و عترت من از خانواده او نزدش محبوب تر باشد. (۸۵)

حق‌گرای

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا «شبت بن ربیع» و «قیس بن اشعث» و «زید بن حرث» را ندا داد و فرمود: شماها به من نامه نوشتید که مرا در جنگ با یزید یاری می‌کنید؟ آن‌ها در جواب گفتند: ما از آن نامه‌ها خبر نداریم. آن‌گاه حربن یزید ریاحی که از بزرگان اهل کوفه بود گفت: آری و الله! ما برای تو نامه نوشتیم و تو را به جنگ با یزید فرا خواندیم. خداوند باطل و اهل باطل را نابود گرداند. به خدا سوگند! دنیا را بر آخرت بر نخواهم گزید و وارد لشکر امام حسین علیه السلام شد. امام علیه السلام به او خوش آمد گفت و فرمود: به خدا سوگند! تو در دنیا و آخرت آزاده هستی. وقتی حر به شهادت رسید، سید الشهداء علیه السلام بر بالین او قرار گرفت و خاک‌ها را از چهره وی پاک می‌کرد و فرمود: تو حر (آزاده) هستی، همان‌گونه که مادرت تو را حر نامید. (۸۶) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «سابقون» در زیر سایه عرش هستند، خوشا به حال آنها. گفته شد: یا رسول الله! سابقون چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: آن‌ها که وقتی حق را می‌شنوند می‌پذیرند و وقتی از آن سؤال می‌شود در اختیار دیگران قرارش می‌دهند و برای مردم حکم می‌کنند همان‌گونه که برای خود حکم می‌کنند. (۸۷)

وفاداری

بعد از آن که «مسلم بن عوسجه» در کربلا به شهادت رسید «عمرو بن قرطه» بیرون آمد و از امام حسین علیه السلام اجازه میدان گرفت و حضرت به او اجازه داد. آن‌گاه وارد جنگ شد و چون شیفتگان شهادت جنگید و جمع زیادی را به جهنم فرستاد. او در برابر هر تیر و شمشیری که به طرف امام علیه السلام می‌آمد می‌ایستاد و دست و بدنش را سپر او می‌ساخت و راضی نمی‌شد که کمترین آسیبی به بدن مقدس آن حضرت وارد شود، تا این که بدن او پر از زخم و جراحت گردید. سپس به امام حسین علیه السلام عرض کرد: یا بن رسول الله آیا از من راضی شدی؟ حضرت فرمود: بله، تو در بهشت جلوی روی من خواهی بود. پس سلام مرا به جدم پیامبر صلی الله علیه و آله برسان و بگو حسین هم از عقب می‌آید. (۸۸) امام علی علیه السلام فرمود: بِحُسْنِ الْوَفَاءِ يَعْرِفُ الْأَثْرَارِ. به خوب وفاداری کردن نیکان شناخته می‌شوند. (۸۹)

سرباز سرفراز اسلام

وقتی «قیس بن مصهر» به کوفه رسید تا نامه امام حسین علیه السلام را به کوفیان برساند «حصین بن نمیر» خواست او را تفتیش کند. جناب قیس نامه امام علیه السلام را بیرون آورد و جوید. حصین بن نمیر او را به نزد عبیدالله بن زیاد برد، وقتی نزد آن ملعون رسید پرسید، تو کیستی؟ فرمود: من از شیعیان امیرالمؤمنین و پسرش حسین بن علی هستم. ابن زیاد گفت: چرا کاغذ را جویدی؟ در جواب گفت: به خاطر آن که تو نفهمی که در آنچه نوشته شده است ابن زیاد: از چه کسی و برای چه کسی نوشته شده بود؟ قیس: از سوی حسین بن علی علیهما السلام به سوی اهل کوفه نوشته شده بود که اسامی آن‌ها را نمی‌دانم. ابن زیاد خشمگین شد و گفت: والله! از تو دست بر نخواهم داشت تا مرا به اسامی آن‌ها آگاه سازی و یا بر روی منبر روی و حسین بن علی و پدرش را مورد لعنت قرار دهی و گرنه تو را پاره پاره می‌کنم. قیس به منبر رفت و بعد از حمد و ثنای الهی بر پیامبر و اظهار ارادت و محبت به امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهما السلام، عبیدالله بن زیاد و پدر و مادرش و طغیانگران بنی امیه را مورد لعنت قرار داد، آن‌گاه فرمود: ای مردم! من فرستاده حسین بن علی به سوی شما هستم که در فلان مکان هست، او را اجابت کنید. در این هنگام ابن زیاد امر کرد او را از منبر پایین آوردند و از بالای قصر با دست بسته به زیر انداختند که استخوان‌های بدنش در هم شکست و تا رمقی در بدن داشت

سر از بدنش جدا کردند. (۹۰) پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: مَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ حُبَّ الْأَيْمَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَقَدْ أَصَابَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. کسی که خداوند محبت ائمه از اهل بیت مرا روزی او گردانیده است به خیر دنیا و آخرت دست یافته است. (۹۱)

ادای دین

محمّد بن ابی عمیر از شیعیان پاکی است، که اموالش از دست رفت و فقیر شد. او از مردی ده هزار درهم طلبکار بود که توانایی پرداخت آن را نداشت تا این که منزل خود را فروخت و پول آن را نزد محمّد بن ابی عمیر آورد. محمّد پرسید: این پول برای چیست؟ او در جواب گفت: طلبی است که از من داری. محمّد گفت: ارث به تو رسیده است؟ گفت: نه، ملکی فروخته‌ای؟ نه، پس این پول را از کجا به دست آوردی؟ مرد بدهکار گفت: منزل خود را فروختم تا این که دینم را ادا کنم. محمّد گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: مرد به خاطر قرضی که دارد از منزلش بیرون نمی‌رود. (خانه‌اش را نمی‌فروشد) آن گاه گفت: پول خود را بردار، واللّه! من در حال حاضر نیازمند یک درهم هستم اما این پول را هرگز نخواهم گرفت. (۹۲)

سخاوت

همسر حاتم طایی که «ماویه» نام داشت می‌گوید: سالی قحطی پیش آمد، شبی بسیار گرسنه بودیم، من و حاتم، فرزندانمان «عدی» و «سفانه» را سرگرم کردیم تا با گرسنگی خوابیدند. آن گاه حاتم با صحبت‌های خود مرا سرگرم کرد تا من نیز بخوابم، من هم خود را به خواب زدم و حاتم گمان کرد خواب رفته‌ام، چند مرتبه مرا صدا زد و گفت: خواب رفته‌ای؟ امّا جواب او را ندادم. در این هنگام زنی آمد و به حاتم گفت: من از نزد فرزندان گرسنه‌ام می‌آیم که مثل گرگ گرسنه ناله می‌زدند. حاتم گفت: فرزندان گرسنه‌ات را نزد من بیاور! واللّه! آن‌ها را سیر خواهم کرد. من سریعاً بلند شدم و به حاتم گفتم: به چه چیزی آن‌ها را سیر می‌کنی؟ فرزندان تو با گرسنگی خوابیدند. حاتم گفت: واللّه! بچه‌های تو و او را سیر خواهم کرد. وقتی آن زن فرزندان گرسنه‌اش را آورد، حاتم بلند شد و اسب خود را ذبح کرد و گوشت آن را خورد کرد و بر روی آتش گرفت و گفت: من می‌پزم و تو خود بخور و به فرزندان بخوران و به من هم گفت: فرزندان را بیدار کن. من هم عدی و سفانه را بیدار کردم و از گوشت پخته به آن‌ها دادم. آن گاه حاتم گفت: این پستی است که شما بخورید و اهل محل گرسنه بمانند. به درب خانه تک‌تک آن‌ها رفت و دعوت کرد، آن‌ها نیز جمع شدند و از گوشت پخته اسب تناول کردند. امّا خود به کناری رفت و نشست تا همه آمدند و از گوشت اسب خوردند تا به پایان رسید و خود که صاحب اسب بود ذره‌ای نچشید. (۹۳) پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به عدی پسر حاتم فرمود: دَفَعَ عَنْ أَبِيكَ الْعَذَابُ الشَّدِيدُ، لِسَخَاءِ نَفْسِهِ. عذاب شدید از پدرت دور شد به خاطر سخاوتی که داشت. (۹۴)

محاسبه نفس

شیخ جعفر کاشف الغطا از علمای بزرگ است. شب‌ها محاسبه نفس می‌کرد و خطاب به خود می‌گفت: در کودکی جعفر کوچولو نامیده می‌شدی، آن گاه جعفر شدی و سپس به تو شیخ جعفر گفتند و بعد از آن شیخ جعفر بزرگ اطلاق گشته‌ای پس تا به کی گناه می‌کنی و شکر گزار این نعمت نمی‌باشی. (۹۵) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مَنْ حَاسَبَ رِبْحَ وَمَنْ غَفَلَ عَنْهَا خَسِرَ. کسی که به حساب خود پردازد سود می‌برد و هر کس از آن غفلت کند زیان می‌کند. (۹۶)

گره‌گشایی از کار دیگران

در یکی از شب‌ها که همه به خواب رفته بودند طلبه‌ای درب منزل عالم بزرگ زمان، مرحوم آخوند خراسانی را چندین بار

می‌گوید. همسر این طلبه در آستانه وضع حمل قرار گرفته و از آنجایی که او در نجف تنها بوده و منزل «ماما» را هم نمی‌دانسته است به منزل آخوند خراسانی آمده است تا از او کمک بگیرد. طولی نکشید که کسی درب را باز کرد. وقتی درب باز شد طلبه، آخوند خراسانی را مشاهده کرد، که شالی سفید بر سر بسته و قلمی بالای گوش راست خود قرار داده است. او از فرط شرمندگی و حیرت سلام کردن را هم فراموش کرد. آخوند فرمود: سلام علیکم! چه فرمایشی دارید؟ چه کمکی می‌توانم بکنم؟ طلبه جوان بعد از معذرت خواهی از مزاحمت خود، جریان کار خویش را شرح داد و با کمال فروتنی خواهش کرد که مستخدم منزلش را به همراه او به خانه ماما بفرستد. مرحوم آخوند فرمود: وقت کار مستخدم به پایان رسیده است او تا ساعت معینی از شب باید کار کند و الآن وقت استراحت اوست. یک دقیقه تأمل کنید من خودم می‌آیم. اندکی بعد در حالی که عبائی به دوش انداخته و فانوسی به دست گرفته بود از منزل بیرون آمد و همراه آن طلبه راهی طولانی را طی کرد و از چندین کوچه و پس کوچه گذشت تا به منزل ماما رسید. درب زد. ماما درب را باز کرد. جناب آخوند درباره وضع حمل همسر طلبه جوان با او صحبت کرد و سپس به عنوان راهنما در حالی که فانوس را در دست داشت از جلو حرکت کرد و ماما را به منزل او رسانید و آن‌گاه خود به منزلش بازگشت و اندکی بعد مقداری پول و شکر و قند و پارچه برای آن طلبه فرستاد. (۹۷) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: أَحَبُّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيَّ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ أَنْفَعُهُمْ بِعِبَادِهِ. محبوب‌ترین بندگان خدا نزد خداوند سودمندترین آن‌ها برای بندگان اوست. (۹۸)

حق‌پذیری

مولی محمد هرندی شاگرد شیخ انصاری بوده که در شهر خود به مرجعیت رسید. بعد از سال ۱۳۰۰ ه. ق برای زیارت به عتبات رفت و در ضمن با میرزای شیرازی بر سر مسأله‌ای مباحثه کرد و پس از اتمام مباحثه به کاظمیه رفت. بعد از رفتن او میرزای شیرازی متوجه شد، که حق با مولی محمد هرندی بوده است. دستور داد نامه‌ای بنویسند و آن را با قاصدی سواره به همراهی شیخ اسماعیل ترشیزی به سوی وی بفرستند و بگویند که حق با او بوده است. قاصد در کاظمیه به او رسید و نامه را به او تسلیم کرد. (۹۹) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اِقْبَلِ الْحَقَّ مِمَّنْ اَتَاكَ بِهِ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا وَ اِنْ كَانَ بَغِيضًا. حق را از هر کوچک و بزرگی که به تو حق می‌گوید بپذیر اگر چه او دشمن تو باشد. (۱۰۰)

تواضع علمی

روزی آخوند خراسانی در مجلس درس استاد خود میرزای شیرازی در سامرا شرکت کرد، تا از درس او بهره‌مند گردد. استاد یک فرع فقهی را مطرح کرد و درباره آن دلایلی را ذکر کرد که آخوند خراسانی بر نظر استاد اشکال کرد و نظر دیگری را از سوی خود بیان نمود. استاد دلایل شاگرد را رد کرد و برای اثبات نظر خود دلایل دیگری ذکر کرد و دو سه بار این مباحثه بین استاد و شاگرد تکرار شد. طلاب ساکت نشسته بودند و با دقت به مباحثه آن دو نفر گوش فرا می‌دادند. وقتی بحث بالا گرفت، آخوند محمد کاظم خراسانی به احترام استاد نظر او را قبول کرد و ساکت شد. آن روز درس تمام شد. روز بعد که میرزا بر منبر نشست، قبل از شروع درس رو به طلاب و فضیلائی درس خود کرد و گفت: درباره مسأله دیروز حق با جناب آخوند بوده و نظر ایشان درست است. (۱۰۱) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اَتَقَى النَّاسَ مَنْ قَالَ الْحَقَّ فِيمَالَهُ وَعَلَيْهِ. با تقواترین انسان‌ها کسی است که حق بگوید چه بر نفع او باشد یا ضرر او. (۱۰۲)

عزت نفسی

شیخ منصور انصاری برادر شیخ انصاری قدس سره است. شیخ منصور در زمان مرجعیت برادرش به قصد زیارت امام رضا علیه السلام

عازم مشهد مقدس گردید. هنگام حرکت، شیخ انصاری به او فرمود: در این سفر خواه ناخواه بین تو و شاه و امرای دولت ایران ملاقاتی روی خواهد داد، ولی مواظب باش عزت نفس را از دست ندهی و از آن‌ها پول قبول کنی و بدین وسیله خود را بنده آنان سازی و الا اگر چیزی از ایشان پذیرفتی، دیگر پیش من نیا و در بازگشت از مشهد در دزفول بمان (۱۰۳) لقمان به فرزندش فرمود: **ان اردت ان تجمع عز الدنيا فاقطع طمعك مما في ايدي الناس**. اگر می‌خواهی به عزت دنیا دست‌یابی، طمع خود را از آنچه در دست دیگران است قطع نما. (۱۰۴)

بهداشت روح

یکی از بازرگانان ثروتمند، آیه‌الله سید محمدباقر درچه‌ای را با چند تن از علما و طلاب دعوت کرد، سفره‌ای گسترده و آن را به انواع غذاهای لذیذ و متنوع آراست. آیه‌الله درچه‌ای به عادت همیشگی مقدار کمی غذا تناول کرد. پس از آن که دست و دهان را شستند، میزبان قباله‌ای را که مشتمل بر مسئله‌ای بود که به فتوای سید حرام بود آورد، تا او امضا کند. این مرد روحانی فهمید که میهمانی مقدمه‌ای برای امضای این سند بوده و شبهه رشوه داشته است، رنگش تغییر کرد و تنش به لرزه افتاد و فرمود: من به تو چه بدی کرده بودم، که این زقوم را به حلق من کردی؟ چرا این نوشته را پیش از غذا نیاوردی؟ تا دست به آن نزنم. پس آشفته حال برخاست و دوان دوان به مدرسه آمد و کنار باغچه مدرسه مقابل حجره‌اش نشست و با انگشت به حلق فرو کرد و همه را برگرداند و پس از آن نفس راحتی کشید. (۱۰۵) امام صادق علیه السلام فرمود: **أورع الناس من وقف عند الشُّبْهَةِ**. با ورع‌ترین مردم کسی است که در نزد کار شبهه ناک توقف کند (۱۰۶) (خود را به انجام آن آلوده نسازد)

بلند نظری

میرزا حسن نوری که سالیانی در خدمت آیه‌الله بروجردی بوده است، می‌گوید: یک وقتی قرار بود در شهر هامبورگ آلمان، مرکزی برای نشر تعالیم اسلامی ساخته شود. آقای را فرستادند که در آنجا زمینی تهیه کند، این فرد به هامبورگ رفته و زمینی را خریداری کرده بود. عده‌ای به آیه‌الله بروجردی اطلاع داده بودند که این زمین خریداری شده در موقعیت خوبی قرار ندارد و در پایین شهر هامبورگ است. وقتی مأمور خرید زمین برگشت و گزارشی از عملکرد خود ارائه داد، آیه‌الله بروجردی به ایشان فرمودند: شنیده‌ام زمین خریداری شده در موقعیت مناسبی قرار ندارد و این برای جامعه‌ای که ارزش را در زیبایی‌های ظاهری می‌بیند صلاح نیست، که ما در چشم آنان حقیر جلوه کنیم. مذاهب دیگری در آنجا وجود دارند که مراکز مذهبی آن‌ها از ساختمان‌های مجلل و زیبا برخوردار است و از ماشین‌های خوب استفاده می‌کنند، از این رو برای ما صلاح نیست که پائین‌تر از آن‌ها جلوه کنیم. آن شخص گفت: آقا! یعنی می‌فرمایید در بالای شهر هامبورگ و در کنار دریا زمین تهیه کنیم؟ آنجا بسیار گران است. ایشان فرمودند: بله، در جای مناسب تهیه کنید، من هزینه‌اش را تأمین می‌کنم، شما تصور می‌کنید برای من زمین می‌خرید؟ خیر، این مکان به نام امام زمان علیه السلام است و باید در جای آبرومندی باشد که باعث تحقیر مسلمانان نگردد. (۱۰۷)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: **خَيْرُ الْهَمَمِ اَعْلَاهَا**. بهترین همت‌ها بالاترین آنهاست. (۱۰۸)

آزادگی

عثمان کیسه پولی را به یکی از غلامانش داد تا به ابوذر دهد و گفت: اگر ابوذر این هدیه را بپذیرد تو را آزاد خواهم کرد. بنده عثمان کیسه پول را نزد ابوذر آورد، امّا هر چه اصرار کرد او نپذیرفت. عرض کرد: ای ابوذر! اگر این کیسه پول را بپذیری من از بندگی آزاد خواهم شد. ابوذر گفت: بله تو آزاد می‌شوی امّا من بنده می‌شوم. (۱۰۹) امام علی علیه السلام فرمود: **كَمْ مِنْ اِنْسَانٍ**

اِسْتَعْبَدَهُ اِحْسَانٌ. چه انسان‌هایی که احسان آن‌ها را به بندگی کشیده است. (۱۱۰)

احترام به بزرگترها

بحث علمی مشترکی بین آیه‌الله صدر و آیه‌الله زنجانی بوده است که امام خمینی نیز در آن شرکت می‌جوید. در بین رد و بدل سخنان علمی مباحثه بین امام و آیه‌الله زنجانی به تندی می‌گراید. امام خمینی می‌فرماید: من به خاطر سن زیاد و عظمت مرحوم زنجانی دست او را بوسیدم. (۱۱۱) امام صادق علیه السلام فرمود: عَظُّمُوا كِبَارَكُمْ وَ صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ. سالمندان خود را بزرگ شمارید و با اقوام خود صلوات ارحام نمائید. (۱۱۲)

مناعت طبع

در یکی از عیدهای نوروز خانواده رضا شاه با وضع بی‌حجابی بالای بام صحن حرم حضرت معصومه علیها السلام ظاهر شده بودند. آقا سید باقر ناظم که از یاران شیخ محمدتقی بافقی بود، بالای بام رفته تا آنان را که با وضع مفتضحی بودند پایین بیاورد. عیال رضاخان فوراً با او تماس تلفنی می‌گیرند و می‌گویند: چرا نشست‌ای؟ در حالی که به حریم تو توهین شده است. رضاخان با چند دستگاه توپ وارد قم می‌شود، به این خیال که صحنه خونین مسجد گوهرشاد مشهد را تکرار کند. به صحن حضرت معصومه علیها السلام می‌آید و با چکمه وارد حرم می‌شود و لگدی به ضریح می‌زند و با صدای بلندی می‌گوید: شیخ محمدتقی کجاست؟ عمال او می‌روند و جناب شیخ را می‌آورند. رضاخان آن قدر با لگد به کمر مرحوم بافقی می‌کوبد که او تا آخر عمر گرفتار بیماری شده بود. مرحوم بافقی را به حالت تبعید در حرم حضرت عبدالعظیم نگاه می‌دارند. گروه‌هایی از مردم تهران به عیادت ایشان می‌روند و او در همان حال به امر به معروف و نهی از منکر خود ادامه می‌دهد. گویا بعضی از سران دولت خدمت ایشان می‌روند و می‌گویند شما دست از این حرف‌ها بردارید تا ما برای شما تقاضای آزادی کنیم. مرحوم بافقی در پاسخ می‌گوید: شما و رضاخان هیچ هستید و من از هیچ چه توقعی داشته باشم. من نوکر امام زمان علیه السلام هستم، هر کاری می‌خواهید بکنید. (۱۱۳) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مَنْ اسْتَعْنَى عَنِ النَّاسِ اَغْنَاهُ اللهُ سُبْحَانَهُ. کسی که از مردم بی‌نیازی جوید خداوند او را غنی می‌گرداند. (۱۱۴)

اقتدار روحی

آیه‌الله حاج شیخ محمدرضا طبسی گوید: مرحوم مدرس در مدرسه سپهسالار (شهید مطهری) در شبستان زیر ساعت تدریس می‌فرمودند. من هم گاهی موفق می‌شدم و از قم به درس ایشان می‌رفتم. روزی در جلسه درس نامه‌ای خدمت ایشان آوردند. او نامه را که ملاحظه فرمود آن را پرت کرد و گفت: اعتنا نکنید. (ظاهراً نامه از طرف رضاخان یا دستگاه حکومت او بود) و بعد با یک دنیا تأسف فرمود: چه کار کنم، اگر پنج نفر مثل خودم می‌داشتم، با این کفش دهانش را خرد می‌کردم. (۱۱۵) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اَلْسَخَاءُ وَ الشُّجَاعَةُ غَرَائِزُ شَرِيفَةٌ يَضُمُّهَا اللهُ سُبْحَانَهُ فَيَمُنُّ اَحَبَّهُ وَ اَمْتَحَنَهُ. سخاوت و شجاعت دو گزینه گران‌قدری هستند که، خداوند آن‌ها را در کسی قرار می‌دهد که او را دوست دارد و امتحان کرده است. (۱۱۶)

تقوای مالی

شیخ انصاری برادری به نام شیخ منصور داشت، که از اهل علم و فضیلت بوده و در فقر و تنگدستی به سر می‌برده است. روزی مادرش به حال او رقت کرد و فرزند بزرگترش شیخ انصاری را که در آن زمان از ریاست و مرجعیت برخوردار بود، از وضع او آگاه ساخت و درخواست کرد، تا مقرری بیشتری از آنچه به دیگران می‌دهد به او بدهد و خطاب به او گفت: برادر تو عیالوار و از

وضع ضعیفی برخوردار است و مقرری که به او داده می‌شود برای مخارج روزانه او کافی نیست. تو هم که حال او را می‌بینی و اموال و وجوهات شرعی را هم که در اختیار داری و می‌توانی بیش از آنچه به دیگران می‌دهی به او عطا کنی. شیخ انصاری به سخنان مادر گوش داد، آن‌گاه کلیدهای اتاقی که اموال در آن‌ها بود، به او داد و با لحنی مؤدبانه گفت: مادر بیا این کلیدها را بگیر، درب را باز کن و هر مقدار پول برای منصور می‌خواهی بردار، به شرط آن که مسئولیت آن به عهده من نباشد، بلکه خود پاسخگوی آن باشی. مادر! این اموالی را که می‌بینی نزد من جمع شده است، حقوق فقرا و نیازمندان است که به طور مساوی بین آن‌ها تقسیم می‌شود. همه آن‌ها مثل دندان‌ه‌شان برابرند و تفاوتی بین آن‌ها نخواهد بود. مادر! اگر فردای قیامت جوابی برای زیادت‌گرفتن فرزندت داری، هر چه می‌خواهی بکن، که بعداً حسابی دقیق در کار است، چه خواهی کرد؟ مادر شیخ از این سخنان لرزه به اندامش افتاد و فهمید که روزی سخت و حسابی دقیق در پیش دارد. پس کلیدها را به شیخ بازگرداند و به درگاه خدا توبه کرد و تنگدستی فرزندش منصور را به فراموشی سپرد. (۱۱۷) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: سَادَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَلَّا تُقِيَاءُ الْأَبْرَارُ سروران اهل بهشت نیکوکاران با تقوا هستند. (۱۱۸)

توبه واقعی

علی بن حمزه گوید: دوستی داشتم که در دیوان بنی‌امیه شغل نویسندگی داشت. از من درخواست کرد که از امام صادق علیه السلام برای او اجازه ملاقات بگیرم و امام علیه السلام اجازه فرمود. وقتی بر امام علیه السلام وارد شد، سلام کرد و نشست. سپس عرض کرد، فدایت شوم، من در دیوان بنی‌امیه بودم و از دنیای آن‌ها مال فراوانی به دست آوردم و در تحصیل این اموال از مسائل دینی چشم‌پوشی نمودم. امام صادق علیه السلام فرمود: اگر بنی‌امیه کسی را نمی‌یافتند که برای آن‌ها بنویسد و مالیات جمع‌آوری کند و برای آن‌ها بجنگد و در جماعت آن‌ها حضور یابد حق ما را غصب نمی‌کردند. اگر مردم آن‌ها را ترک می‌گفتند و به اموال آن‌ها توجهی نمی‌کردند، بیش از آنچه در دست داشتند نمی‌یافتند. جوان عرض کرد: فدایت شوم! آیا راه نجاتی هست؟ امام علیه السلام فرمود: اگر بگویم عمل می‌کنی؟ پاسخ داد: آری. امام علیه السلام فرمود: تمام اموالی را که در دیوان آن‌ها به دست آوردی رد کن، اگر کسی را می‌شناسی به او رد نما و اگر نمی‌شناسی از طرف او صدقه بده و من هم قول می‌دهم که بهشت را از خدا برای تو تضمین نمایم. جوان مدتی سر به زیر انداخت و ساکت ماند. سپس گفت: فدایت شوم انجام می‌دهم. او با ما به کوفه برگشت و هر چه داشت حتی لباسی که پوشیده بود را رد کرد و ما برای او لباس خریدیم. چند ماهی نگذشت که بیمار شد و ما او را عیادت می‌کردیم. روزی بر او وارد شدم چشم‌هایش را باز کرد و گفت: ای علی بن حمزه! امام صادق علیه السلام به قولش وفا کرد و از دنیا رفت و او را به خاک سپردیم. پس از آن بر امام صادق علیه السلام وارد شدم. وقتی مرا دید فرمود: ای علی بن حمزه! واللّه برای دوست تو به قول خود وفا کردیم. عرض کردم: فدایت شوم راست می‌گویی. واللّه! به هنگام مرگش به من خبر داد. (۱۱۹) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ مُؤْمِنٍ تَائِبٍ أَوْ مُؤْمِنَةٍ تَائِبَةٍ. چیزی نزد خداوند محبوب‌تر از مرد یا زن توبه‌کننده نیست. (۱۲۰)

امانتداری

ابورافع گوید: من در زمان امام علی علیه السلام نویسنده و کلیددار بیت‌المال بودم. در جنگ جمل غنایمی به بیت‌المال منتقل گردید، که در بین آن‌ها یک گردنبند مروارید بود. دختر امیرالمؤمنین علیه السلام کسی را نزد من فرستاد و گفت: شنیده‌ام یک گردنبند مروارید در بیت‌المال است و در اختیار تو می‌باشد. دوست دارم آن را به من عاریه دهی تا در روز عید قربان خود را به آن زینت دهیم. من هم گردنبند را برای او فرستادم و گفتم: ای دختر امیرالمؤمنین این گردنبند به عنوان عاریه نزد تو باشد و اگر

خسارتی دید ضامن آن خواهی بود. او هم قبول کرد که تا سه روز گردنبد را به رسم عاریه نزد خود داشته باشد و سپس به بیت‌المال برگرداند. در این اثنا امام علی علیه السلام گردنبد را در گردن دخترش مشاهده کرد و فهمید که از بیت‌المال پرسید: این گردنبد را چگونه به دست آوردی؟ عرض کرد: از ابورافع عاریه گرفتم تا پس از سه روز استفاده آن را به بیت‌المال بازگردانم. امیرالمؤمنین علیه السلام به دنبال من فرستاد. خدمت او رسیدم، آن‌گاه حضرت فرمود: ابورافع آیا به مسلمین خیانت می‌کنی؟ عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! او دختر شماس است و از من درخواست کرد که گردنبد را به او عاریه دهم تا به مدت سه روز خود را به آن زینت دهد، من هم قبول کردم که به مدت سه روز آن را در اختیار او گذارم و اگر خسارتی به آن وارد شد خود ضامن آن باشم و من هم ضامنم که آن را به طور سالم به جای خود بازگردانم. آن‌گاه حضرت فرمود: آن را همین امروز به بیت‌المال برگردان و دیگر چنین کاری را تکرار نکن که به مجازات سخت من خواهی رسید. آن‌گاه فرمود: اگر نه این بود که گردنبد را به رسم عاریت گرفته بود، اولین زن هاشمی بود که دست او را به عنوان سرقت قطع می‌کردم. سخن امام علیه السلام به گوش دخترش رسید. خدمت پدر رسید و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! من دختر و پاره تن تو می‌باشم، چه کسی سزاوارتر از من به استفاده از گردنبد می‌باشد! امام علیه السلام به او فرمود: ای دختر علی بن ابی طالب از حق دور نشو آیا همه زنان مهاجرین در این عید به مثل چنین گردنبدی زینت می‌کنند؟ سپس گردنبد را از او گرفت و به بیت‌المال بازگرداند. (۱۲۱) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: لا اِیمانَ لِمَنْ لا اَمانَةَ لَهُ. ایمان ندارد کسی که امانت‌دار نیست. (۱۲۲)

صلح طلبی

ابوحنیفه سائق الحاج گوید: من و دامادم بر سر میراثی مشاجره می‌کردیم، که مفضل بر ما گذشت چون متوجه نزاع ما شد، مدتی توقف کرد و به مشاجره ما نگاه می‌کرد. سپس گفت: به منزل من بیایید و ما را با چهار صد درهم با یکدیگر صلح داد و آن پول را از نزد خود به ما پرداخت و اختلاف را از میان برداشت. آن‌گاه گفت: این پولی که من به شما دادم از خودم نبود، بلکه امام صادق علیه السلام به من دستور داده است که هرگاه دو نفر از اصحاب ما در چیزی نزاع کردند آن‌ها را با یکدیگر صلح دهم و از مال او در این راه صرف کنم. پس این پول از امام صادق علیه السلام بود. (۱۲۳) امام علی علیه السلام فرمود: مِنْ كَمالِ السَّعَادَةِ السَّعْيُ فِي صَلَاحِ الْجُمُهورِ. از کمال سعادت انسان تلاش در اصلاح بین مردم است. (۱۲۴)

مهمانی مشروط

مردی که دوست داشت امیرالمؤمنین علیه السلام را به منزلش مهمان کند، از آن حضرت دعوت به عمل آورد تا امام علیه السلام به منزل او رود و از غذای وی تناول نماید. امام علیه السلام فرمود: مهمانی تو را به سه شرط می‌پذیرم. مرد دعوت کننده عرض کرد: آن سه شرط کدام است؟ امام علیه السلام فرمود: ۱- از بیرون منزل چیزی برای من نیاوری (هر چه در منزل هست همان را حاضر کنی) ۲- آنچه در منزل هست برای من بیاوری (خوراک معمول خود را بیاوری) ۳- خانواده‌ات را به سختی نیندازی. آن مرد شرایط حضرت را پذیرفت و امام علیه السلام هم به دعوت او پاسخ مثبت داد. (۱۲۵) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: لا يَتَكَلَّفَنَّ أَحَدٌ لِضَيْفِهِ ما لا يَقْدِرُ. کسی بیش از حد توان، خود را برای مهمان به تکلف و زحمت نیندازد. (۱۲۶)

حلم و بخشش

شخصی از اقوام امام سجاد علیه السلام نزد آن حضرت آمد و به او ناسزا گفت. اما امام علیه السلام جواب او را نداد تا آن مرد جسور از او جدا شد و رفت. آن‌گاه امام علیه السلام به همراهان خود فرمود: شما شنیدید که این مرد با من چه گفت، من دوست دارم که

شما با من بیاید تا جواب سخنان او را از من بشنوید. آن‌ها گفتند ما می‌آییم و دوست داشتند امام جواب او را بدهد. اصحاب با امام علیه السلام حرکت کردند در بین راه شنیدند که آن حضرت این آیه را می‌خواند: **وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** از صفات پرهیزکاران این است که خشم خود را فرو می‌برند و مردم را می‌بخشند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد. (۱۲۷) با قرائت این آیه فهمیدیم که به او چیزی نخواهد گفت. پس امام علیه السلام جلو رفت تا به منزل آن مرد جسور رسید و با صوت بلند او را صدا زد و به یاران خود گفت: بگوئید علی بن الحسین است. چیزی نگذشت که با حالت دشمنی پشت درب آمد و شکی نداشت که امام علیه السلام برای انتقام‌گیری به سراغ او آمده است. حضرت به او فرمود: ای برادر من! تو پیش از این نزد من آمدی و آن حرف‌های ناسزا را به من زدی. اگر آنچه گفتمی در من وجود دارد از خداوند طلب مغفرت می‌کنم و اگر آنچه را گفتمی در من نیست و نسبت ناروا دادی خداوند تو را ببخشد. در اینجا بود که آن مرد جسور بین دو چشم امام علیه السلام را بوسید و گفت: آنچه را که گفتم در تو نیست بلکه خود به این گفته‌ها سزاوارترم. (۱۲۸) امام علی علیه السلام فرمود: **الْعَفْوُ أَحْسَنُ الْإِحْسَانِ**. بخشش دیگران بهترین نیکوکاری است. (۱۲۹)

پشیمانی از گناه

روزی امام کاظم علیه السلام از کوچه‌های بغداد عبور می‌کرد، که گذر او به خانه «بُشْر» افتاد. وقتی از جلوی منزل او می‌گذشت، صدای رقص و ساز و آواز حرام از منزل او بلند بود. در همان حال کنیزی که خاکروبه در دست داشت از منزل بشر بیرون آمد تا آن‌ها را بیرون بریزد. امام کاظم علیه السلام به آن کنیز فرمود: صاحب این خانه آزاد است یا بنده می‌باشد؟ کنیز گفت: آزاد است. امام علیه السلام فرمود: راست گفتمی اگر بنده بود از مولای خود می‌ترسید. وقتی کنیز به داخل خانه برگشت، آقای او «بشر» بر سر سفره شراب نشسته بود، پرسید چرا دیر آمدی؟ کنیز در پاسخ، گفتگوی خود را با امام کاظم علیه السلام برای او نقل کرد. بشر با پای برهنه بیرون دوید و به خدمت امام علیه السلام رسید و عذرخواهی و گریه کرد و اظهار شرمندگی نمود و به دست آن حضرت توبه کرد. (۱۳۰) و دیگر به گناه نزدیک نشد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: کسی که توبه کند خداوند او را می‌بخشاید و به اعضا و جوارح او امر می‌شود که گناهِش را ببوشانند و به قطعه‌هایی از زمین که در آن‌ها گناه کرده است امر می‌شود که گناه او را کتمان کنند و فرشتگان نویسنده اعمال گناه او را فراموش کنند. (۱۳۱)

روحیه مردمی

امام کاظم علیه السلام به مردمی روستایی و سیاه‌چهره گذر کرده به او سلام کرد و مدتی گفت و گو نمود. آن‌گاه به وی گفت اگر حاجتی برای تو پیش آمد، من آن را برآورده می‌کنم. اصحاب گفتند یا بن رسول‌الله! آیا نزد چنین کسی می‌نشینی و از نیازهای او سؤال می‌کنی در حالی که او به تو نیازمندتر است؟ امام علیه السلام در جواب فرمود: او یکی از بنده‌های خداست و به حکم قرآن برادر ماست، که در شهرهای خداوند زندگی می‌کند و ما با او از یک پدر یعنی آدم هستیم و یک دین داریم که اسلام است و شاید روزگار ما را نیازمند او سازد و پس از این که بر او ببالیم، ما را در برابر خود متواضع بیند (۱۳۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: **أَقْرَبُكُمْ مِنِّي عَدَاً فِي الْمَوْقِفِ... أَحْسَنُكُمْ خُلُقاً وَأَقْرَبُكُمْ مِنَ النَّاسِ**. نزدیک‌ترین شما به من در فردای قیامت... خوش اخلاق‌ترین و نزدیک‌ترین شما به مردم می‌باشد. (۱۳۳)

توس از آخرت

امام علی علیه السلام می‌گوید: برادرم عقیل را دیدم که به شدت فقیر شده بود و از من درخواست کرد که یک من از گندم‌های

شما را به او بدهم. کودکانش را دیدم که از گرسنگی موهایشان ژولیده و رنگ آنها در اثر فقر دگرگون شده بود، گویا صورتشان بانیل رنگ شده بود. عقیل باز هم اصرار کرد و خواسته خود را چندین بار تکرار نمود. من هم به او گوش فرا دادم، گمان کرد که من دینم را به او می‌فروشم و به دنبال خواسته او می‌روم و از راه و رسم خود فاصله می‌گیرم. آهنی را در آتش گرم کردم و آن را به بدنش نزدیک کردم تا از آن عبرت گیرد که ناله‌ای چون ناله بیمارانی که از شدت درد می‌نالند سر داد و نزدیک بود، که از حرارت آن بسوزد. به او گفتم: ای عقیل! زنان سوگمند در عزای تو بگریند از آهن تفتیده‌ای که انسان گرم کرده است ناله می‌کنی! اما مرا به سوی آتشی می‌کشانی که خداوند جبار از روی غضبش آن را برافروخته است؟ تو از این آزار ناله می‌کنی امّا من از آتش سوزان الهی ناله نزنم. (۱۳۴) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: *الْحَسْبِي مِنَ الْعَذَابِ اللَّهُ شِمَةُ الْمُتَّقِينَ*. ترس از عذاب خداوند شیوه پرهیزکاران است. (۱۳۵)

پرهیز از رشوه

امام علی علیه السلام می‌گوید: کسی نیمه شب ظرفی سرپوشیده از حلوی لذیذ، در خانه ما آورد اما من از این حلوا متنفر شدم، گویا با آب دهان مار یا استفراغ آن خمیر کرده بودند. به او گفتم: هدیه است یا زکات و یا صدقه می‌باشد؟ که این دو بر ما حرام است؟ گفت: نه زکات است و نه صدقه بلکه هدیه می‌باشد. گفتم: زنان فرزند مرده بر تو بگریند، آیا از راه دین خدا می‌خواهی مرا فریب دهی؟ یا دستگاه ادراکت به هم ریخته است یا دیوانه شده‌ای و یا هذیان می‌گویی؟ به خدا قسم اگر اقلیم‌های هفتگانه را با آنچه در زیر آسمانها است به من بدهند که خداوند را با گرفتن پوست جویی از دهان مورچه‌ای نافرمانی کنم چنین نخواهم کرد و دنیای شما نزد من از برگ جویده‌ای که در دهان ملخی باشد بی‌ارزشتر است. علی را با نعمت‌های تمام شدنی و لذت‌های موقتی دنیا چه کار است؟ از خوابیدن عقل و لغزش‌های زشت به خدا پناه می‌بریم و از او کمک می‌خواهیم. (۱۳۶) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: *الرَّاشِي وَالْمُرْتَشِي فِي النَّارِ*. رشوه دهنده و رشوه گیرنده هر دو در آتش جهنمند. (۱۳۷)

تواضع استاد

یکی از شاگردان کمال‌الملک هنرمند بزرگ و نقاش به نام ایران می‌گوید: من ۱۳ یا ۱۴ ساله بودم که تصویر نیم‌رخ را کشیده بودم. این تصویر از اشکال‌هایی برخوردار بود. وقتی کمال‌الملک چشمش به نقاشی من افتاد و اشکال‌های آن را برای من بر طرف کرد گفت: پدر جان من هم بلام! (۱۳۸) امام علی علیه السلام فرمود: *التَّوَّاضُعُ سُلْمُ الشَّرَفِ*. تواضع نردبان بزرگواری است. (۱۳۹)

حلم امام باقر علیه السلام

مردی نصرانی با جسارت به امام باقر علیه السلام گفت: تو بقر (گاو) هستی! امام علیه السلام فرمود: من باقر (شکافنده علم) هستم. نصرانی گفت: تو پسر آن زن آشپز (نان‌پز) هستی! امام علیه السلام فرمود: این حرفه او بود. نصرانی: تو پسر کنیز سیاه بد زبان می‌باشی! امام علیه السلام فرمود: اگر راست می‌گویی خدا او را بیامرزد و اگر دروغ می‌گویی خدا تو را بیامرزد. مرد نصرانی که این بزرگواری و شکیبایی را از امام علیه السلام دید به شگفت آمد و مسلمان شد. (۱۴۰) امام علی علیه السلام فرمود: *جَمَالُ الرَّجُلِ حِلْمُهُ*. زیبایی مرد به حلم اوست. (۱۴۱)

عفو امام حسین علیه السلام

یکی از غلامان امام حسین علیه السلام مرتکب خلافی گردید. حضرت دستور داد تا مورد عقوبت قرار گیرد و تازیانه خورد. غلام

نزد امام علیه السلام آمد و عرض کرد: ای مولای من! «والکاظمین الغیظ» مؤمنین غضب خود را فرو می‌نشانند. حضرت فرمود: رهایش کنید. غلام ادامه داد: «والعافین عن الناس» مردم را عفو می‌کنند. حضرت فرمود: تو را بخشیدم. غلام عرض کرد: ای مولای من! «والله يحب المحسنين» خداوند نیکوکاران را دوست دارد. حضرت فرمود: تو در راه خدا آزاد هستی و دو برابر آنچه دادم برای تو خواهد بود. (۱۴۲) امام علی علیه السلام فرمود: اَلْعَفْوُ تَأْجِ الْمَكَارِمِ. عفو تاج کرامت‌های اخلاقی است. (۱۴۳)

عشق به پیامبر صلی الله علیه و آله

«ثوبان» برده رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. روزی به آن حضرت عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا چه وقت قیامت برپا می‌شود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه چیزی برای قیامت آماده کرده‌ای که از آن سؤال می‌کنی؟ عرض کرد: یا رسول الله عمل زیادی آماده نکرده‌ام، مگر این که خدا و رسولش را دوست دارم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه اندازه رسول خدا را دوست داری؟ ثوبان عرض کرد: سوگند به آن کسی که تو را به پیامبری برانگیخت، محبت تو در قلب من به اندازه‌ای است که اگر با شمشیرها قطعه قطعه شوم و با اژه‌ها بریده گردم و با قیچی‌ها تکه تکه شوم و به آتش سوزانده شوم و زیر سنگ آسیا خرد شوم برای من دوست داشتنی‌تر و راحت‌تر است که نسبت به تو در قلبم غل و غشی داشته یا بغضی از اهل بیت و اصحاب تو را در دل داشته باشم. (۱۴۴) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَيَكُونَ عِزَّتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ عِزَّتِي. ایمان نیاورده است بنده‌ای مگر این که من نزد او محبوب‌تر از خود او باشم و عزت من در نزد او از عزت او محبوب‌تر باشد. (۱۴۵)

معلم متواضع

محدث بزرگ سید نعمت‌الله جزایری گوید: استاد بزرگواری داشته‌ام که ادبیات و اصول را نزد او خواندم، راستی کسی با انصاف‌تر از او را ندیدم و این به خاطر آن است که یک بار به هنگام درس مسأله مشکلی برای ما پیش آمد. وقتی آن مشکل را مطالعه کردم و حل آن را بیان کردم، با آن که من جوان‌ترین شاگردان او بودم، آن معلم بزرگوار گفت: این جواب تو حق است و همه کسانی که در درس حضور داشتند اشتباه می‌کردیم. او این جرأت و شهامت را داشت که وقتی صحت کلام مرا فهمید خود و همه طلاب درس را خطا دید. آن‌گاه گفت: مطلب صحیحی را که به ذهنت رسیده است برای من بازگو کن تا در حاشیه کتابم بنویسم. من هم می‌گفتم و او در حاشیه کتابش می‌نوشت. اسم این استاد شیخ جعفر بحرینی بود. (۱۴۶) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: لَيُنْوَ لِمَنْ تُعَلِّمُونَ وَلِمَنْ تَتَعَلَّمُونَ مِنْهُ. تواضع و نرمش داشته باشید برای کسی که به او می‌آموزید و از او فرا می‌گیرید. (۱۴۷)

دوری از خودنمایی علمی

ملا- عبدالله شوشتری همواره از عالم بزرگوار مرحوم مقدس اردبیلی سؤال می‌کرد، یک بار که درباره مسئله‌ای از او سؤال کرد و پیرامون آن گفت و گو کردند مقدس در بین بحث سکوت کرد و گفت صبر کن تا به کتاب مراجعه کنم، آن‌گاه دست ملا عبدالله را گرفت و با یکدیگر از محدوده شهر نجف خارج شدند. وقتی تنها شدند فرمود: برادرم حالا مسأله را مطرح کن آن‌گاه مقدس اردبیلی به تفصیل درباره آن صحبت کرد و به آن گونه که ملا- عبدالله شوشتری می‌خواست به بررسی عالمانه آن پرداخت. ملا عبدالله سؤال کرد: برادر من چرا این تحقیق عالمانه را همانجا مطرح نکردی که از شما سؤال کردم؟ او در جواب گفت: آنجا سخن گفتن ما در حضور مردم بود و شاید به رقابت و خودنمایی و پیروزی بر یکدیگر کشیده می‌شد، اما در اینجا کسی جز خدای سبحان

با ما نیست. (۱۴۸) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: **إِعْلَمُوا إِنَّ يَسِيرَ الرَّيَاءِ شَرُّكَ**. (۱۴۹) بدانید که کمترین ریا شرک است.

شیعه واقعی

عبدالله بن ابی یعفور گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به خدا سوگند، اگر یک انار را نصف کنی و بگویی نصف آن حلال و نصف آن حرام است، شهادت می‌دهم آن نصفی که فرمودی حلال است، حلال است و آن نصفی که فرمودی حرام است، حرام می‌باشد. امام علیه السلام فرمود: خداوند تو را مورد رحمت خود قرار دهد. (۱۵۰) پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: هر کس می‌خواهد زندگی و مرگش زندگی و مرگ من باشد و به بهشت برینی که پروردگارم آفریده است درآید، پیروی علی بن ابی طالب کند و با دوستش دوستی و با دشمنش دشمنی نماید و نسبت به اوصیاء پس از وی تسلیم باشد، زیرا آن‌ها از خاندان و گوشت و خون من هستند و خدا فهم و علم مرا به ایشان داده است. (۱۵۱)

اعتراف به حق

روزی بین ملا خلیل قزوینی و ملا محسن فیض کاشانی مناظره‌ای طولانی پیرامون مسأله‌ای علمی رخ داد، اما او سخن حق ملامحسن را نپذیرفت و بر نظر خود اصرار ورزید تا این که پس از مدتی در قزوین به اشتباه خود پی برد و فهمید که حق با ملامحسن فیض بوده است. در همان وقت از قزوین به سوی کاشان حرکت کرد تا نزد او به حقانیت کلام ملامحسن اعتراف کند و در ضمن از او عذرخواهی نماید. وقتی به درب منزل وی رسید با صدای بلند گفت: یا محسن قد اتاک المسیئ (ای درستکار خطاکار به سوی تو آمد) مرحوم فیض صدای او را شناخت، بیرون آمد و وی را در آغوش گرفت و با یکدیگر مهربانی و صمیمیت نمودند. پس از ساعتی ملاخلیل به سوی قزوین حرکت کرد. هر چه ملامحسن فیض اصرار کرد که قدری توقف نماید قبول نکرد تا مبادا در اخلاص او شائبه‌ای پیش آید. (۱۵۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: **إِقْبَلِ الْحَقَّ مِمَّنْ آتَاكَ بِهِ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا**. حق را از هر کوچک و بزرگی که برای تو می‌آورد بپذیر. (۱۵۳)

ترسیم زیبای حلم

روزی در اصفهان شیخ جعفر کاشف الغطا که از علمای بزرگ اسلام است پولی را در بین فقرا تقسیم کرد و پس از پایان کار به نماز ایستاد. یکی از سادات فقیر خبردار شد که شیخ جعفر پولی را در بین مردم تقسیم کرده است، به سرعت خود را به شیخ جعفر رسانید و در بین دو نماز گفت: مال جدم را به من بده. شیخ فرمود: دیر آمدی و دیگر چیزی باقی نمانده است که به تو بدهم. سید خشمگین شد و آب دهان خود را بر محاسن مبارک شیخ انداخت. شیخ جعفر از محراب برخاست و دامن خود را گرفت و در بین صفوف نمازگزاران حرکت کرد و فرمود: هر که به شیخ علاقه دارد کمک کند. مردم هم دامن شیخ را پر از پول کردند. شیخ پول‌ها را به آن سید داد و بعد از آن به نماز عصر ایستاد. (۱۵۴) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: **أَلْحَلِّمْ نِظَامَ أَمْرِ الْمُؤْمِنِ**. حلم نظام زندگی مؤمن است. (۱۵۵)

رضا به قضای الهی

«قتیبه بن سعید» گوید: در بین برخی از مردم عرب رفتم تا صحرایی را دیدم که از شترهای مرده انباشته شده بود، به طوری که تعداد آن‌ها معلوم نبود. پیرزنی را دیدم که آنجا بود، به سوی او رفتم و پرسیدم این شتران مال چه کسی هستند؟ پیرزن جواب داد: مال آن پیرمردی که بر آن بلندی نشسته است و پشم می‌ریسد. نزد آن پیرمرد رفتم و گفتم: این شترها همه از آن تو بوده است؟ جواب داد:

آری گفتم: چه شد که همه مردند؟ گفت: آن کسی که آن‌ها را به من داده بود پس گرفت. پرسیدم: از این ماجرا چیزی بر زبان آوردی؟ گفت: بلی، دو بیت شعر گفتم که مضمون آن چنین است. سوگند به آن کسی که من یک بنده‌ای از آفریدگان او هستم، انسان در زندگی هدف مصیبت‌ها و سختی‌هاست. از این که شتران من در خوابگاه خود باشند و حکم خدا جاری نشده باشد خوشحال نیستم. (۱۵۶) خدای تعالی به موسی علیه السلام فرمود: إِنَّ رِضَايَ فِي رِضَاكَ بِقَضَائِي. رضایت من در راضی بودن تو به قضای من است. (۱۵۷)

خلق زیبای عمار

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان مسجد النبی صلی الله علیه و آله را می‌ساختند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کسی خشتی بیاورد از اجری چنین و چنان برخوردار است. هر یک از صحابه می‌رفتند و یک خشت می‌آوردند، اما عمار می‌رفت و دو خشت می‌آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله از او پرسید: چرا دو خشت با خود می‌آوری که تو را به رنج و زحمت اندازد؟ عمار عرض کرد: یا رسول الله! یکی را برای شما می‌آورم و یکی را برای خود، زیرا منزلت شما بیش از آن است که بخواهی خشت بیاوری و از طرفی من نمی‌خواهم از اجر آوردن خشت بی‌بهره مانی از این رو یکی را به نیت شما و دیگری را برای خود می‌آورم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را دعا کرد و فرمود: خداوند به تو جزای خیر دهد. (۱۵۸) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: أَلْعَبُدُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ. بنده با کسی است که او را دوست دارد. (۱۵۹)

ظرافت مهمان نوازی

دو نفر از مؤمنین که پدر و فرزند بودند، میهمان امام علی علیه السلام شدند. حضرت برخاست و آن‌ها را مورد اکرام و احترام قرار داد و هر دو را در بالای مجلس نشاند و خود نزد آن‌ها نشست. آن‌گاه دستور داد برای آن‌ها غذا بیاورید. غذا حاضر شد و همه خوردند، وقتی دست از غذا کشیدند قبر غلام امام علیه السلام آفتابه و طشت و حوله‌ای آورد تا دست‌های خود را بشویند. ابتدا سراغ مهمانان رفت و از پدر شروع کرد تا بر روی دست‌های او آب بریزد، امیرالمؤمنین علیه السلام فوراً از جا برخاست و آفتابه را گرفت تا خود بر دست او بریزد امیر آن مرد امتناع کرد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین! خداوند مرا ببیند در حالی که شما بر روی دست‌های من آب بریزی؟ حضرت فرمود: بنشین و دست‌هایت را بشوی. خداوند عزوجل تو را می‌بیند که برادرت امتیاز و برتری نسبت به تو ندارد. آن مرد نشست و به دستور امام علیه السلام دست‌های خود را شست. در پایان آفتابه را به فرزندش محمد حنفیه داد و فرمود: اگر این فرزند بدون همراهی پدر به مهمانی من آمده بود بر روی دست‌هایش آب می‌ریختم، اما خدای عزوجل ابا دارد که، بین پدر و فرزندی که در یک مکان قرار دارند به تساوی عمل شود. پس پدر بر دست پدر و فرزند بر دست فرزند آب بریزد. محمد حنفیه آفتابه را گرفت و بر دست فرزند میهمان آب ریخت. (۱۶۰) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ. کسی که ایمان به خدا و روز آخرت دارد میهمان خود را اکرام کند. (۱۶۱)

کمک به هم‌نوع

«مصادف» که یکی از شیعیان امام صادق علیه السلام است می‌گوید: همراه امام علیه السلام در راه بین مکه و مدینه حرکت می‌کردیم. به مردی برخوردیم که در پای تنه درختی بر زمین افتاده بود و توان برخاستن نداشت. امام علیه السلام فرمود: بیا تا به سراغ این مرد برویم که می‌ترسم از شدت تشنگی این گونه بر زمین افتاده باشد. چون به او نزدیک شدیم، دیدم مردی مو بلند از درویش‌های نصاری است. امام علیه السلام از او سؤال کرد: آیا تشنه‌ای؟ درویش مسیحی گفت: آری امام صادق علیه السلام فرمود:

ای مصادف! از مرکب پایین بیا و او را سیراب کن. من پیاده شدم و او را سیراب کردم و دوباره سوار مرکب شدم و به راه افتادیم. در این هنگام به امام عرض کردم: این مرد نصرانی بود و شما به نصرانی این گونه کمک می‌کنید؟ امام علیه السلام فرمود: بله، وقتی در چنین حالی باشد او را کمک می‌کنم. (۱۶۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: إِنَّ اللَّهَ رَحِيمٌ يَحِبُّ الرَّحِيمَ. خداوند مهربان است و هر مهربانی را دوست دارد. (۱۶۳)

دستگیری از مستمندان

آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری از علمای بزرگ اسلام بود که حوزه علمیه قم را تأسیس کرد. خدمتکار منزل او می‌گوید: زمستان بود و برف زیادی آمده بود. آخرهای شب درب خانه آقا را زدند و من رفتم درب را باز کردم، دیدم پیرزنی پشت درب است و می‌گوید: من مرضی در خانه دارم، زغال برای گرم کردن خانه ندارم، دارو هم برای بیمار ندارم. به او گفتم: در این وقت شب که دارو و زغال پیدا نمی‌شود. آن‌گاه درب را بستم و به اتاق خود بازگشتم. مرحوم حاج شیخ عبدالکریم مرا صدا زد و فرمود: شیخ علی! با چه کسی صحبت می‌کردی؟ من ماجرا را برای او بیان کردم. حاج شیخ فرمود: اگر فردای قیامت خدا از تو بپرسد: ای شیخ علی! تو در خانه گرم و در کنار کرسی نشسته بودی و نیازمند بی‌نوایی به در خانه آمد اما تو جواب منفی به او دادی، در جواب چه خواهی گفت؟ اگر خداوند از من هم بپرسد از جواب او در مانده می‌شوم. آن‌گاه فرمود: آیا خانه آن پیرزن را می‌دانی؟ گفتم: آری. فرمود: برخیز به خانه او برویم. عرض کردم: آقا! در این هوای سرد حال شما مناسب رفتن نیست. فرمود: آهسته آهسته می‌رویم. به همراه حاج شیخ به خانه پیرزن رفتیم، دیدیم در اتاق ساده‌ای در کنار بستر بیماری نشسته است و از او پرستاری می‌کند. پس از احوال‌پرسی، حاج شیخ به من فرمود: برو از قول من به فلان دکتر بگو اینجا بیاید و این بیمار را مداوا کند و مقداری هم ذغال برای او بیاور. من هم ذغال برای او را تهیه کردم و مقداری ذغال هم برای او آوردم و پس از چند ساعت که در آنجا بودیم نسخه‌ای نوشت و من هم داروی او را تهیه کردم و مقداری ذغال هم برای او آوردم و پس از چند ساعت که در آنجا بودیم نیمه‌های شب از آنجا خارج شدیم. به هنگام بازگشت حاج شیخ به من فرمود: شیخ علی! روزانه چقدر نان و گوشت برای خانواده من تهیه می‌کنی؟ گفتم: فلان مقدار. فرمود: از فردا مقدار نان و گوشتی که برای خانه ما می‌گرفتی را دو قسمت کن، یک قسمت آن را برای خانه پیرزن و قسمت دیگرش را برای خانه ما بیاور. من هم دستور آقا را اجرا کردم. (۱۶۴) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: أَيْمَانُ مُسْلِمٍ خَدَمَ قَوْمًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ مِثْلَ عَدَدِهِمْ خُدَامًا فِي الْجَنَّةِ. (۱۶۵) مسلمانی به گروهی از مسلمانان خدمت نمی‌کند، مگر این که خداوند به اندازه عدد آن‌ها در بهشت برای او خدمتکار قرار می‌دهد.

صبر بزرگ

آیه الله اراکی می‌گوید: شخصی به نام آقا سید احمد بود که پشت سر میرزا جواد آقای ملکی تبریزی نماز می‌خواند. ماه رمضان بود. بیماری وبا شیوع پیدا کرده بود و هر روز تعداد زیادی به وسیله این بیماری می‌مردند. آقا سید احمد گفت: برای احوال‌پرسی به دیدن میرزا جواد آقا رفتم. ایشان فرمودند: آقا میرزا علی (فرزند میرزا جواد آقا) رفت. من خیال کردم به مسافرت رفته است، با همان حال طبیعی گفتم: آقا میرزا علی رفت. من میرزا علی را دیده بودم چه علمیتی داشت! تألیف می‌کرد و چه تقوایی داشت! او جانشین پدر می‌شد، جوان بود، بین ۲۵ تا ۳۰ سال داشت که وبا او را کشت. آن وقت میرزا جواد آقا می‌گفت: آقا میرزا علی رفت بدون این که گریه کند، مثل این که سفر رفته است. (۱۶۶) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: الْمَيُوتُ مَفَارِقَةُ دَارِ الْفَنَاءِ وَارْتِحَالٌ إِلَى دَارِ الْبَقَاءِ. (۱۶۷) مرگ جدایی از دنیای فانی و سفر به خانه همیشگی است.

نظم

امام خمینی قدس سره نمونه کم نظیر نظم بود. او سه ساعت بعد از غروب به حرم مشرف می‌شد. حرکت او به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام به قدری منظم بود که اگر کسی می‌خواست ساعت را بداند، وقتی می‌دید او در خیابان (شارع الرسول) که منزل امام در آن خیابان بود - به طرف حرم حرکت می‌کند می‌دانست سه ساعت از غروب گذشته است و وقتی از حرم بیرون می‌آمد می‌دانست ۵/۳ ساعت از غروب گذشته است. (۱۶۸) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: *أَوْصِيكُمْمَا وَ جَمِيعُ وُلْدِي وَ أَهْلِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَ نَظْمِ أَمْرِكُمْ*. به شما (امام حسن و امام حسین علیهما السلام) و تمام فرزندان و بستگانم و هر کسی که نوشته من به او می‌رسد را به تقوای الهی و نظم در کارهایتان وصیت می‌کنم. (۱۶۹)

محبت به کودکان

آیه‌الله محمد هادی معرفت گوید: امام خمینی مثل سایر مردم می‌نشستند و در حرم مفاتیح می‌خواندند. من دیدم که در حرم امام حسین علیه السلام در بالای سر امام علیه السلام نشستند و مشغول نماز شدند. رسم مردم بغداد این است که می‌آیند و شیرینی، شکلات و یا خرما و امثال این چیزها را در بین زائرین تقسیم می‌کنند. امام آنجا نشسته بودند. بنده هم در نزدیکی ایشان نشسته بودم. فرزند کوچکم نیز با من بود. آقایی شیرینی آورد و جلوی من و امام و دیگران گذاشت. امام شیرینی را برداشت و با کمال مهربانی به بنده زاده داد؛ زیرا به او شیرینی نداده بودند. (۱۷۰) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: *أَحْبَبُوا الصَّبِيَّانَ وَ أَرْحَمُوهُم*. بچه‌ها را دوست داشته باشید و به آن‌ها مهربانی کنید. (۱۷۱)

حق همسایه

سید جواد عاملی نویسنده کتاب بزرگ مفتاح الکرامه می‌گوید: شبی درب خانه زده شد، فهمیدم که خادم سید بحر العلوم قدس سره است. به سرعت خود را به درب رساندم. خادم گفت: شام سید بحر العلوم را پیش روی او گذاردند و منتظر شماست. فوراً به محضر سید رسیدم. وقتی چشم او به من افتاد فرمود: از خدا نمی‌ترسی و حیا نمی‌کنی؟ عرض کردم: چه شده است؟ فرمود: مردی از برادران و همسایگان تو همه روزه برای خود و خانواده‌اش از بقال محل، خرماهای زاهدی قرض گرفته است و مدت هفت روز می‌گذرد که گندم و برنج نچشیده‌اند و به جز خرما چیزی نخورده‌اند و امروز هم که برای گرفتن خرما به مغازه رفته است تا برای شام خرما بگیرد، فروشنده به او نسیه نداده و گفته است بدهی تو زیاد شده است، او هم حیا می‌کند و به منزل باز می‌گردد. حال، او و خانواده‌اش در این شب گرسنه‌اند و تو خوش می‌گذرانی و می‌خوری در حالی که همسایه دیوار به دیوار توست. مرحوم سید جواد گفت: واللّه! از وضع او مطلع نبودم. سید بحر العلوم فرمود: اگر از او مطلع بودی و شام می‌خوردی و توجهی به او نمی‌کردی یهودی بودی، غضب من به خاطر این است که چرا جویای حال برادران و همسایگان نبودی. این غذاها را خادم من به همراه تو می‌آورد و هنگامی که به خانه همسایه‌ات رسیدی به تو می‌دهد و تو هم آن‌ها را بگیر و به همسایه بگو دوست داشتم امشب با تو شام بخورم و این کیسه پول را هم زیر فرش او بگذار. من هم شام نمی‌خورم تا برگردی و خبر شام خوردن او را به من برسانی. مرحوم سید جواد با خادم راهی منزل همسایه می‌شود و به دستور او عمل می‌کند. مرد همسایه می‌گوید: من از این غذا نمی‌خورم تا آن‌که بگویی چه کسی آن را برای ما فرستاده است زیرا این غذای مطبوع را در بین ما نمی‌پزند. سید جواد ماجرا را برای او نقل می‌کند. همسایه که مردی مؤمن بود می‌گوید: واللّه! کسی از همسایه‌ها از وضع ما خبر نداشت تا چه رسد کسانی که دورتر هستند و معلوم گردید بحر العلوم با کرامت خود از وضع او آگاهی یافته است. (۱۷۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: *مَا آمَنَ بِي مَنْ*

بَاتَ شَبَعَانًا وَ جَارُهُ الْمُسْلِمُ جَائِعٌ. به من ایمان نیاورده است، کسی که سیر بخوابد و همسایه مسلمانش گرسنه باشد. (۱۷۳)

عدالت در توزیع

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به یکی از اصحاب خود به نام ابوهیثم بن تیهان وعده داده بود که خادمی به او بدهد. سه نفر اسیر نزد حضرت آوردند تا در میان افراد تقسیم کند. دو نفر آن‌ها را بخشید و یک نفر باقی مانده بود. در این اثنا فاطمه علیها السلام دختر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و درخواست خدمتکار کرد و عرض کرد. یا رسول الله! آیا اثر آسیای دستی را در دستم نمی‌بینی؟ حضرت به یاد وعده‌ای که به ابی‌هیثم داده بود افتاد و فرمود: پس وعده‌ام به ابوهیثم چه می‌شود؟ او را بر فاطمه مقدم داشت زیرا به ابوهیثم وعده داده بود اگر چه فاطمه علیها السلام با دست ضعیفش آسیاب را می‌چرخانید. (۱۷۴) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اَلْعَدْلُ رَأْسُ الْإِيمَانِ. عدل سر ایمان است. (۱۷۵)

هم غذایی با فقرا

گروهی از فقرای مدینه بر زمین نشسته بودند و مشغول خوردن غذا بودند. امام حسن علیه السلام که بر مرکب خود سوار بود از کنار آن‌ها می‌گذشت. چون به آنان رسید سلام کرد. فقرا جواب سلام امام را دادند و از او دعوت کردند تا با آن‌ها غذا بخورد. امام علیه السلام فرمود: می‌آیم و با شما غذا می‌خورم، خداوند متکبرین را دوست ندارد. آن‌گاه از مرکب خود پیاده شد و با آن‌ها بر روی زمین نشست و غذا تناول کرد. سپس با درود بر آن‌ها سوار بر مرکب خود شد و فرمود: من دعوت شما را پذیرفتم شما هم دعوت مرا اجابت کنید. فقرا نیز دعوت امام علیه السلام را پذیرفتند. حضرت وقتی را معلوم کردند و آن‌ها نیز به حضور او رسیدند. امام علیه السلام غذای خوبی برای آنان آورد و با یکدیگر خوردند. (۱۷۶) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: عَلَيْكَ بِالتَّوَّاضِعِ فَإِنَّهُ مِنْ أَعْظَمِ الْعِبَادَةِ. بر تو باد که متواضع باشی که تواضع از بزرگ‌ترین عبادات است. (۱۷۷)

سفره شراب

«هارون بن جهم» گوید: ما در شهر حیره با امام صادق علیه السلام همراه بودیم که بر منصور دوانیقی وارد شدیم. یکی از مقام‌های لشکری به مناسبتی غذایی آماده کرده بود و مردم را به آن دعوت کرد و امام علیه السلام نیز از جمله دعوت‌شدگان بود. سفره را پهن کردند و همه مشغول خوردن غذا شدند. آن حضرت نیز مشغول خوردن غذا بود. در این میان مردی درخواست آب کرد، اما به جای آب، ظرفی از شراب برای او آوردند. وقتی ظرف شراب در دست او قرار گرفت. آن حضرت از سر سفره بلند شد. از او پرسیدند: چرا بلند شدید؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مَلْعُونٌ مَنْ جَلَسَ عَلَى مَائِدَةٍ يَشْرَبُ عَلَيْهَا الْخَمْرُ. ملعون است کسی که بر سر سفره‌ای بنشیند که بر آن شراب نوشیده می‌شود. (۱۷۸)

عدالت اجتماعی

گروهی از قریش به محضر امام علی علیه السلام رسیدند و گفتند: ای امیرمؤمنان! اگر اشراف و بزرگان را بر دیگران ترجیح دهی (سهم بیشتری به آن‌ها دهی) شایسته‌تر است تا با تو همکاری کنند. امام علیه السلام خشمگین شد و فرمود: ای مردم! آیا به من امر می‌کنید که عدل را با ظلم و ستم بر مردم طلب کنم؟ والله! تا دنیا وجود دارد و ستاره‌ای در آسمان می‌بینم چنین نخواهم کرد. اگر مال از آن من بود و می‌خواستم تقسیم کنم به طور مساوی تقسیم می‌کردم، چه رسد که بیت‌المال را که از آن مردم است بخوام تقسیم کنم. آن‌گاه فرمود: ای مردم! نیکوکاری خوبان به ناهلان جز ستایش انسان‌های پست و ثناگوئی جاهلان را به همراه ندارد.

و هنگامی که خطایی نسبت به آن‌ها از او سر زد، بدترین و سرزنش کننده‌ترین دوست خواهند بود. (۱۷۹) امام علی علیه السلام فرمود: **الْعَدْلُ حَيَاةٌ**. عدل سبب حیات جامعه است. (۱۸۰)

اطاعت از مادر

«اویس قرنی» شغلش شتربانی بود و از درآمد آن مخارج زندگی خود و مادرش را تأمین می‌کرد. وقتی از مادرش اجازه خواست تا به زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شود مادرش گفت: به شرطی به تو اجازه می‌دهم که بیش از نصف روز در مدینه نمانی. اویس حرکت کرد. وقتی به منزل پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، حضرت در منزل نبود، ناچار پس از یکی دو ساعت توقف که پیامبر صلی الله علیه و آله را ندید به یمن مراجعت کرد. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه برگشت پرسید: این نور کیست که در این خانه تابیده است؟ گفتند: شتربانی که اویس نام داشت به اینجا آمد و سپس بازگشت. حضرت فرمود: آری، اویس این نور را در خانه ما گذاشت و رفت. (۱۸۱) امام صادق علیه السلام فرمود: **يَجِبُ لِلْوَالِدَيْنِ عَلَى الْوَلَدِ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءٌ: شُكْرُهُمَا عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَ طَاعَتُهُمَا فِيمَا يَأْمُرَانِهِ وَ يَنْهَيَانِهِ فِي غَيْرِ مَعْصِيَةِ اللَّهِ، وَ نَصِيحَتُهُمَا فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ**. سه چیز از سوی پدر و مادر بر فرزند واجب است: تشکر از آن‌ها در همه حال، اطاعت از آنان در آنچه امر و نهی می‌کنند به جز در معصیت خداوند و خیرخواهی برای آن‌ها در پنهان و آشکار. (۱۸۲)

انتقاد سازنده

در یکی از تابستان‌ها که امام خمینی در تهران به سر می‌بردند، برای نماز مغرب و عشا به مسجد جمعه می‌رفتند، تا نماز را با آیه‌الله سیدابوالحسن رفیعی قزوینی بخوانند. امام جماعت به طور منظم نمی‌آمد. امام که مقید به نظم بودند، یک روز که آقای رفیعی دیر کردند، بلند شده و به مردمی که برای نماز جماعت شرکت کرده بودند فرمود: بیایید با هم به آقا بگوییم مرتب بیاید. این طور که ایشان غیر مرتب می‌آیند وقت بسیاری از مردم تضییع می‌شود. همه ما با هم به آقا بگوییم که مرتب تشریف بیاورند. بعد آقا تشریف آوردند و نماز را خواندند. پس از نماز یک نفر به آقا گفت: یک سید جوانی به مردم می‌گفت: به آقا بگوییم مرتب بیاید تقریباً به نامرتب بودن شما اعتراض داشت. آقای رفیعی فرمودند: آن سید کی بود؟ در این حال امام آن طرف نماز می‌خواندند. آن شخص امام را نشان داد تا ایشان چشمشان به امام افتاد فرمودند: ایشان حاج آقا روح‌الله هستند، مرد بسیار فاضل و وارسته و بسیار با تقوا و منظم و مہذب هستند اگر یک وقت من دیر آمدم ایشان را جلو بیندازید تا به جای من نماز بخواند. حق با ایشان بوده است. (۱۸۳) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: **إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ مَنَزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْشَاهُمْ فِي أَرْضِهِ بِالنَّصِيحَةِ لِخَلْقِهِ**. والا- مقام‌ترین انسان‌ها نزد خداوند در روز قیامت نصیحت کننده‌ترین آن‌ها به مردم در روی زمین است. (۱۸۴)

شکر آگاهانه

سعدی گوید: پارسایی را بر کنار دریا دیدم که زخم پلنگ داشت و به هیچ دارو، به نمی‌شد. مدت‌ها در آن رنجور بود و شکر خدای عزوجل، علی‌الدوام گفتی. پرسیدندش که شکر چه می‌گویی؟ گفت: شکر آن که به مصیبتی گرفتارم نه به معصیتی. (۱۸۵) امام جواد علیه السلام فرمود: **نِعْمَةٌ لَا- تُشْكُرُ كَسَيِّئَةٍ لَا- تُغْفَرُ**. نعمتی که بر آن شکر نشود همانند گناهی است که بخشیده نشده باشد. (۱۸۶)

آرام بخشی به دیگران

«زیتون حکیم» مردی را دید که بر ساحل دریایی نشسته است و به شدت غم زده و محزون است و بر دنیا تأسف می‌خورد. به او گفت: ای جوان! اگر در اوج بی‌نیازی، در دریایی بودی و کشتی‌ات شکسته بود و در معرض هلاکت قرار گرفته بودی آیا آرزو نداشتی که آنچه داری از دست بدهی و از هلاکت نجات یابی؟ جوان گفت: آری. حکیم گفت: اگر بر تمام دنیا سلطنت داشتی ولی اطرافیان قصد کشتن تو را داشتند آرزو نداشتی با از دست رفتن آنچه داری از شر دشمنان نجات یابی؟ جوان پاسخ داد: آری حکیم ادامه داد: تو هم اکنون آن ثروتمند و آن سلطان هستی که به آرزویت رسیدی. جوان از سخنان او آرامش یافت. (۱۸۷) امام صادق علیه السلام فرمود: مَنْ نَفَسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُذِبَتْ نَفْسُ اللَّهِ عَنْهُ كُزِبَ الْآخِرَةُ. کسی که غمی را از مؤمنی دور سازد خداوند، غم‌های آخرت را از او دور می‌سازد. (۱۸۸)

همراهی با جوانان

شهید آیه‌الله بهشتی می‌گوید: در این بازار تهران یک بچه بازاری نفت فروش در زمان رضاخان قلدر آن وقتی که روحانیت تحت فشار بود، آن وقتی که در صدد ریشه کن کردن روحانیت بودند تصمیم می‌گیرد «حالا که روحانیون را این اندازه تحت فشار قرار می‌دهند من می‌آیم به حوزه، درس می‌خوانم و روحانی می‌شوم.» این هم خود یک شجاعت است. ایشان می‌آید مشغول درس حوزوی می‌شود و نفت فروشی را هم ادامه می‌دهد تا کم کم طلبه درس خوانده‌ای می‌گردد و تصمیم می‌گیرد بچه‌های بازار، کارگران بازار و فرزندانشان را آموزش دهد. عده‌ای از این بچه‌ها الآن جزء افراد مؤثر در تداوم انقلاب هستند و در سال ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ در اداره و سازماندهی نیروهای انقلاب نقش اساسی داشته‌اند. این آقا روزهای جمعه، بچه‌های کوچک را در بیرون شهر به تفریح برده و هر کسی هزینه خود را قبول کرده و خود او هم سهم خود را می‌پرداخته است. در آنجا همه با هم بودند، هم‌بازی داشته‌اند و هم برنامه تفریحی و هم برای آن‌ها حدیث گفته و با آن‌ها نماز می‌خوانده است. نظر او این بوده که این بچه‌ها روزهای جمعه تعطیل هستند و باید برای آن‌ها برنامه داشته باشم تا فاسد نشوند. (۱۸۹) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عزوجل فرموده است: أَحَبُّ مَا تَعَبَّدَ لِي بِهِ عِبْدِي، النَّصْحُ لِي. بهترین چیزی که بنده‌ام مرا به وسیله آن عبادت می‌کند نصیحت و خیرخواهی مردم به خاطر من است. (۱۹۰)

اکرام عالم

روزی آیت الله مدرس از کوچه عبور می‌کرد که ناگهان پیرمرد با وقار و محترمی را دید که از آن طرف کوچه می‌آید. با دیدن او، کنار دیوار نشست. وقتی پیرمرد از مقابل او عبور می‌کرد مدرس از جای خود برخاست و دو دستش را بر سینه گذاشت و با نهایت تواضع و فروتنی به او سلام کرد و ایستاد تا از مقابل او گذشت و دور شد. آن‌گاه به راه خود ادامه داد. یکی از کسانی که ناظر این ماجرا بود خود را به مدرس رسانید و ضمن احوال پرسی علت آن رفتار را از مدرس جویا گردید. مدرس با حالتی عاطفی جواب داد: این مرد اهل علم و تقواست خواستم برای تحصیل ثواب او را احترام کرده باشم. (۱۹۱) امام علی علیه السلام فرمود: مَنْ وَقَّرَ عَالِمًا فَقَدْ وَقَّرَ رَبَّهُ. کسی که عالمی را احترام کند برآستی پروردگارش را احترام کرده است. (۱۹۲)

عزت نفس

در جنگی که میان لشکر اسلام و روم صورت گرفت عبدالله بن حذافه که از یاران و فرماندهان دلاور پیامبر صلی الله علیه و آله بود به همراه گروهی دیگر اسیر شدند و آن‌ها را به نزد قیصر روم بردند. قیصر روم به او گفت: آئین مسیحیت را بپذیر و گرنه تو را در دیگ جوشان می‌اندازم. عبدالله گفت: مسیحی نمی‌شوم. قیصر دستور داد دیگی آوردند و بر آتش گذاردند و در آن روغن زیتون

ریختند تا به جوش آمد آن‌گاه به یکی از مسلمانان اسیر گفت: مسیحیت را بپذیر! او که از پیشنهاد قیصر سرباز زد دستور داد وی را در آن دیگ انداختند و گوشت از استخوان‌های او جدا شد. آن‌گاه به عبدالله گفت: مسیحی شو و گرنه تو را هم در دیگ خواهم انداخت. او هم پیشنهاد قیصر را نپذیرفت و دستور داد وی را در دیگ اندازند. عبدالله در این هنگام گریه کرد. گفتند: او گریه و بی‌تابی می‌کند. قیصر گفت: او را برگردانید. وقتی او را برگرداندند گفت: من از این که در دیگ می‌افتم گریه نمی‌کنم بلکه به خاطر این می‌گریم که چرا به اندازه موهای بدنم جان ندارم که در راه خدا فدا کنم! قیصر از این سخن در شگفتی فرو رفت و علاقمند شد او را آزاد کند. سپس به عبدالله فرمانده رزمندگان گفت: سر مرا ببوس تا تو را آزاد کنم. عبدالله گفت: نمی‌بوسم. قیصر گفت: مسیحی شو تا دخترم را به عقد تو در آورم و حکومتم را با تو تقسیم نمایم. عبدالله نپذیرفت. قیصر گفت: سر مرا ببوس تا تو و هشتاد نفر از مسلمانان اسیر را آزاد کنم عبدالله که دید آزادی مسلمانان در کار است پیشنهاد سلطان را پذیرفت و با هشتاد نفر از مسلمانان آزاد شد. (۱۹۳) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مَنْ سَلَاحَ عَنْ مَوَاهِبِ الدُّنْيَا عَزَّ. کسی که از بخشش‌های دنیا بگذرد عزیز می‌شود. (۱۹۴)

جلوه شجاعت

یکی از شب‌های زمستان بود و هوا بسیار سرد بود، ابرهای تیره و تاری در آسمان حرکت می‌کردند، زمین پوشیده از برف بود و هر لحظه که از شب می‌گذشت هوا سردتر و تاریک‌تر می‌شد. تنها سفیدی برف‌ها می‌توانست به انسان کمک کند. در این شرایط، مدرس به سوی آبادی حرکت می‌کرد و تا رسیدن به مقصد، راه زیادی در پیش داشت. او تنها و بدون همراه در بیابان پوشیده از برف راه می‌رفت که از دور صدای زوزه گرگی به گوش او رسید. با شنیدن صدای مخوف گرگ، نگاهش را به اطراف گرداند تا ببیند آن حیوان درنده از کدام سو می‌آید. هر چه به اطراف خود نگاه کرد تا محل امنی بیابد جایی را نیافت. مدرس با استواری عصایش را در دست فشرد و توکل بر خداوند کرد و در میان برف‌ها به راه خود ادامه داد. چند قدمی که پیش رفت گرگ خشمگین و گرسنه‌ای را دید که به او نزدیک شد. مدرس به آرامی قدمی به عقب گذارد، گرگ زوزه‌ای کشید و به سوی مدرس جهید. او بدون آن که هراسی به دل راه دهد بدون درنگ عصایش را در هوا گرداند و سر آن را در دهان گشوده گرگ فرو برد. زوزه گرگ در گلوی خفه شد. مدرس فشار بیشتری به عصا آورد و آن را در کام گرگ نگه داشت. گرگ با جهیدن به این سو و آن سو و چرخانیدن سر می‌خواست خود را از فشار عصا برهاند اما راه گریزی نداشت. ناچار به عقب رفت اما مدرس آن را رها نکرد. با هر قدم که گرگ به عقب می‌رفت او یک گام به جلو برمی‌داشت. مدتی نگذشت که گرگ ناله‌ای کرد و بر روی برف‌ها افتاد و جان داد. (۱۹۵) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: عَلَى قَدْرِ الْحَمِيَّةِ تَكُونُ الشُّجَاعَةُ. شجاعت به اندازه مردانگی است. (۱۹۶)

احترام به قانون

ام سلمه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله کنیزی داشت که مرتکب سرقت اموال دیگران شده بود. او را دستگیر کردند و به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. ام سلمه نیز به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و از او درخواست کرد تا دست کنیز او را قطع نکند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ام سلمه! این حدی از حدود الهی است که نباید ضایع شود، آن‌گاه حکم خدا را جاری کرد و دست دزد را قطع کرد. (۱۹۷) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: إِقَامَةُ حَدِّ خَيْرٌ مِنْ مَطْرِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا. اجرای یک حد بهتر از چهل بارش باران است. (۱۹۸)

تواضع

«محمد بن حسن بن عمار» گوید: من دو سال نزد علی بن جعفر بن محمد (عموی امام رضا علیه السلام) بودم و هر حدیثی که او از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام شنیده بود می‌نوشتیم. روزی در مدینه در خدمت او نشسته بودم که ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام (امام نهم) در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او وارد شد. علی بن جعفر فوراً برخاست و بدون کفش و عبا نزد او رفت و دستش را بوسید و مورد احترام قرار داد. ابوجعفر به او فرمود: ای عمو! بنشین، خداوند تو را مورد رحمت خود قرار دهد. او در جواب گفت: آقای من! چگونه بنشینم در حالی که شما ایستاده‌اید. وقتی علی بن جعفر به مسند خود برگشت، اصحابش او را سرزنش کردند و گفتند: شما عموی پدر او هستید آن‌گاه این گونه با او رفتار می‌کنید؟ علی بن جعفر ریش خود را گرفت و گفت: خاموش باشید. اگر خدای عزوجل این ریش سفید را سزاوار (امامت) ندانست و این کودک را سزاوار دانست و به او چنان مقامی داد، آیا من فضیلت او را انکار کنم؟ پناه به خدا از سخن شما، من بنده او هستم. (۱۹۹) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: **التَّوَضُّعُ ثَمَرَةُ الْعِلْمِ**. تواضع نتیجه علم است. (۲۰۰)

متخصص متعهد

شهرت بقراط در سرتاسر دنیای متمدن آن روز پیچیده بود. اردشیر دراز دست، شاه ایران بود. او خزینه‌های بزرگ خود را به خاطر دفع یک بیماری واگیردار که لشکریان او را از پا در می‌آورد به بقراط ببخشد امرا از آنجایی که ایران در آن زمان با یونانیان در جنگ بود بقراط از قبول پیشنهاد شاه سر باز زد و پاسخ داد: غرور ملی به من اجازه نمی‌دهد دشمن کشورم را یاری نمایم. (۲۰۱) این فراز اخلاقی بقراط می‌تواند درس بزرگی برای متخصصین ایران اسلامی باشد که غرور دینی و ملی آن‌ها مانع گردد که تخصص و توانایی‌های خود را در اختیار دشمنان اسلام و ایران بگذارند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: **عُمِّرَتِ الْبُلْدَانُ بِحُبِّ الْأَوْطَانِ**. شهرها با محبت به وطن، آباد می‌گردد. (۲۰۲)

اهمیت به احکام اسلام

وقتی آیه‌الله العظمی حائری یزدی که مؤسس حوزه علمیه قم بود از هدف شوم استعمار؛ یعنی کشف حجاب در ایران از سوی رضاخان باخبر شد اشاره به رگ‌های گلوی خود کرد و فرمود: تا پای جان باید ایستاد و من هم می‌ایستم، ناموس است، حجاب است، ضرورت دین و قرآن است! (۲۰۳) امام سجاده علیه السلام فرمود: موسی بن عمران علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! چه کسی از اهل توست که او را در سایه عرش خود قرار می‌دهی وقتی که سایه‌ای جز سایه تو نباشد؟ خداوند وحی فرمود: کسانی که برای حلال شدن حرام من غضب می‌کنند آن‌گونه که پلنگ به هنگام مجروح شدن غضب می‌کند. (۲۰۴)

دوستی اهل بیت علیهم السلام

«حکم بن عتیبه» گوید: روزی در محضر امام باقر علیه السلام نشسته بودیم و افاق پر از جمعیت بود که ناگاه پیرمردی که بر عصای بلندی تکیه کرده بود وارد شد و کنار درب ایستاد و گفت: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا و رحمت و برکات او بر تو باد و سکوت کرد. امام باقر علیه السلام در جواب فرمود: و علیک السلام و رحمة الله و برکاته. آن‌گاه پیرمرد به افراد حاضر در مجلس رو کرد و گفت: السلام علیکم و آن‌گاه سکوت کرد تا این که همه جواب سلام او را دادند سپس روبروی امام باقر علیه السلام ایستاد و گفت: یابن رسول الله! مرا نزد خود بنشان که به خدا سوگند من شما را دوست دارم و دوستدار شما را نیز دوست دارم و به خدا سوگند محبت به شما و دوستدارانتان به خاطر طمع دنیوی نیست و به خدا قسم من دشمن دشمن شما هستم و از او بیزار می‌جویم و این دشمنی و بیزاریم به خاطر خونریزی میان من و او نمی‌باشد. والله! حلال شما را حلال و حرامتان را حرام می‌شمارم و گوش به

فرمان شما هستم. فدایت شوم، با این اوصاف امیدی برای نجات و سعادت من داری؟ امام باقر علیه السلام فرمود: پیش بیا، پیش بیا، تا این که او را کنار خود نشانند آن گاه فرمود: ای پیرمرد! همانا مردی نزد پدرم علی بن الحسین علیهما السلام شرفیاب شد و این سؤال تو را از او پرسید و پدرم به او فرمود: اگر با این صفات و حالات بمیری بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و حسن و حسین وارد شوی و دلت خنک، قلبت آرام و دیده‌ات روشن گردد و با فرشتگان گرامی نویسنده اعمال با روح و ریحان استقبال شوی و این وقتی است که جان به گلوی تو رسد و اگر زنده بمانی آنچه سبب روشنی چشمت باشد را ببینی و در بالاترین درجات بهشت با ما خواهی بود. پیرمرد گفت: چه فرمودی ای اباجعفر؟! امام علیه السلام همان سخنان را برای او تکرار کرد. پیرمرد گفت: الله اکبر ای اباجعفر! اگر بمیرم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین علیهما السلام وارد شوم و دیده‌ام روشن گردد و با فرشتگان گرامی نویسنده اعمال استقبال شوم و هنگامی که جانم به لب رسد و اگر زنده بمانم آنچه دیده‌ام را روشن کند ببینم و با شما در بالاترین درجات بهشت باشم؟ این سخنان را گفت و صدای گریه‌اش بلند شد و های های گریه کرد تا این که بر زمین افتاد و حاضران در مجلس با مشاهده حال او گریه کردند. امام باقر علیه السلام خواست تا با انگشت خود قطرات اشک را از گوشه‌های چشم آن پیرمرد پاک کند. در این حال سر بلند کرد و به حضرت عرض کرد دست را به من ده فدایت شوم! امام علیه السلام دستش را به وی داد، دست او را بوسید و بر چشم‌ها و صورتش گذارد. آن گاه نفسی از ته دل کشید و خداحافظی کرد و رفت. امام باقر علیه السلام نگاهی به پشت سر آن پیرمرد کرد و به حاضران فرمود: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُنْظَرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيُنْظَرْ إِلَيْ هَذَا. هر کس می‌خواهد مردی از اهل بهشت را ببیند به این مرد بنگرد. (۲۰۵)

جلوه‌های غیرت دینی

علی مطهری فرزند آیه‌الله شهید مرتضی مطهری گوید: چند ماه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی جامعه روحانیت مبارز تهران برای بزرگداشت شهدای تهران، مراسمی در بهشت زهرا تشکیل داده و عده زیادی از مردم در این مراسم شرکت کرده بودند. پس از پایان مراسم، در میان زنان، آرم سازمان مجاهدین خلق (منافقین) بالا رفت. عده‌ای آمدند و موضوع را به روحانیون خبر دادند. برخی آقایان گفتند: باید وحدت را حفظ کرد، کاری به آن‌ها نداشته باشید. قضیه را به اطلاع شهید بزرگوار آیه‌الله مطهری رساندند. ایشان فرمودند: آرم باید پایین بیاید. آن‌ها گفتند: آرم در میان زنان است و نمی‌شود داخل آن‌ها شد. ایشان فرمودند: خودم این کار را می‌کنم. آن گاه آمد و سر راه آن گروه از زنان ایستاد و پس از آن که به آن‌ها نزدیک شد داخل جمعیت شد و آرم را از دست آن‌ها گرفت و لوله کرد و با خود بیرون آورد. همچنین در راه پیمائی عظیم عاشورای سال ۵۷ تهران، در بین راهپیمایان، مینی‌بوسی حرکت می‌کرد که در بالای آن رهبر گروه منحرف فرقان و یکی از اعضای برجسته سازمان مجاهدین خلق (منافقین) مشغول تشریح آرم سازمان مجاهدین خلق برای مردم بود. عده‌ای از افراد آگاه و بیدار موضوع را به اطلاع چند تن از روحانیون رساندند. آن‌ها از مداخله منع کردند و گفتند: در این شرایط صلاح نیست درگیری ایجاد شود. سرانجام موضوع را به اطلاع استاد شهید مطهری رساندند. ایشان با صراحت فرمودند: به هر قیمتی شده باید این آرم را پایین بیاورید حتی به قیمت کشته شدن افراد. این‌ها برای آینده برنامه‌های خطرناکی دارند. (۲۰۶) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي، فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ، فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ. وقتی بدعت و انحراف در امت من ظاهر شود، عالم دینی علم خود را آشکار (و بدعت را به مردم گوشزد) کند، پس لعنت خداوند بر عالمی که به این وظیفه عمل نکند. (۲۰۷)

جلوه‌های محبت

همسر شهید آیه‌الله مطهری گوید: آن شهید، بسیار مهربان و با گذشت بودند و به آسایش و راحتی من و بچه‌ها اهمیت می‌دادند.

آن قدر با من صمیمی و نزدیک بودند که رنج و ناراحتی مرا نمی توانستند تحمل کنند. یادم هست یک بار برای دیدن دخترم به اصفهان رفته بودم و بعد از چند روز با یکی از دوستانم به تهران بازگشتم. نزدیکی های سحر بود که به خانه رسیدم، وقتی وارد خانه شدم، دیدم همه بچه‌ها خواب هستند ولی آقا بیدار است. چای را آماده کرده و میوه و شربنی چیده و منتظر من بودند. دوستم از دیدن این منظره بسیار تعجب کرد و گفت: همه روحانیون این قدر خوب هستند. بعد از سلام و علیک، وقتی آقا دیدند بچه‌ها هنوز خوابند با تأثر به من گفتند: می ترسم یک وقت من نباشم و شما از سفر بیایید و کسی نباشد که به استقبالتان بیاید. (۲۰۸) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: **مَنْ اتَّخَذَ زَوْجَةً فَلْيَكْرِمْهَا**. کسی که زن می گیرد باید احترامش کند. (۲۰۹)

دستگیری شهید مطهری از نیازمندان

سید محمد مدنی راننده شهید آیه الله مطهری گوید: یک روز در خیابان فرعی کم عرضی در حال حرکت بودیم، تقریباً وسطهای خیابان دیدیم پدری فرزندش را به دوش می کشد. آقای مطهری گفتند: آقای مدنی نگه دار. من ایستادم و به نزد آن مرد رفتم و گفتم: آقا! بیایید اینجا. مرد آمد و کنار استاد نشست. از او پرسیدند: پدر! چرا بچه‌ات را به دوش می کنی؟ چه شده است؟ ناراحتی اش چیست؟ مرد گفت: بچه‌ام مریض است و پیش هر دکتری که می برم جوابم می کند، پول هم ندارم که او را در یک بیمارستان بستری کنم، کسی را هم ندارم. استاد پرسید: منزلت کجاست؟ و اضافه کردند: راضی هستی فردا من بچه‌ات را در بیمارستان بخوابانم؟ مرد گفت: بله، از خدا می خواهم. استاد گفتند: فردا صبح همین آقا (سید محمود مدنی) به منزل شما می آید. حالا برویم منزل را نشان بده که فردا بیاید بچه را به بیمارستان ببرد. صبح روز بعد استاد به من گفتند: آقای مدنی! شما اول به دنبال مأموریت دیروز برو و من خودم می روم. گفتم اول شما را می برم و بعد به دنبال مأموریت خود می روم. گفتند: نه، من خودم می روم. من هم رفتم و آن پدر و پسر را به بیمارستان بردم. وقتی به بیمارستان رسیدم بچه را با سفارشی که استاد به رئیس بیمارستان کرده بود در بیمارستان بستری کردند و پس از ده یا پانزده روز مداوا شد. آن گاه استاد مطهری مقداری پول به من دادند و من هم به بیمارستان پرداختم و مریض را آوردم. (۲۱۰) امام صادق علیه السلام فرمود: همانا خدای عزوجل گروهی از خلقش را آفرید و آن‌ها را برای برآوردن نیازهای شیعیان فقیر ما انتخاب فرمود تا در برابر آن بهشت را به ایشان پاداش دهد، پس اگر می توانی از آن‌ها باش. (۲۱۱)

غیرت دینی

مرحوم آیه الله میرزا محمد ارباب، در امر به معروف و نهی از منکر قاطع بود. در آن زمان یکی از منتسبان «متولی باشی» که از شخصیت‌های با نفوذ آن زمان قم بود متعرض زنی می شود. خبر به آیه الله ارباب می رسد، او متأثر شده و نامه‌ای به رئیس نظمیة قم می نویسد که متهم را دستگیر کنند، اما آن‌ها می گویند به خاطر این که متهم به متولی باشی انتساب دارد از دستگیری او معذوریم. آیه الله ارباب با شنیدن این جواب ناراحت شده و می گوید: در شهری که بر چنین مجرمی نتوان حد شرعی جاری کرد جای ماندن نیست و حرکت می کنند و مردم هم به دنبال او حرکت می کنند و غوغای عجیبی در شهر به وجود می آید. فرماندار وقت به مرحوم آیه الله آقا حسن حرم پناهی که از وابستگان ایشان بودند متوسل می شود و او از آیه الله ارباب تقاضا می کند که به منزل او برود تا اگر قرار است از شهر خارج شوند به اتفاق هم خارج گردند. او هم به منزل آقای حرم پناهی می رود، رؤسای دوائر دولتی و بزرگان شهر هم که متوجه وخامت اوضاع بودند در آنجا جمع شده و تقاضا می کنند که معظم له از این تصمیم صرف نظر کنند و اعلام می کنند که آن‌ها در اجرای فرمایشات ایشان آماده‌اند و بدین ترتیب متهم دستگیر شده و در چهار سوق بازار قم که محل رفت و آمد مردم بود حد می خورد. (۲۱۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: **إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ مَنْ عِبَادِهِ الْعَيُورِ** به راستی که خداوند بندگان

غیورش را دوست دارد. (۲۱۳)

تربیت یافته اسلام

شیخ عباسی قمی از علمای اسلام و مؤلف کتاب شریف مفاتیح الجنان است که بعد از قرآن در همه منازل خانواده‌های شیعه یافت می‌شود. سلطان الواعظین شیرازی گوید: در ایامی که مفاتیح الجنان تازه منتشر شده بود روزی در سرداب سامرا آن را در دست داشتم و مشغول زیارت بودم که دیدم شیخی با قبای کرباس و عمامه کوچک نشسته و مشغول ذکر است. شیخ از من پرسید: این کتاب از کیست؟ پاسخ دادم: از محدث قمی، آقای حاج شیخ عباس است و شروع کردم به تعریف کردن از ایشان. شیخ گفت: این قدر هم تعریف ندارد. من با ناراحتی گفتم: آقا برخیز و از اینجا برو. کسی که در کنار من نشسته بود دست به پهلویم زد و گفت: مؤدب باش! ایشان خود محدث قمی هستند. من برخاستم با او روبوسی کردم و عذر خواستم و خم شدم که دست ایشان را بوسم ولی نگذاشت و خم شد و دست مرا بوسید و گفت: شما سید هستید. (۲۱۴) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: عَلَيْكَ بِالتَّوَّاضِعِ فَإِنَّهُ مِنْ أَعْظَمِ الْعِبَادَةِ. متواضع باش که تواضع از بزرگ‌ترین عبادات است. (۲۱۵)

سادگی

روزی خبر رسید که شیخ مرتضی انصاری که از علمای بزرگ اسلام است وارد شهر بغداد می‌شود. مردم بغداد تعطیل عمومی اعلام کرده و برای استقبال شیخ، حرکت کردند. سفیر ایران هم می‌خواست در استقبال شیخ شرکت کند که ناگاه یکی از سفرای خارجی بر او وارد شد. سفیر ایران تصمیم خود را عوض کرد ولی او فهمید که سفیر ایران قصد رفتن به جایی را داشته بود. پرسید: به کجا می‌خواستی بروی؟ سفیر جواب داد: به استقبال یکی از علمای شیعه که قرار است به این شهر وارد شود. سفیر خارجی که از تعطیل عمومی بازار دانسته بود که واقعه مهمی هست اظهار تمایل کرد که به همراه سفیر ایران در مراسم استقبال شرکت کند. آن‌ها آمدند و قدری جلوتر از مردم در انتظار ورود پرشکوه شیخ بودند تا آن‌که می‌بینند شیخی بر الاغی سوار است و بدون هیچ‌گونه آلایشی به طرف بغداد می‌آید. فکر کردند مسافر غریبی است که یک نفر هم به همراه اوست. سفیر ایران و همراهانش که شیخ را نمی‌شناختند بدون توجه از او می‌گذرند. طولی نکشید که آن شیخ به جمع مردم رسید. ناگهان صدای صلوات و سلام و غوغای شادی بلند شد و مردم مانند دریایی مواج به طرف شیخ آمده و دور او را گرفت و زیارتش کردند. معلوم شد که آن شیخ ساده و وارسته‌ای که سوار الاغ بود همان مرجع تقلید مسلمانان است که مردم برای دست‌بوسی او، خود را به زحمت می‌اندازند. سفیر خارجی حیرت زده از سفیر ایران پرسید: این شخصیتی که در میان مردم این همه محبوبیت و نفوذ دارد دارای چه عنوان و نامی است؟ سفیر ایران: این گونه اشخاص را حجت‌الاسلام و راهنمای مسلمین می‌دانند. سفیر خارجی: حق هم همین است. شنیده بودم که حضرت عیسی با آن همه عظمت و پیروانی که داشت پیاده راه می‌رفت و بر الاغ برهنه سوار می‌شد، اما باور نمی‌کردم؛ ولی امروز با دیدن این شیخ جلیل‌یقین پیدا کردم که آنچه در سیره انبیا شنیده‌ام صحیح است و به آن اعتقاد پیدا کردم. (۲۱۶) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: الزُّهْدُ شِيمَةُ الْمُتَّقِينَ زهد و بی‌رغبتی به دنیا شیوه انسان‌های پرهیزکار است. (۲۱۷)

طلب حلالیت

شهید عالیقدر آیه‌الله مرتضی مطهری گوید: در ایام تحصیلات طلبگی با عده‌ای از افراد در جلسه‌ای بودیم، در آن مجلس مرحوم آیه‌الله العظمی آقای حاجت‌رضوان‌الله تعالی علیه مورد غیبت قرار گرفت و با آن‌که او حق استادی به گردن من داشت و سال‌ها در خدمت ایشان درس خوانده و حتی در یک مسابقه عمومی از آن مرحوم جایزه گرفته بودم، در شرایطی قرار گرفتیم که من هم

شریک غیبت شدم، یک وقت احساس کردم که این درست نیست، من چرا باید در آن شرایط قرار بگیرم؟ به دنبال فرصت مناسبی بودم تا ایشان را ببینم و از او رضایت بخواهم تا آن که در یک تابستانی مرحوم آیه‌الله حجت به حرم حضرت عبدالعظیم تشریف آوردند. یک روز بعد از ظهر به منزل ایشان رفتم و در زدم، در را باز کردند. گفتم بگویید فلانی است، ایشان اجازه ورود دادند. یادم هست وقتی وارد شدم ایشان را در حالی دیدم که کلاهی بر سر داشتند و بر بالش تکیه کرده بودند و مریض به نظر می‌رسیدند. گفتم: آقا آمده‌ام یک مطلبی را به شما عرض کنم. فرمود: چه مطلبی؟ گفتم: من از شما کمی غیبت کرده‌ام اما غیبت زیادی نیز شنیده‌ام و از این کار سخت پشیمانم و چون تصمیم دارم که دیگر از این پس غیبت شما را نکنم و از کسی نیز استماع نکنم آمده‌ام که به خود شما بگویم که مرا ببخشید. این مرد با بزرگواری که داشت فرمود: غیبت کردن از امثال ما دو جور است: یک وقت به شکلی است که اهانت به اسلام است و یک وقت مربوط به شخص ماست، من که مقصود ایشان را فهمیده بودم، گفتم: بنده چیزی که به اسلام توهین باشد نگفته‌ام بلکه مربوط به شخص شماست. فرمود: من گذشتم. (۲۱۸) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: كَفَّارَةُ الْأَغْتِيَابِ أَنْ تَسْتَغْفِرَ لِمَنْ اِعْتَبْتَهُ. کفار غیبت دیگری این است که برای او استغفار کنی. (۲۱۹)

بر سر دوراهی

آیه‌الله سیدحسین کوه‌کمره‌ای مجتهدی مشهور و معروف بود که در یکی از مساجد نجف اشرف برای طلاب درس می‌گفت. یک روز از جایی برمی‌گشت و نیم ساعت بیشتر به وقت درس باقی نمانده بود، فکر کرد در این وقت کم اگر بخواهد به خانه برود به کاری نمی‌رسد، پس بهتر است به محل درس برود و در انتظار شاگردان بنشیند. رفت و در محل درس نشست و هنوز کسی نیامده بود ولی دید در یک گوشه مسجد شیخ ژولیده‌ای با چند شاگرد نشسته و تدریس می‌کند. به سخنان او گوش داد و با کمال تعجب احساس کرد که او بسیار محققانه بحث می‌کند. روز دیگر قدری زودتر آمد و به سخنان شیخ گوش کرد و بر اعتقاد روز گذشته‌اش افزوده گشت. این عمل چند روز تکرار شد و در نتیجه برای آیه‌الله کوه‌کمره‌ای مسلم شد که این شیخ از خودش فاضل‌تر است و از درس او استفاده می‌کند و اگر شاگردان خودش به جای درس او به درس این شیخ حاضر شوند بهره بیشتری خواهند برد. اینجا بود که خود را میان دنیا و آخرت مخیر دید. روز بعد که شاگردان آمدند و جمع شدند گفت: امروز می‌خواهم مطلب تازه‌ای به شما بگویم. این شیخ که با چند شاگرد در آن کنار نشسته است شایسته‌تر از من برای تدریس است و خود من هم از او استفاده می‌کنم، همه با هم به درس او می‌رویم. این شیخ همان است که بعدها به نام حاج شیخ مرتضی انصاری معروف شد و به استاد متأخرین لقب گرفت. (۲۲۰) این اوج اخلاق اسلامی است که شخصی موقعیت و ریاست خود را به فردی شایسته‌تر از خود بسپارد و با این حرکت‌های الهی است که بندگان صالح خدا سلامت باطنی خود را آشکار می‌کنند. امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: التَّوَّاضُعُ نِعْمَةٌ لَا يَحْسَدُ عَلَيْهَا تَوَاضِعُ نِعْمَتِي است که بر آن حسادت نمی‌شود (۲۲۱)

نمونه زیبای دستگیری

یکی از دوستان شهید آیه‌الله سعیدی گوید: ما در مسجد شهید سعیدی، صندوق خیریه و کمک به محرومان داشتیم که بعد از شهادت او، این صندوق به کارش ادامه داد. روزی برای بررسی وضع نیازمندی که توصیه شده بود رفتیم، مردی را دیدیم که روی یک تخت چوبی نشسته بود و پاهایش قطع شده بود، بعد از آن که متوجه شد ما از مسجد موسی بن جعفر علیه السلام هستیم، گفت: شما مرحوم حاج آقا سعیدی را می‌شناختید؟ گفتم: بلی، از شاگردان ایشان بودم. شما از کجا با ایشان آشنا شدید؟ سرش را به دیوار زد و گریه کرد و شاه را لعن و نفرین نمود، آن‌گاه گفت: من قبلاً راننده ماشین مسافربری بودم که در یکی از شهرها تصادف کردم و در اثر آن پاهایم قطع شد و خانه‌نشین شدم. این خانه را که می‌بینی حاج آقا سعیدی برای ما درست کرده و زندگی ما را ایشان

اداره می‌کردند، ما با هم دوست بودیم، رفیق بودیم می‌رفت برای ما نان و روغن می‌گرفت و می‌آورد، او واقعاً آقا بود. (۲۲۲) امام صادق علیه السلام فرمود: مَا قَضَى مُسْلِمٌ لِمُسْلِمٍ حَاجَةً إِلَّا نَادَاهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: عَلَيَّ ثَوَابُكَ وَلَا أَرْضِي لَكَ بِدُونِ الْجَنَّةِ. مسلمانی برای مسلمانی حاجتی را برآورده نمی‌کند مگر این که خداوند تبارک و تعالی به او ندا می‌دهد: ثواب تو بر عهده من است و به کمتر از بهشت برای تو راضی نمی‌شوم. (۲۲۳)

بلند طبعی

یکی از ثروتمندان ایران هنگام سفر به مکه مبلغ پولی به شیخ انصاری بخشید تا آن که منزلی برای خود تهیه کند ولی شیخ در اثر بلند طبعی و آزادگی که داشت از آن مال استفاده شخصی نکرد و همه آن مبلغ را برای خرید زمین و ساختمان مسجد مصرف کرد و به این ترتیب مسجدی در نجف بنا نهاد که به مسجد شیخ انصاری معروف است. وقتی آن مرد ثروتمند از مکه بازگشت شیخ او را به مسجد هدایت کرد و فرمود: این است منزل من که شما سبب آن شدی. مرد ثروتمند از کار خدا پسندانه شیخ مسرور شد و ارادتش به آن فقیه زاهد وارسته بیشتر گشت. (۲۲۴) امام صادق علیه السلام فرمود: مَنْ بَنَى مَسْجِدًا بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ. کسی که مسجدی بنا کند خداوند خانه‌ای در بهشت برای او بنا می‌کند. (۲۲۵)

یقین

روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله نماز صبح را در مسجد با مردم به جماعت اقامه کرد. آن گاه چشمش به جوانی افتاد که چرت می‌زد و سرش پایین می‌افتاد، رنگش زرد و بدنش لاغر و چشمانش در گودی فرورفته بود. رسول خدا صلی الله علیه وآله، به او فرمود: در چه حالی هستی؟ جوان گفت: در حال یقین هستم. پیامبر صلی الله علیه وآله از گفته او تعجب کرد و فرمود: هر یقینی حقیقتی دارد، حقیقت یقین تو چیست؟ عرض کرد یا رسول الله! این یقین من است که اندوهگینم ساخته، شیم را به بیداری و روزم را به تشنگی کشانده است. به دنیا بی‌رغبت شده‌ام تا آنجا که گویا عرش پروردگارم را مشاهده می‌کنم که برای رسیدگی به حساب مردم برپا گشته و مردم برای حساب گرد آمده‌اند و گویا اهل بهشت را می‌نگرم که در نعمت می‌خرامند و بر کرسی‌ها تکیه زده و یکدیگر را معرفی می‌کنند و گویا اهل جهنم را می‌بینم که در آن عذاب می‌بینند و فریاد کمک خواهی بلند کرده‌اند و گویا آهنگ زبانه آتش دوزخ در گوشم طنین‌انداز است. رسول خدا صلی الله علیه وآله به اصحاب خود فرمود: این بنده‌ای است که خداوند دلش را به نور ایمان روشن ساخته است. آن گاه به او فرمود: به همین حالی که داری بمان. جوان گفت: یا رسول الله! از خداوند بخواه شهادت در رکابت را نصیبم گرداند. پیامبر صلی الله علیه وآله برای او دعا کرد و مدتی نگذشت که در جنگی همراه آن حضرت رفت و دهمین شهید آن جنگ گردید. (۲۲۶) پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: فَوْقَ كُلِّ بَرٍّ، بَرٌّ حَتَّى يَقْتَلَ الرَّجُلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِذَا قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَيْسَ فَوْقَهُ بَرًّا. بالای هر کار نیکی کار نیک دیگری است تا این که مرد در راه خدا کشته شود پس وقتی در راه خدا کشته شد بالای آن کار نیکی قرار ندارد. (۲۲۷)

وارستگی

یزید بن معاویه فرزندی داشت که او را معاویه نام گذارد، وقتی یزید مرد خلافت به او رسید اما پسر یزید خلافت را نپذیرفت و در یک سخترانی چنین گفت: ای مردم! من تمایلی به ریاست بر شما ندارم و به خاطر ناخشنودی شما امنیتی هم احساس نمی‌کنم بلکه ما گرفتار شما و شما گرفتار فرمانروایی ما شدید. جدّم معاویه با علی بن ابی‌طالب که به خاطر پیش قدمی و سابقه‌اش در اسلام، شایسته خلافت بود بر سر خلافت جنگید و می‌دانید که مرتکب چه اعمال زشتی شد و شما هم می‌دانید که چه کارهای زشتی را به

همراهی او انجام دادید و در پایان گرفتار اعمال خود شد و در گور فرو رفت. آن‌گاه خلافت به پدرم یزید رسید و سزاوار بود که آن را نمی‌پذیرفت زیرا شایستگی آن را نداشت. او هم مرتکب کارهای ناپسند شد و اعمال خود را نیکو دانست، مدت حکومت او کوتاه بود و به زودی آثار او نابود گردید و شعله فسادش خاموش شد و اکنون اعمال زشتش غم مرگ او را از یاد ما برده است. سپس گفت: اینک من سومین نفر این خانواده هستم که افراد بی‌علاقه به خلافت من بیشتر از علاقمندان به آن هستند، من هرگز بار گناه شما را به دوش نمی‌گیرم، هر چه خود می‌دانید عمل کنید و خلافت را به هر که می‌خواهید بسپارید. مروان برخاست و گفت: شما به روش عمر عمل کنید. او پاسخ داد: ای مروان! مرا با فریبکاری از دینم دور می‌کنی؟ والله! اگر خلافت غنیمتی بود ما به سهم خود رسیدیم و اگر شرّ و گرفتاری بود برای نسل ابوسفیان کافی است آن‌گاه از منبر پایین آمد. مادرش به او گفت: ای کاش لکه خونی می‌بودی. پسرش گفت: دوست داشتم که چنین می‌بودم و نمی‌فهمیدم که خداوند آتشی دارد که هر کس با او مخالفت کند و حق دیگری را غصب نماید به آن آتش، عذابش می‌کند. (۲۲۸) امام علی علیه السلام فرمود: إِنَّكُمْ إِلَى عِمَارَةِ دَارِ الْبُقَاءِ أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَى عِمَارَةِ دَارِ الْفَنَاءِ. شما به آبادانی خانه بقاء (آخرت) نیازمندتر از آباد کردن خانه فنا (دنیا) هستید. (۲۲۹) الحمد لله رب العالمین

پی‌نوشت‌ها

۱۱۷۶۱

- ۱) صحیفه سجادیه، دعای بیست و پنجم. (۲) مجله پیام انقلاب، ص ۶۹. (۳) بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۵. (۴) سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۲۲ (۵) غررالحکم. (۶) شهدای روحانیت، ج ۱، ص ۲۰۶. (۷) کنز، خ ۶۰۰۸. (۸) محجّة البیضاء، ج ۴، ص ۱۴۷. (۹) کنز، خ ۷۰۱۲.
- ۱۰) سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۱، ص ۵۰. (۱۱) تحف العقول. (۱۲) سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۱۴؛ منتخب التواریخ، ص ۱۳۷. (۱۳) غررالحکم. (۱۴) کشکول شیخ بهایی، دفتر پنجم. (۱۵) بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۹۲. (۱۶) سوره صف، آیات ۲ و ۳. (۱۷) غررالحکم. (۱۸) مکاسب کلانتر، ج ۱، ص ۱۲۹. (۱۹) تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۲۸۵. (۲۰) کشکول شیخ بهایی، دفتر اول. (۲۱) غررالحکم. (۲۲) بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۲۱. (۲۳) غررالحکم. (۲۴) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۰. (۲۵) مجمع البیان، ج ۵، ص ۷۹. (۲۶) نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰. (۲۷) منتخب التواریخ، ص ۸۲۶. (۲۸) بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۷۲. (۲۹) اقتباس از مرآة العقول، ج ۱۲، ص ۱۸۳ و ۱۸۴. (۳۰) بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۲۹. (۳۱) اصول کافی، باب فضل فقراء المسلمین (۳۲) اصول کافی، باب فضل فقراء المسلمین. (۳۳) محجّة البیضاء، ج ۶، ص ۸۰. (۳۴) غررالحکم. (۳۵) محجّة البیضاء، ج ۳، ص ۳۲۰. (۳۶) محجّة البیضاء، ج ۳، ص ۳۲۰. (۳۷) انوارالملکوت، ج ۱، ص ۱۴۵. (۳۹) غررالحکم. (۴۰) مرگی در نور، ص ۳۸۰. (۴۱) بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۷۱. (۴۲) مقدمه رساله لقاءالله، تألیف میرزا جواد آقا ملکی (۴۳) بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۹۲. (۴۴) تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۲۳۴. (۴۵) بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۸۸. (۴۶) سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۶، ص ۷۲. (۴۷) بحارالانوار، ج ۸۱، ص ۱۹۸. (۴۸) مجله حوزه، شماره ۲۷، ص ۳۶. (۴۹) بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۱۲۲. (۵۰) مجله حضور، خرداد ۱۳۷۰، شماره ۱، ص ۶۷. (۵۱) بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۷. (۵۲) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۰. (۵۳) بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۳۵۱. (۵۴) مه‌رتابان، ص ۲۰. (۵۵) بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۸. (۵۶) سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۱، ص ۱۰۰. (۵۷) اصول کافی، باب اهتمام به امور مسلمین. (۵۸) محجّة البیضاء، ج ۴، ص ۱۹۸. (۵۹) بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۸۷. (۶۰) محجّة البیضاء، ج ۵، ص ۳۲۲.
- (۶۱) همان منبع، ص ۳۲۴. (۶۲) محجّة البیضاء، ج ۵، ص ۳۲۵. (۶۳) همان منبع، ص ۳۲۶. (۶۴) محجّة البیضاء، ج ۸، ص ۱۵۶. (۶۵) مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۶۵. (۶۶) بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۴۲ - کافی، ج ۴، ص ۴۹. (۶۷) بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۵۳.
- (۶۸) بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۴۷. (۶۹) سوره رعد، آیه ۲۱. (۷۰) بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۹۶. (۷۱) بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۴۹. (۷۲)

سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۱، ص ۵۳. ۷۳) تنبیه الخواطر، ص ۶۷. ۷۴) سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۱، ص ۲۰. ۷۵) بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۸۱، کافی، ج ۲، ص ۶۸. ۷۶) سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۱، ص ۱۰۰. ۷۷) وسایل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۰۹. ۷۸) مقدمه لقاءالله، نوشته میرزا جواد ملکی تبریزی (۷۹) غرالحکم (۸۰) مکاسب کلانتر، ج ۱، ص ۱۱۸ تا ۱۲۳. ۸۱) الغدیر، ج ۸، ص ۲۹۱. ۸۲) منتخب‌التواریخ، ص ۱۸۲. ۸۳) بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۲۰. ۸۴) منتخب‌التواریخ، ص ۲۸۳. ۸۵) بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱۳. ۸۶) منتخب‌التواریخ، ص ۲۸۸. ۸۷) بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۹. ۸۸) منتخب‌التواریخ، ص ۲۸۹. ۸۹) غرالحکم. ۹۰) منتخب‌التواریخ، ص ۲۹۵. ۹۱) مشکوٰۃ‌الانوار، ص ۸۱. ۹۲) وسایل الشیعه، ج ۱۳، ص ۹۵. ۹۳) سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۰۸. ۹۴) بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۵۴. ۹۵) اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۰۱. ۹۶) بحار، ج ۷۸، ص ۳۵۳. ۹۷) مرگی در نور، ص ۳۸۰. ۹۸) بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۵۲. ۹۹) میرزای شیرازی، ص ۱۴۵. ۱۰۰) کنز العمال، خ ۴۳۱۵۲. ۱۰۱) مرگی در نور، ص ۷۱. ۱۰۲) بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۸۸. ۱۰۳) زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۳۷۱ و ۳۷۲. ۱۰۴) بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۴۲۰. ۱۰۵) همایی نامه، ص ۱۷ و ۱۸. ۱۰۶) بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۹۲. ۱۰۷) مجله حوزه، شماره ۴۳، ص ۲۴۲ و ۲۴۳. ۱۰۸) غرالحکم (۱۰۹) کشکولی شیخ بهایی، ج ۱، ص ۳۱۰. ۱۱۰) غرالحکم (۱۱۱) اقتباس از مجله حوزه، شماره ۳۲، ص ۱۱۴. ۱۱۲) اصول کافی، باب اجلال الکبیر (۱۱۳) مجله حوزه، شماره ۳۴، ص ۶۴ و ۶۵. ۱۱۴) غرالحکم (۱۱۵) مجله حوزه، شماره ۳۴، ص ۶۸ و ۶۹. ۱۱۶) غرالحکم (۱۱۷) مکاسب به تصحیح و تعلیق محمد کلانتر، ج ۱، ص ۲۵ و ۲۶.

۲۲۹۶۱۱۸

۱۱۸) غرالحکم (۱۱۹) وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۴۵. ۱۲۰) بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۱. ۱۲۱) بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۳۳۷ و ۳۳۸. ۱۲۲) بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۶. ۱۲۳) بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۵۷ و ۵۸. ۱۲۴) غرالحکم (۱۲۵) بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۴۵۱. ۱۲۶) کنز العمال، خ ۲۵۸۷۶. ۱۲۷) سوره آل عمران، آیه ۱۳۴. ۱۲۸) بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۵۴ و ۵۵. ۱۲۹) غرالحکم (۱۳۰) منتهی‌الامال، ج ۲، ص ۲۹۵، چاپ انتشارات پیام آزادی. ۱۳۱) بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۸. ۱۳۲) تحف العقول، بخش مربوط به امام کاظم علیه السلام (۱۳۳) بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۵۰. ۱۳۴) نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴. ۱۳۵) غرالحکم (۱۳۶) نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴. ۱۳۷) کنز العمال، خ ۱۵۰۷۷. ۱۳۸) صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، شبکه اول، دوم خرداد، سال ۱۳۷۷ شمسی، اخبار ساعت ۲۱ (۱۳۹) غرالحکم (۱۴۰) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۰۷. ۱۴۱) غرالحکم (۱۴۲) محجة‌البیضاء، ج ۴، ص ۲۲۸. ۱۴۳) غرالحکم (۱۴۴) بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱۰۰. ۱۴۵) بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱۳. ۱۴۶) انوار نعمانیه، ج ۳، ص ۳۴۵. ۱۴۷) بحارالانوار، ج ۲، ص ۶۲. ۱۴۸) انوارنعمانیه، ج ۳، ص ۴۰. ۱۴۹) بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۹۱. ۱۵۰) الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۲۰۶. ۱۵۱) اصول کافی، کتاب الحجّه، باب مافرض الله عزوجل و رسوله صلی الله علیه و آله من الکنون مع الائمه علیهم السلام (۱۵۲) فوائد الرضویه، ص ۱۷۳. ۱۵۳) کنز العمال، خ ۴۳۱۵۲. ۱۵۴) فوائد الرضویه، ص ۷۴. ۱۵۵) غرالحکم (۱۵۶) تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱۱، ص ۵۲ و ۵۳. ۱۵۷) بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۱۳۴. ۱۵۸) تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۷، ص ۱۴۹ و ۱۵۰. ۱۵۹) کنز العمال، خ ۲۴۶۶۸. ۱۶۰) بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۵۶. ۱۶۱) بحارالانوار، ج ۶۲، ص ۲۹۲. ۱۶۲) وافی، ج ۱۰، ص ۵۱۰. ۱۶۳) کنز العمال، خ ۱۰۳۸۱. ۱۶۴) مجموعه سمینار بررسی مسائل حوزه، ص ۱۳۸. ۱۶۵) وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۹۴. ۱۶۶) مجله حوزه، شماره ۱۲، ص ۱۴. ۱۶۷) غرالحکم (۱۶۸) اقتباس از مجله حوزه، شماره ۳۲، ص ۱۴۶. ۱۶۹) نهج البلاغه، خطبه ۱۵۸. ۱۷۰) مجله حوزه، شماره ۳۲، ص ۱۴۸. ۱۷۱) بحارالانوار، ج ۱۰۴، ص ۹۳. ۱۷۲) منتخب‌التواریخ، ص ۱۸۲. ۱۷۳) بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۲. ۱۷۴) محجة‌البیضاء، ج ۵، ص ۲۳۸ و ۲۳۹. ۱۷۵) بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۸۰. ۱۷۶) محجة‌البیضاء، ج ۳، ص ۳۴. ۱۷۷) بحارالانوار،

ج ۷۵، ص ۱۱۹. ۱۷۸) بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۹. ۱۷۹) بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۱۳. ۱۸۰) غررالحکم (۱۸۱) منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۱۸، چاپ انتشارات پیام آزادی. ۱۸۲) تحف العقول (۱۸۳) مجله حوزه، شماره ۳۲، ص ۹۰. ۱۸۴) بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۵۸ - اصول کافی (۱۸۵) گلستان سعدی باب دوم (۱۸۶) گلستان سعدی، باب دوم (۱۸۷) کشکول شیخ بهایی، پایان دفتر سوم (۱۸۸) بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۲۱. ۱۸۹) مجله حوزه، شماره ۴، ص ۳۱. ۱۹۰) ترغیب، ج ۲، ص ۵۷۷. ۱۹۱) مدرس، ج ۱، ص ۲۱۶. ۱۹۲) غررالحکم (۱۹۳) اسدالغابه، ج ۳، ص ۱۴۳. ۱۹۴) غررالحکم (۱۹۵) داستان‌های مدرس، ص ۵۰ و ۵۱. ۱۹۶) غررالحکم (۱۹۷) فروع کافی، ج ۷، ص ۲۵۴. ۱۹۸) وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۰۷. ۱۹۹) اصول کافی، الاشارة و النص علی ابی جعفر الثانی علیه السلام، ج ۱۲. ۲۰۰) غررالحکم (۲۰۱) دانشمندان بزرگ تألیف فلیپ کان، ترجمه عباسعلی رضایی و سیدمهدی امین، ص ۱۲. ۲۰۲) بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۴۵ - تحف العقول (۲۰۳) مجله نور علم، دوره دوم، شماره اول (۲۰۴) مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۷۹. ۲۰۵) روضه کافی، حدیث ۳۰، حدیث الشیخ مع الباقر علیه السلام (۲۰۶) سرگذشت‌های ویژه از زندگی استاد شهید مرتضی مطهری، ج ۱، ص ۱۵۷ و ۱۵۸. ۲۰۷) وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۱۰. ۲۰۸) سرگذشت‌های ویژه از زندگی استاد شهید مرتضی مطهری، ج ۲، ص ۱۰۸. ۲۰۹) مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۵۰، باب ۶۶. ۲۱۰) سرگذشت‌های ویژه از زندگی شهید مرتضی مطهری، ج ۲، ص ۱۲۸ و ۱۲۹. ۲۱۱) اصول کافی، باب قضاء حاجه المؤمن. ۲۱۲) مجله نور علم نشریه جامعه مدرسین قم، دوره دوم، شماره ۴، ص ۸۹. ۲۱۳) کنز العمال، خ ۷۰۷۰. ۲۱۴) حاج شیخ عباس قمی مرد تقوا و فضیلت، ص ۶۲ - ۶۴. ۲۱۵) بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۹. ۲۱۶) مدرس شهید، ص ۲۶۵. ۲۱۷) غررالحکم (۲۱۸) حکایت‌ها و هدایت‌های مرتضی مطهری (۲۱۹) بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۵۳. ۲۲۰) عدل الهی، ص ۳۴۷، ۳۴۸. ۲۲۱) بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۷۴. ۲۲۲) مجله پیام انقلاب، شماره ۹۸. ۲۲۳) اصول کافی، باب قضاء حاجه المؤمن (۲۲۴) زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۸۶. ۲۲۵) وسایل الشیعه، ج ۳، ص ۴۸۵. ۲۲۶) اصول کافی، باب حقیقه الایمان و الیقین، ج ۲. ۲۲۷) بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۰. ۲۲۸) بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۱۸. ۲۲۹) غررالحکم

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب،

گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزارهای علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صد ها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزارهای تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۱۹۰ IR به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب الی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

